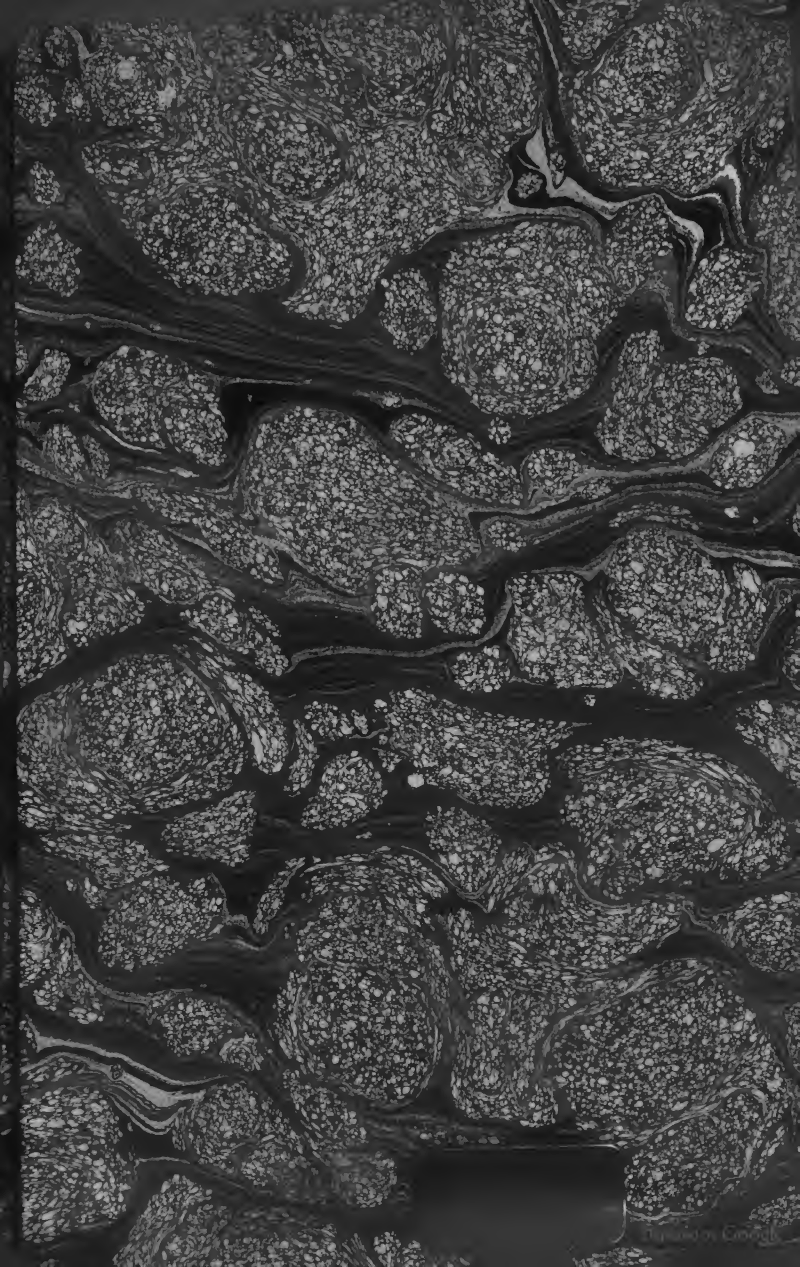


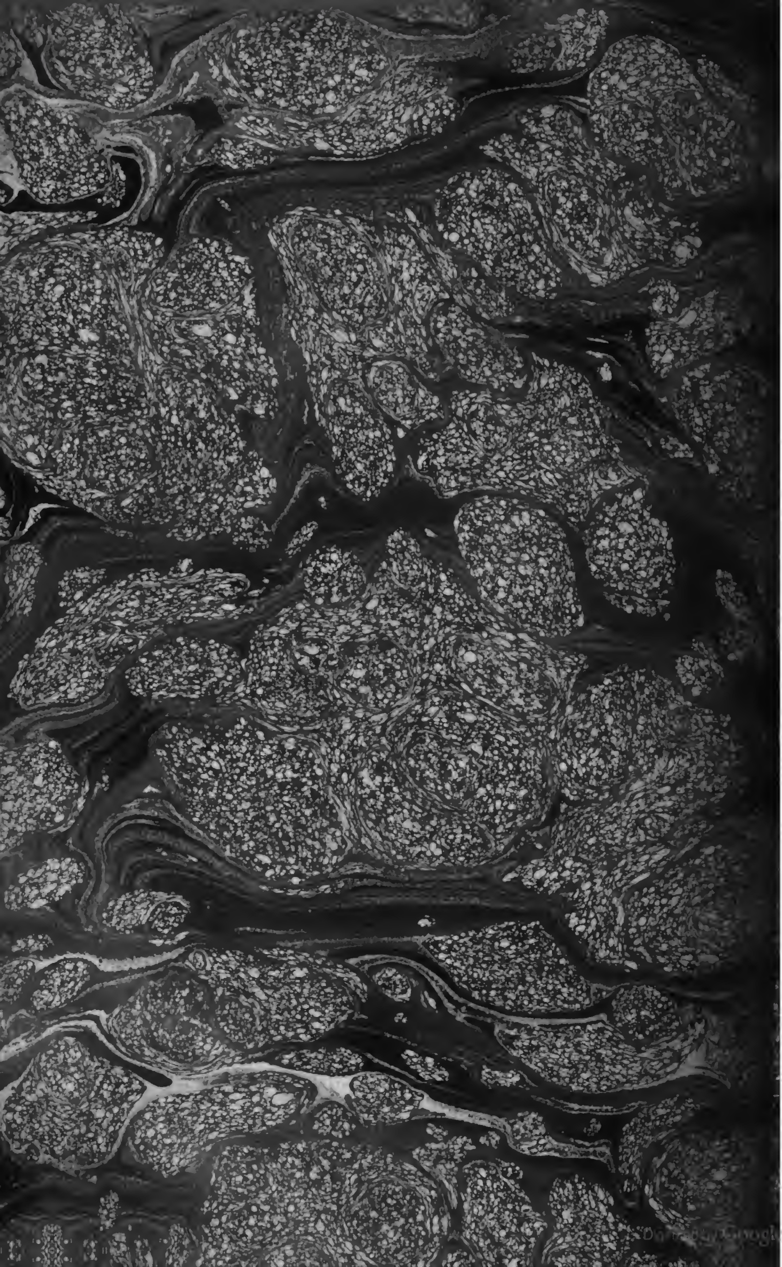












بسم الله الرحمن الرحيم



کتاب الحدود در این کتاب شش باب است باب اول در بیان حد موافق شرع و بیان رکن آن و شرط آن و حکم آن حد در شریعت عقوبتی است مقدر حق لله تعالی پس قصاص حد نامیده نخواهد شد زیرا که قصاص حق بنده است وهمچنین تعزیر چرا که در آن تعین نیست کذا فی الهدایة و رکن حد اقامت امام است حد را یا نائب امام در اقامت آن وشرط اقامت حد آن است که شخصیکه بروی حد زده

شود صحیح العقل وسلیم البدن بود ونیز از اهل اعتبار وانزجار باشد یعنی عبرت بگیرد تا آنکه حد نمی زنند بر مجنون و مست و مریض و ضعیف الخلقت مگر بعد از صحت وبهوش آمدن کذا فی محیط السرخسی وحکم اصلی حد یعنی فائده آن باز ماندن مردم است از چیزی که ضرر می یابند از آن بندهای خدا ونگاه داشتن دار الاسلام است از فساد و پاکی از گناه حکم وفائده اصلی اقامت حد نیست زیرا که پاکی از گناه حاصل می شود بسبب توبه نه از اقامت حد و بهمین سبب اقامت حد کرده می شود بر کافر و حال آنکه هیچ پاکی حاصل نمی شود کافر را کذا فی التبیین

باب دوم در بیان زنا و زنا آنست که مرد قضای شهوت خود کند بحرام در فرج زن که خالی باشد از ملک نکاح وملک یمین یعنی نه منکوحهٔ وی باشد و نه کنیز وخالی باشد از شبههٔ آن هرد و ملک واز شبههٔ اشتباه و یا زنا قادر گردانیدن زن است مرد را برای همچو فعل کذا فی النهایة پس وطی مرد دیوانه و کودک عاقل زنا نخواهد بود چرا که فعل دیوانه و کودک موصوف بحرمت نیست

کذا في محيط السرخسي و همچنين اگر وطي کرد مردي
کنيز پسر خود را يا وطي کرد کنيز مکاتب خود را يا کنيز بندهٔ
خود را که ماذون به تجارت و قرضدار بود يا وطي کرد
غازي کنيزي را که از مال غنيمت بود بعد از آوردن در
دار الاسلام پس درين صورتها زنا نخواهد بود بسبب
شبههٔ ملک يمين * مسئله * اگر وطي کرد شخصي زني را که در
نکاح آورده بود بغير از شاهدان يا وطي کرد کنيزي را
که در عقد آورده بود بي اجازت مولاي آن کنيز يا
وطي کرد بندهٔ زني را که در عقد آورده بود بغير از
اذن مولاي خود يا وطي کرد مردي کنيزي را که در نکاح
آورده بود بر سر زن آزاد پس درين صورتها زنا نخواهد
بود زيرا که شبههٔ ملک نکاح است و همچنين اگر وطي کرد
پسر کنيز پدر خود را بگمان اينکه آن کنيز حلال است
او را زنا نمي شود از براي شبههٔ اشتباه کذا في النهاية
و رکن زنا التقاي ختانين است يعني جمع و يکجا شدن نره مرد
با فرج زن و مخفي شدن حشفه يعني غايب شدن سر ذکر
زيرا که بدين قدر ثابت مي شود دخول کردن و وطي نمودن

وشرط زنا آن است که عالم باشد بحرمت آن تا اینکه اگر عالم
بحرمت آن نباشد واجب نمی شود بسبب شبهه کذا في محيط السرخسي
* مسله * ثابت مي شود زنا نزد حاکم در ظاهر بشهادت چهار
گواهان که گواهی دهند بر و بلفظ زنا نه بلفظ وطي و جماع کذا في التبيين
* مسله * هرگاه شهادت دادند چهار شخص بر مردي بزنا
در یک مجلس پس قاضی سوال خواهد کرد از ایشان
که زنا چه چیز است و کجا زنا کرده است پس
وقتیکه بیان کردند چیزیرا که زنا است در حقیقت و
گفتند دیدیم مانند میل در سرمه دان درینوقت خواهد پرسید
قاضی گواهان را از کیفیت و چگونگی زنا بعد از ان
هرگاه بیان کردند کیفیت زنا را خواهد پرسید
از ایشان وقت زنا را پس چون بیان کردند وقت زنا را که
بسبب آن تقادم عهد نمیشود یعنی مدت یکماه از وقت
زنا تا اداي شهادت ایشان نگذشته باشد خواهد پرسید
از شاهدان زني را که باو زنا نموده است بعد از ان
خواهد پرسید از مکان زنا بعد از آن چون بیان کردند
مکان زنا را و قاضی شاهدان را عادل میداند درینصورت

خواهد پرسید از زنا کننده که محصن هستی یا غیر محصن
پس اگر گفت زانی که من محصنم یا شهادت دادند
شاهدان بر محصن بودن او در صورتیکه زانی خود انکار
کرد بعد از ان در صورت اقرار زانی یا احصان خواهد پرسید
حاکم او را از معنی احصان پس اگر وصف کرد احصان
را بروجهی که می باید سنگسار خواهد کرد قاضی او را واگر
وصف نکرد احصان را زنا کننده وخلاف انکه ثابت
شده بود احصان او بگواهی گواهان درینصورت
خواهد پرسید قاضی شاهدان را از معنی احصان پس هرگاه
بیان کردند احصان را بروجهی که باید واجب می شود
رجم زنا کننده واگر گفت زانی که من غیر محصنم ونیز
شاهدان گواهی بر احصان او ندادند حد تازیانه زده
خواهد شد واگر نمی شناسد قاضی شاهدان را عادل درینصورت
قید خواهد کرد زانی را تا وقتیکه ظاهر شود عدالت
شاهدان کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه گواهی
دادند چهار کس بر مردی بزنا پس سوال کرده شدند
شاهدان از کیفیت زنا وحقیقت آن وگفتند شاهدان که

زياده برين چيزي نخواهيم گفت درينصورت شهادت
ايشان مقبول نخواهد شد ليكن حد نيست بران شاهدان
بسبب كامل بودن عدد ايشان زيراكه كامل وتمام بودن
عدد شاهدان مانع است ازواجب شدن حد بر آنها
چنانچه اگر شهادت دهند بران زنا چهار زن زيراكه
درينصورت هم بسبب كامل بودن عدد حد واجب نمي شود
و همچنين اگر بيان كردند بعضي ازشاهدان كيفيت و ماهيت
زنا را وبعضي ديگر بيان نساختند درينصورت اقامت
حد كرده نخواهد شد بر زاني ونه برشاهدان كذا في
المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله * ثابت مي شود
زنا باقرار زنا كننده كذا في البحر الرائق * مسله *
اعتبار نبوده نميشود اقرار زنا كننده نزد غير قاضي
كه اورا ولايت واختيار نيست در اقامت حدها هر چند
كه اقرار چهار مرتبه كرده باشد تا آنكه قبول نبوده
نخواهد شد شهادت گواهان بران اقرار بزنا بسبب اينكه نزد
غير قاضي كرده است كذافي التبيين * مسله * ضرور است
كه اقرار صريح باشد وكذبش ظاهر نبود پس حد زده

نخواهد شد مرد گنگ اگر اقرار کرد بنوشتن یا باشاره
و همچنین قبول نبوده نمی شود شهادت بران گنگ
بسبب احتمال اینکه دعوی کنند مر شبهه را کذا فی النهر
الفائق * مسئله * اگر شخصی اقرار کرد که زنا کرد
با زنی گنگ یا زنی اقرار کرد که زنا نموده با مردی
گنگ درینصورت حدی نیست بر هیچ یکی از ان هردو
کذا فی فتح القدیر و همچنین اگر اقرار کرد مردی
بزنا پس ظاهر شد مجبوب یعنی آلت مردی بریده یا
زنی اقرار کرد بزنا پس ظاهر شد که رتقا است یعنی
راه جماعش بسته است باینطور که زنان خبر دادند پیش
از حد زدن که رتقاء است ونیز ضرور است که تکذیب
نکند اقرار کنندهٔ زنا را دیگری از ان مرد و زن تا اینکه
اگر اقرار کرد مردی بزنا و زن نسبت بدروغ کرد
اورا یا زنی اقرار کرد بزنا و مرد نسبت بدروغ
کرد ویرا پس بر هرد وحد نیست نزد امام اعظم رحمه الله
کذا فی النهر الفایق وضرور است که اقرار زانی درحال
هوشیاری باشد تا آنکه اگر اقرار کرد درحالت مستی

حد زده نخواهد شد کذا في البحر الرائق * مسله *
اکراه وجبر منع میکند صحیح بودن اقرار را وموجب
شبهه میگردد در حق زنی کذا في خزانة المفتيين * مسله *
اقرار آنست که اقرار کند بالغ وعاقل بر خود بزنا
چهار مرتبه در چهار مجلس خود کذا في الهداية و بعضي
فقها گفته اند اعتبار کرده خواهد شد چهار مجلس قاضی
واول اصح است کذا في السراج الوهاج وهمین صحیح
است کذا في شرح الطحاوي * مسله * اختلاف مجلسهاي
اقرار کننده بزنا شرط است نزد ما کذا في الشمني
پس اگر اقرار کرد چهار مرتبه در یک مجلس درینصورت
آن اقرار بمنزلهٔ یک اقرار است کذافي الجوهرة
النيرة * مسله * اگر اقرار کرد در هر روزي یکمرتبه
یا اقرار کرد در هر ماهي یک مرتبه پس حد زده خواهد
شد کذا في الظهيرية واختلاف مجلس آنست که بازگرداند
او را قاضي در هر مرتبه که اقرار کند پس برود تا آنکه غائب
شود از نظر قاضی بعد ازان بیاید واقرار نماید کذا في الكافي
* مسله * سزاوار است براي امام که باز دارد اقرار

کننده را از اقرار واظهار نماید کراهت را وبغرماید
کردن اقرار کننده کذا في المحیط * مسله * چون
اقرار کرد چهار مرتبه نظر نماید در حال او قاضي پس اگر
دریافت که مقر صحیح العقل است و از آن مردم است که
چنانست اقرار او خواهد پرسید او را قاضي از زنا
بماهو یعني باینکه زنا چه چیز است وچگونه است آن زنا
بما که زنا کرد وکجا زنا کرد از براي احتمال شبهه در امور
مذکوره کذا في محیط السرخسي * مسله * بعضی
گفته اند که نخواهد پرسید قاضي زنا کننده را از زمان زنا
چرا که قدیم شدن وکهنه شدن زمان شهادت را منع میکند
نه اقرار را واصح آنست که خواهد پرسید زمانرا چرا که
احتمال دارد که زنا کرده باشد در وقتي که کودک بوده
است وچون بیان کرد اینهمه را وظاهر گشت زنا مي او خواهد
پرسید او را قاضي از احصان او پس چون گفت که محصن
است خواهد پرسید او را از احصان بماهو یعني احصان
چه چیز است پس اگر وصف کرد احصان را بشرطهائي که دارد
حکم نماید قاضي برجم آن زنا کننده کذا في التبیین

* مسله * اگر شخصی اقرار کنند که من محصن نیستم و شاهدان گواهی داده اندکه او محصن است رجم خواهد کرد اما م کذا في المحيط * مسله * سنت است تلقين نمودن قاضي زنا کنندهرا باين قسم که شايد تو بوسه داده باشي يا که شايد تو در بغل گرفته باشي يا شايد که تو بشبهه وطي کرده باشي و گفته است در اصل که بگويد قاضي که شايد تو در نکاح آورده باشي آن زن را يا وطي کرده باشي ان زن را بشبهه ومقصود آنست که تلقين کند او را چيزي که دفع کند زنا را از وکذا في البحر الرائق * مسله * اگر گواهي دادند چهار گواه بر مردي بزنا پس اقرار کرد زنا کننده يکبار تبه حد زده خواهد شد ونزد محمد وابي يوسف رحمهما الله حد زده نخواهد شد و همان اصح است کذا في الکافي اين اختلاف در وقتي که اقرار بعد از قضا نهاده اما اگر اقرار پيش از قضا باشد پس ساقطمي شود حد باتفاق علما کذا في فتح القدير * مسله * چهار مرد گواهي دادند بر مردي بزنا پس اقرار کرد آن مرد بعد از شهادت ايشان پستر انکار کرد

واقرار نکرده بود چهار مرتبه بر وحد نیست کذا في فتاوی
قاضیخان * مسئله * هرگاه شهادت دادند بر وچهار شاهد
بزنا وحکم کرد قاضی بشهادت این گواهان بر آنمرد پیشتر
اقرار کرد آنمرد چهار مرتبه اقامت حد برو کرده خواهد شد
کذا في الحاوی للقدسی واگر برگشت از اقرار صحیح است
برگشتن او و برهمین رفته است طحطاوی کذا في الغیاثیة
اگر اقرار کرد بزنا بعد از شهادت حد زده نخواهند شد آن
شاهدان اگرچه کمتر از چهار باشند کذا في العتابیة
* مسئله * اگر برگشت اقرار کننده از اقرار خود پیش
از اقامت حد بروی یا در میان حد زدن قبول نموده میشود
برگشتن او و تعرض کرده نخواهد شد و گذاشته خواهد شد راه
او کذا في الهدایة * مسئله * زن و مرد در قبول رجوع از زنا برابر اند
کذا في السراج الوهاج * مسئله * همچنین زن و مرد برابر اند
در ظاهر شدن زنا نزد قاضی بشاهد و اقرار کذا في فتح القدیر
* مسئله * اگر گریخت مردی و برنگشت تعرض نکرده خواهد شد
و اگر ثابت ماند بر زنا و برگشت از احصان یعنی
گفت من محصن نیستم قبول کرده خواهد شد برگشتن او از احصان

و رجم نکرده خواهد شد و تازیانه زده خواهد شد کذا في الایضاح * مسئله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردي بشهادت شاهدان واو محصن است یا غیر محصن پس همینکه قائم کرده شد براو بعض حد که گریخت پس تعاقب او ننمودند پیاده هاي قاضي وآوردند همان ساعت قائم کرده خواهد شد برو باقی حد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي و اگر بعد از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا في العنابیه * مسئله * ذمي و بنده در اقرار زنا مثل مسلم آزادند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئله * شرط نیست حاضر شدن مولاد را قرار بنده بزنا و شرط نموده شده است حضور مولاد رشهادت بزنا چراکه میرسد مولا را که قدح کند در شاهدان کذا في خزانة المفتیین * مسئله * اگر اقرار کرد خصي یعني بیضایه بزنا و شاهدان گواهي دادند برو بزنا حد زده خواهد شد و همچنین است عنین یعني نامرد کذا في فتاوي قاضیخان * مسئله * هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسئله * اگر

شخصی اقرار کرد که زنا کرده است بزن دیوانه یا به صبیه که جماع نمی‌شود مثل او پس لازم است بر وحد واگر اقرار کرد زنی که زنا کرده است با مردی دیوانه یا با کودکی پس حد نیست بر آنزن کذا فی الایضاح * مسله * هرگاه اقرار کرد مردی که زنا کرده است با زنی که نمی شناسد او را حد زده خواهد شد آنمرد و همچنین اگر اقرار کرد که زنا کرده است با فلان زن و آن زن غائب است حد زده خواهد شد از روی استحسان کذا فی فتح القدیر * مسله * گفته است محمد رح در جامع صغیر که مردی اقرار کرد چهار مرتبه که زنا کرده است با فلان زن و آن زن میگوید که در نکاح آورده است مرا یا آنکه اقرار کرد زن بزنا بفلان مرد چهار مرتبه و آن مرد میگوید که در نکاح آوردم آنرا پس حد نیست بر یکی از آن‌ها و بر آنمرد لازم است که مهر بدهد کذا فی المحیط * مسله * علم قاضی حجت نیست در حد ها باجماع صحابه اگرچه قیاس تقاضا میکند اعتبار علم

قاضی راکذا فی الکافی فصل در بیان چگونگی حدها و اقامت آن هرگاه واجب شد حد وزنا کننده محصن است رجم خواهد کرد

و رجم نکرده خواهد شد وتا زیسا نه زده خواهد شد کذا في

الایضاح * مسله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردي

بشهادت شاهدان واو محصن است یا غیر محصن پس همینکه

قائم کرده شد براو بعض حد که گریخت پس تعاقب او نمودند

پیادهاي قاضي وآوردند همان ساعت قائم کرده خواهد شد بر و

باقی حد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي و اگر بعد

از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا في

العنایه * مسله * ذمي و بنده در اقرار زنا مثل

مسلم آزاد اند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور

کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسله * شرط

نیست حاضر شدن مولاد راقرار بنده بزنا و شرط نموده

شده است حضور مولا در شهادت بزنا چراکه میرسد مولا را

که قدح کند در شاهدان کذا في خزانة المفتیین

* مسله * اگر اقرار کرد خصي یعني بیضایه بزنا وشاهدان

گواهی دادند بر و بزنا حد زده خواهد شد و همچنین

است عنین یعني نامرد کذا في فتاوی قاضیخان * مسله *

هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسله * اگر

شخصي اقرار كرد كه زنا كرده است بزن ديوانه يا به صبيه كه جماع نمي شود بمثل او پس لازم است بر وحد واگر اقرار كرد زني كه زنا كرده است با مردي ديوانه يا با كودكي پس حد نيست بر آنزن كذا في الايضاح * مسله * هرگاه اقرار كرد مردي كه زنا كرده است با زني كه نمي شناسد او را حد زده خواهد شد آنمرد و همچنين اگر اقرار كرد كه زنا كرده است با فلان زن و آن زن غايب ست حد زده خواهد شد از روي استحسان كذا في فتح القدير * مسله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغير كه مردي اقرار كرد چهار مرتبه كه زنا كرده است با فلان زن و آن زن ميگويد كه در نكاح آورده است مرا يا آنكه اقرار كرد زن بزنا بفلان مرد چهار مرتبه و آن مرد ميگويد كه در نكاح آوردم آنرا پس حد نيست بر يكي از ان ها و بر آنمرد لازم است كه مهر بدهد كذا في المحيط * مسله * علم قاضي حجت نيست در حد ها باجماع صحابه اگرچه قياس تقاضا ميكند اعتبار علم

قاضي را كذا في الكافي فصل در بيان چگونگي حد ها و اقامت آن هرگاه واجب شد حد و زنا كننده محصن است رجم خواهد كرد

و رجم نکرده خواهد شد و تازیانه زده خواهد شد کذا فی الایضاح * مسئله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردی بشهادت شاهدان و او محصن است یا غیر محصن پس همینکه قائم کرده شد برا و بعض حد که گریخت پس تعاقب او نمودند پیاده هاي قاضی و آوردند همان ساعت قائم کرده خواهد شد برو باقی حد کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی و اگر بعد از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا فی العنایه * مسئله * ذمی و بنده در اقرار زنا مثل مسلم آزادند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور کذا فی المبسوط للامام السرخسی * مسئله * شرط نیست حاضر شدن مولاد ر اقرار بنده بزنا و شرط نموده شده است حضور مولا در شهادت بزنا چرا که میرسد مولا را که قدح کند در شاهدان کذا فی خزانة المفتیین * مسئله * اگر اقرار کرد خصی یعنی بیضایه بزنا و شاهدان گواهی دادند برو بزنا حد زده خواهد شد و همچنین است عنین یعنی نامرد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسئله * اگر

شخصي اقرار كرد كه زنا كرده است بزن ديوانه يا به صبيه كه جماع نمي كرده مي شود مثل او پس لازم است بر وحد واكر اقرار كرد زني كه زنا كرده است با مردي ديوانه يا با كودكي پس حد نيست بر آن زن كذا في الايضاح * مسله * هرگاه اقرار كرد مردي كه زنا كرده است با زني كه نمي شناسد او را حد زده خواهد شد آن مرد وهمچنين اگر اقرار كرد كه زنا كرده است با فلان زن وآن زن غايب ست حد زده خواهد شد از روي استحسان كذا في فتح القدير * مسله * گفته است محمد رح در جامع صغير كه مردي اقرار كرد چهار مرتبه كه زنا كرده است با فلان زن وآن زن ميگويد كه در نكاح آورده است مرا يا آنكه اقرار كرد زن بزنا بفلان مرد چهار مرتبه وآن مرد ميگويد كه در نكاح آورده ام آنرا پس حد نيست بر يكي ازانها وبر آن مرد لازم است كه مهر بدهد كذا في المحيط * مسله * علم قاضي حجت نيست در حدها باجماع صحابه اگرچه قياس تقاضا ميكند اعتبار علم قاضي را كذا في الكافي فصل در بيان چگونگي حدها واقامت آن

هرگاه واجب شد حد وزنا كننده محصن است رجم خواهد كرد

و رجم نکرده خواهد شد و تازیانه زده خواهد شد کذا في الایضاح * مسله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردي بشهادت شاهدان واو محصن است یا غیر محصن پس همینکه قائم کرده شد براو بعض حد که گریخت پس تعاقب او ننمودند پیادهاي قاضي وآوردنه همان ساعت قائم کرده خواهد شد برو باقي حد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي و اگر بعد از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا في العنایه * مسله * ذمي و بنده در اقرار زنا مثل مسلم آزادند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسله * شرط نیست حاضر شدن مولاد را اقرار بنده بزنا و شرط نموده شده است حضور مولا در شهادت بزنا چراکه میرسد مولا را که قدح کند در شاهدان کذا في خزانة المفتیین * مسله * اگر اقرار کرد خصي یعني بیضایه بزنا و شاهدان گواهي دادند برو بزنا حد زده خواهد شد و همچنین است عنین یعني نامرد کذا في فتاوي قاضیخان * مسله * هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسله * اگر

شخصی اقرار کرد که زنا کرده است بزن دیوانه یا به صبیه که جماع نمیکرده میشود مثل او پس لازم است بر وحد و اگر اقرار کرد زنی که زنا کرده است با مردی دیوانه یا با کودکی پس حد نیست بر آن زن کذا فی الایضاح * مسله * هرگاه اقرار کرد مردی که زنا کرده است با زنی که نمی شناسد او را حد زده خواهد شد آن مرد و همچنین اگر اقرار کرد که زنا کرده است با فلان زن و آن زن غائب است حد زده خواهد شد از روی استحسان کذا فی فتح القدیر * مسله * گفته است محمد رحمه در جامع صغیر که مردی اقرار کرد چهار مرتبه که زنا کرده است با فلان زن و آن زن میگوید که در نکاح آورده است مرا یا آنکه اقرار کرد زن بزنا بفلان مرد چهار مرتبه و آن مرد میگوید که در نکاح آورده ام آنرا پس حد نیست بر یکی از ان ها و بر آن مرد لازم است که مهر بدهد کذا فی المحیط * مسله * علم قاضی حجت نیست در حد ها باجماع صحابه اگرچه قیاس تقاضا میکند اعتبار علم

قاضی را کذا فی الکافی فصل در بیان چگونگی حد ها و اقامت آن

هرگاه واجب شد حد و زنا کننده محصن است رجم خواهد کرد

و رجم نکرده خواهد شد و تازیانه زده خواهد شد کذا في الایضاح * مسئله * هرگاه ثابت شد حد زنا بر مردي بشهادت شاهدان و او محصن است یا غیر محصن پس همینکه قائم کرده شد براو بعض حد که گریخت پس تعاقب او ننمودند پیاده هاي قاضي و آوردند همان ساعت قائم کرده خواهد شد برو باقي حد کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي و اگر بعد از چند روز یافتند حد ساقط خواهد شد کذا في العتابیه * مسئله * ذمي و بنده در اقرار زنا مثل مسلم آزادند خواه ماذون باشد آن بنده خواه محجور کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسئله * شرط نیست حاضر شدن مولا در اقرار بنده بزنا و شرط نموده شده است حضور مولا در شهادت بزنا چرا که میرسد مولا را که قدح کند در شاهدان کذا في خزانة المفتیین * مسئله * اگر اقرار کرد خصي یعني بیضه بریده بزنا و شاهدان گواهي دادند برو بزنا حد زده خواهد شد و همچنین است عنین یعني نامرد کذا في فتاوي قاضیخان * مسئله * هرگاه اقرار کرد نابینا بزنا حد زده خواهد شد * مسئله * اگر

شخصي اقرار کرد که زنا کرده است بزن دیوانه یا به صبیه که جماع نمیوده میشود مثل او پس لازم است بر وحد واگر اقرار کرد زنی که زنا کرده است با مردي دیوانه یا با کودکي پس حد نیست بر آنزن کذا في الایضاح * مسله * هرگاه اقرار کرد مردي که زنا کرده است با زني که نمي شناسد او را حد زده خواهد شد آنمرد و همچنین اگر اقرار کرد که زنا کرده است با فلان زن و آن زن غایب ست حد زده خواهد شد از روي استحسان کذا في فتح القدیر * مسله * گفته است محمد رح در جامع صغیر که مردي اقرار کرد چهار مرتبه که زنا کرده است با فلان زن و آن زن میگوید که در نکاح آورده است مرا یا آنکه اقرار کرد زن بزنا بفلان مرد چهار مرتبه و آن مرد میگوید که در نکاح آورده ام آنرا پس حد نیست بر یکی از انها و بر آنمرد لازم است که مهر بدهد کذا في المحیط * مسله * علم قاضي حجت نیست در حدها باجماع صحابه اگرچه قیاس تقاضا میکند اعتبار علم

قاضي را کذا في الکافي فصل در بیان چگونگي حدها و اقامت آن

هرگاه واجب شد حد و زناکننده محصن است رجم خواهد کرد

او را قاضي بسنگ تا اينکه بميرد و بيرون فرستد زنا کنند را
قاضي بزموش وسيع کذا في الهداية مسله احصان رجم
آنست که زاني آنرا دو بالغ وعاقل و مسلم باشد و در
نکاح آورده باشد زني آزاد را بنکاح صحيح و دخول کرده
باشد بآن زن و هرد و بر صفت احصان هم باشند کذا في
الکافي پس محصن نخواهد شد بسبب خلوتي که واجب ميکند
مهر وعدت را و محصن نمي شود بسبب جماعي که در نکاح فاسد
کرده است و نه بسبب جماع در نکاح صحيح وقتيکه
گفته باشد مرد زن خود را ان تزوجتك فانت
طالق يعني پيش از نکاح گفته است که اگر در نکاح آرم
ترا پس تو مطلقه هستي چراکه طلاق واقع مي شود آن زن را
بمجرد عقد پس وطي آنمرد آن زن را بعد ازين عقد زنا مي شود
ليکن بسبب اين قسم زنا حد واجب نميشود از براي شبه اختلاف
علما و همچنين حد واجب نمي شود اگر در نکاح
در آورد مردي مسلم زن مسلمه را بغير از شاهدان
و دخول کرد بآن زن کذا في المبسوط للامام السرخسي * مسله *
معتبر در دخول ايلاج است در قبل يعني دخول در اندام نهاني زن

بزوجه یکه واجب میکند غسل را وشرط کرده شده است صفت احصان
در مرد مسلمان وزن مسلمان در وقت دخول تا اینکه اگر دو بنده
در حالت بندگی در ایشان وطی بنکاح صحیح شد بعد ازان
آزاد شدند محصن نخواهند شد وهمچنین اندکافران وهمچنین
محصن نمی شود مرد آزاد اگر در نکاح آورد کنیزی را یا صغیره
یعنی دختر نابالغه را یا زن دیوانه را و وطی کرد با نها
وهمچنین اگر مسلمان در نکاح آورد زنی را از اهل کتاب
یعنی یهود ونصاری و وطی کرد بان زن وهمچنین اگر شوهر
موصوف بود بیکی ازین صفتهای مذکوره وآن زن آزاد بود
وعاقله و بالغه ومسلمه بود باین طور که اسلام آورد
پیش از اینکه وطی کرده باشد آنرا زوج او که کافر
است وبعد از اسلام آوردن وی وطی کرد با وی زوج
او وقبل از انکه جدائی کرده باشد قاضی
در میان آنها پس آن زن محصن نمی شود باین
دخول کذا فی الکافی * مسئله * اگر دخول کرد بان زن بعد از
مسلمان شدن وبعد آزاد شدن وبعد از هوش آمدن وی محصن
میشود وشرط کرده نمیشود عفت وپاکدامنی وی از زنا درین

احصان رجم كذا في المبسوط للامام السرخسي * مسله *
اگر در نكاح آنمرد زن ازادي مسلمه بود وهردو محصن انده
پس مرتد شدند هردو با هم باطل ميشود احصان هردو پس وقتيكه
مسلمان شدند بر نميگردد احصان انمرد وزن تا انكه دخول كند
مرد بان زن بعد از اسلام كذا في فتح القدير * مسله *
اگر مرتد شد مردي بعد از وجوب حد وبعد از ان مسلمان شد
تازيانه زده خواهد شد وسنگسار نكرده خواهد شد
وهمچنين تازيانه اش نمي زنند هرگاه واجب شد همان تازيانه بوده
پيش از مرتد شدن كذا في العنايه * مسله * اگر زايل شد
احصان از انكه ثابت شده بود بسبب جنون و اضطراب عقل
پس وقتيكه بهوش آيد احصانش عود ميكند و نزد ابي
يوسف رحمه الله احصانش عود نمي كند تا آنكه دخول كند
با زن خود بعد از انكه بهوش بيايد كذا في البحر الرائق
* مسله * ثابت مي شود احصان با قرار يا بشهادت دو مرد
يا يك مرد و دو زن كذا في خزانة المفتيين * مسله * اگر انكار
كرد مرد دخول را بعد از وجود جميع شرائط پس اگر آورده
زن او فرزندي را در مدتيكه ممكن است كه از آن مرد باشد

پس گردانیده خواهد شد آن مرد وطي كنند ه از وي شرع

كذا في التبيين * مسله * شهادت بر احصان مانند شهادت

بر مال است كه ثابت مي شود بشهادت بر شهادت كذا في الايضاح

* مسله * زنا كنند ه اگر بندهٔ مسلمان براي ذمي است

پس شهادت دادند بر كافر مي كه مولاي او آزاد كرده است

آن بنده را پيش از زنا و مستجمع شد جميع شرائط احصان را

قبول نموده نمي شود شهادت آنها كذا في الكافي

* مسله * زن مردي هرگاه اقرار كرده كه خود كنيز اين مرد

است پس آن مرد زنا كرد رجم كرده خواهد شد و اگر زن اقرار

كرد بكنيز بودن پيش ازانكه دخول كند مرد با آن زن

و بعد ازان زنا كرد مرد با وي رجم نموده نمي شود از روي

استحسان * مسله * مردي نكاح كرد زني را بغير از ولي پس دخول

كرد بآن زن ابويوسف رحمه الله گفته است كه هر دو محصن نمي شوند

باين نكاح چرا كه اين نكاح غير صحيح است قطعاً از جهت

اختلاف علما و اختلاف اخبار درين نكاح كذا في محيط

السرخسي * مسله * سزا وار است از براي قاضي كه بپرسد شاهدان را

از احصان كه احصان چه چيز است پس اگر گفتند درانچه وصف

گردند که در نکاح آورد زن آزاد را و دخول کرد بآن
پس بر قول ابي حنيفه وابي يوسف رحمهما الله اکتفا کند
قاضي بقول شاهدان که دخول کرد با زن خلاف کرده است
محمد رحمه الله و اتفاق کرده اند علما بر اینکه قاضي اکتفا
نخواهد کرد بقول شاهدان اگر گفتند که مس کرده آن زن
را یا لمس کرد آن زن را و اجماع کرده اند علما بر اینکه
اکتفا خواهد کرد قاضي بقول شاهدان اگر گفتند که جماع کرد
بآن زن ويا متعه کرد بآن یعني مجامعت کرد و در بقالي مذکور است که
اکتفا کند قاضي بر گفتن شاهدان که غسل کرد از ان زن کذا في المحيط
* مسله * اگر گفتند شاهدان که آمد نزد آن زن یا نزدیک
شد بآن زن اکتفا نخواهد کرد قاضي باين قول کذا في المبسوط
لشمس الايمة للسرخسي * مسله * در منتقي روايت کرده است ابراهيم
از محمد رحمه الله که اگر خلوت کرد مردي با زن خود بعد از ان
طلاق داد آن را پس گفت مرد که وطي کردم من آن زن را
و گفت زن که وطي نکرد مرا پس مرد محصن مي شود با قرار خود
و زن محصن نمي شود از جهت انکار خود و همچنین اگر دخول کرد
بآن زن و طلاق داد آن زن را و گفت آن مرد که آن زن آزاد

و مسلمان امت وزن گفت که من نصراني بودم كذا في المحيط * مسئله * اگر جماع كردند در بر زني بعضي نخواهد شد كذا في المضمرات * مسئله * مستحب است مر امام را كه حكم كند جماعت مسلمين را براي حاضر شدن و اقامت رجم كذا في الشمني * مسئله * سزاوار است از براي مردمان كه صف بكشند وقت رجم مثل صفهاي نماز وهرگاه كه سنگ انداخت جماعتي باز پس گردد آن جماعت و پيش آيند ديگران پس سنگ زنند كذا في البحر الرائق والسراج الوهاج * مسئله * باك نيست هر شخصيكه سنگ ميزند زاني را قصد كند بقتل او مگر وقتيكه كه ذا رحم محرم او باشد چرا كه مستحب نيست از براي آن كه قصد كند در قتل آن زاني كذا في فتاوي قاضيخان * مسئله * هرگاه واجب شد رجم بشهادت واجب است ابتدا برجم از شاهدان بعد از ان از امام بعد از ان از ديگر مردمان تا اينكه اگر خود را باز دارند شاهدان از ابتدا نمودن برجم ساقط خواهد شد حد از مشهود عليه يعني از زنا كننده و شاهدان را حد نخواهند زد چرا كه سنگ نزدن ايشان دلالت صريح نيست كه از شهادت خود برگشته اند كذا في فتح القدير و همچنين

ساقط می شود حد هرگاه امتناع نمود از ابتدا در سنگ زدن
یکی از شاهدان کذا فی التبیین * مسله * مرگ همه
شاهدان یا مرگ یکی از ایشان ساقط می کند حد را
وهمچنین حد ساقط می شود هرگاه غائب شدند همه شاهدان
یا یکی از ایشان در ظاهرالروایت * مسله * همچنین
ساقط می شود حد به پیش آمدن چیزیکه بیرون می کند
شاهدان را از اهلیت شهادت چنانکه اگر مرتد شد یکی
از شاهدان یا کور شد یا گنگ شد یا فاسق شد یا قذف
کرد پس حد زده شد و فرق نیست در این عارضها
که پیش از قضای قاضی باشد یا بعد آن قبل از
اقامت حد * مسله * اگر بود بعضی از شاهدان
دست بریده یا پیها رگه قادر نیست بسنگ انداختن وحاضر
شدن در جای رجم سنگ خواهد انداخت او را قاضی و اگر بریده
شد دست شاهدی بعد از شهادت باز داشته خواهد شد
اقامت حد یعنی حد نخواهند زد کذا فی فتح القدیر گفته
است ابو یوسف در آخر که موت شاهدان و غیبت آن باطل
نمی کند حد را و بهمین اخذ می کنیم ما کذا فی الحاوی

* مسئله * هرگاه که باشد مشهود علیه غیر محصن پس گفته است حاکم شهید هرگاه که اقامت حد باید کرد بر زنا کنند در موت شاهدان وغیبت ایشان و باطل می شود حد در جای که سوای غیبت وموت شاهدان باشد کذا فی غایة البیان * مسئله * اجماع کرده اند علما بر اینکه در جمیع حد ها سوای رجم واجب نیست ابتدا از شاهدان و نه از امام کذا فی الذخیره * مسئله * قاضی هرگاه امر کرد مردم را بر جم زانی گنجایش هست ایشان را که سنگ بزنند زنا کننده را هرچند که بچشم خود ندیده باشند ادای شهادت را وروایت کرده است این سماعه از محمد رحمه الله که این در وقتی است که قاضی فقیه باشد وعادل باشد اما اگر قاضی فقیه باشد غیر عادل یا عادل غیر فقیه گنجایش ندارد که ایشان سنگ بزنند زنا کننده را تا آنکه بچشم خود دیده باشند ادای شهادت را کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر زنا کننده خود مقر بود ابتدا خواهد کرد بسنگ زدن آن امام بعد از آن مردمان وغسل داده خواهد شد وکفن پوشانیده خواهد شد ونماز گذارده خواهد

شد بروي واکر غير محصن وآزاد بود پس حد او صد تازيانه
است واکر عبد باشد امام حکم خواهد کرد
به پنجاه تازيانه که بران کرهها نباشد بضرب متوسط ميان
ضرب موجع وغير موجع وجاي زدن نيست تجاوز کردن ازحد بي
که اندازه کرده است اوراشرع کذا في الکافي * مسله *
سزاوار است که بزند حد را شخصي که عاقل وواقف باشد
کذا في الايضاح * مسله * مرد وزن در اين برابر است
پس اگر هر کدام از زن و مرد محصن باشد رجم کرده خواهد
واکر محصن نباشد هر يک تازيانه زده خواهد
شد يا آنکه يکي محصن است پس بروي رجم است وبر
ديکري تازيانه وهمچنين حکم است در ظاهر شدن
زنا نزد قاضي به بينه يا باقرار وکذا في فتح القدير * مسله *
برهنه نموده خواهد شد آن مرد در حد زدن ودر تعزير کردن
وحد زده خواهد شد در ازار و واحد وهمچنين حکم
است در حد شرب در ظاهر الروايت وبرهنه نموده نخواهد
شد در حد قذف وليکن کشيده خواهد شد از قذف کننده
حشو وپوستين * مسله * برهنه کرده نمي شود زن مکر از پوستين

وحشو كذا في الاختيار شرح المختار * مسله * اگر زنا شد در بر آن زن غير از بو ستين يا پنبه دار كشيده نخواهد شد از بدن آن كذا في العنايه * مسله * زن حد زده میشود در حاليكه نشسته است و اگر براي وي زمين را در رجم كردن بكنند جائز است و اگر ترك كنند زمين كندن را ضرر نمي رساند كذا في الاختيار شرح المختار وليكن كندن زمين بهتر است بقدر اينكه تا سينه زن برسد و از براي مرد كنده نميشود زمين اين است در ظاهر الروايت كذا في غاية البيان * مسله * زده مي شود مرد در جميع حدود در حاليكه ايستاده باشد كذا في الاختيار شرح المختار * مسله * مد كرده نمي شود در هيچ حدي از حدها و بدست نمي گيرند و او را نمي بندند بلكه مي گذارند وي را در حاليكه ايستاده است مگر وقتيكه عاجز گردانند زنا كننده حد زنندگان را پس در ين هنگام خواهند بست كذا في محيط السرخسي مخفي نماند كه بعضي فقها گفته اند كه معني مد آن است كه خوابانيده شود بر زمين چنانچه در زمان ما كرده مي شود و بعضي گفته اند كه مد آن است كه دراز كرده شود تازيانه

پس بلند کند او را ضارب بالای سر خود و بعضی گفته اند که مد آنست که کشیده شود تازیانه بعد از زدن و اینهمه که مذکور شد در حد کرده نمی شود چرا که زیاده است بر مستحق کذا في الهداية * مسله * می زنند تازیانه را متفرق برجمیع بدن او سوای فرج و روی و سر کذا في العتابية * مسله * جمع نموده نمی شود میان رجم وجلد در محصن و در جلد واجلای وطن در بکر و اگر امام مصلحت بیند حکم به تعزیب نهایه بقدری که داند و اینکه هست تعزیر و سیاست است نه حد و مخصوص نیست این سیاست بزنا بلکه جائز است در هر جنایتی و اختیار در این بدست امام است کذا في الکافي و تفسیر کرده است تعزیب را در نهایة بحبس واین احسن است وفرو نشانند ه فتنه است از اخراج او بسوی اقلیم دیگر کذا في البحر الرایق وهکذا في التبیین * مسله * هرگاه واجب شود بر مریض حد اگر حد رجم باشد اقامت کرده خواهد شد بر او در حال و اگر تازیانه باشد اقامت حد نمی کنند تا اینکه از بیماری به شود و صحت کامل پیدا کند مگر

همچو بیمار باشد که نا امیدی از به شدن او حاصل شده باشد پس در این هنگام حد میزنند براو کذا في الظهيرية * مسله * اگر مرض به نحوی باشد که امید داشته نمی شود بزایل شدن او مانند شل یا آنکه حد اج ضعيف الخلقة باشد یعني پیش از مدت وضع زائیده باشد پس نزد ما حد زده خواهد شد بدفعة بعثکال که دران صد شمراخ باشد و ضرور است که برسد بر بدن وي هر یک از شمراخ وشمراخ بالکسر شاخ خرده از شاخهای درخت خرما وعثکال بکسر عین خوشهٔ خرما و برای همین است که گفته شده ضرور است که در ین هنگام پهنا نهوده شود شاخهاي خرما كذا في فتح القدير * مسله * زنان نفساء را اقامت حد بر ایشان بمنزله زن مریض انه و حایض بمنزله زن صحیح البدن است تا آنکه انتظار کشیده نمی شود به بیرون آمدن او از حیض كذا في الظهيرية * مسله * زن حامله هرگاه زنا کرد حد زده نمی شود در حالت حمل خواه حد او تازیانه باشد خواه رجم لیکن حبس نموده می شود حامله اگر زناي او بگواهان ثابت شده باشد تا آنكه

بزاید بعد از ان چون بزاید به بینند اگر آن زن محصنه است
رجم خواهند کرد وقتیکه بزاید واین ظاهر الروایت ست
واگر غیر محصنه است گذاشته خواهد شد تا آنکه از نفاس
برآید پستر بر اوی اقامت حد کرده خواهد شد کذا في غایة
البیان * مسله * اگر ثابت شده است حد با قرار وي
پس حبس نکرده خواهد شد لیکن گفته خواهد شد
بآن زن که چون زائید بي باز بیائي پس چون زائید و باز آمد
پس رجم کرده خواهد شد اگر باشد کسي که قائم شود بشیر دادن
پسر وي و اگر نباشد انتظار کرده خواهد شد تا آنکه باز شود
فرزند او از شیر کذا في الظهیریة اگر دررنگ کردد در آمدن و
میگوید که نزائیده ام هنوز یا شهادت دادند بر زني بزنا پس گفت
که من حامله ام نموده خواهد شد بزنان دیگر و قبول نکرده
خواهد شد قول او پس اگر گفتند زنان که حامله است
مهلت دهد او را قاضي تا دو سال پس اگر تا
دو سال نزائید قاضي رجم خواهد کرد آن زن را کذا في
فتح القدیر * مسله * هرگاه شهادت دادند بر آن زن بزنا
پس دعوي کرد که من باکره ام یا دعوي کرد که من رتقا ام

پسپرد يدنه آن را زنان و گفتند چنان است كه مي گويد
دفع نمود ه مي شود از آن زن حد و برشاهدان هم حد نيست
وهمچنين است مجبوب يعني آنكه آلت مردي او را از
بيخ بريده باشند * مسله * قبول نموده مي شود قول يك زن
درعذرا يعني زن با كره و در رتقا يعني زني كه راه
جماعش بسته است و در چيزهاي كه عمل نموده مي شود در آن
چيز ها بر گفته زنان و گفته است در فتاوي الوالجية
المثني احوط يعني قول دو زن بهتر است كذا في غاية
البيان * مسله * اقامت حد نمي كند مولا بر بندهٔ خود مگر
بدستوري امام كذا في الهداية * مسله * اقامت كرده
نمي شود حد در گرمي سخت و نه در سردي سخت كذا في
التاتارخانية و همچنين دست بريده نمي شود در گرمي
سخت و سردي سخت كذا في السراج الوهاج * مسله * مردي
اقدام بگناه سخت زشت نمود بعد از ان توبه كرد و رجوع
نمود بسوي خداي تعالي پس آگاه نخواهد كرد قاضي را بقا حد شه
خود يعني اقرار بگناه خود پيش قاضي ويرا لازم نيست كذا في

الظهيرية * باب سيوم در بيان وطي كه موجب حد است

و وطی که موجب حد نیست * مسله * وطي که موجب حد است آن زنا ست كذا في الكافي

* مسله * اگر حرام محض كرد واجب مي شود حد واگر را ه يافت دران شبهه واجب نمي شود حد كذا في

فتاوي قاضیخان ※ مسله * شبهه چیزیي است که مشابه بثابت يعني مشابه بحق است وحال آنکه در واقع

ثابت نيست وآن بچند قسم است يكي شبهه در فعل است وآن ناميده مي شود به شبهه اشتباه وآن آنست

که گمان برده شود غير دليل حل را دليل وآن شبهه اشتباه متحقق ويافته مي شود در حق شخصي که مشتبه

شود بروانه در حق شخصي که مشتبه نيست بر و ضرور است از مرتبه ظن براي تحقق اشتباه پس اگر دعوي

كرد كه او خود گمان قوي كرده كه آن زن حلال است برو ي حد زده نمي شود واگر دعواي ظن نكرد حد زده مي شود او را

وقسم دوم شبهه در محل است وناميده مي شود بشبهه حكميه وآن شبهه در محل آنست كه قايم باشد دليل حل در محل و ممتنع

باشد عمل آن دليل از براي مانعي پس اعتبار نمود ه ميشود

شبهه در حق همه مردمان وموقوف نیست ثابت شدن آن
شبهه در محل بر ظن جانی ودعوای ان جانی برحلت یعنی احتیاج
نیست که بگوید گمان بردم که بر من حلال است پس حد ساقط
می شود از دو قسم ونسب ثابت میشود در دوم یعنی در شبهه
حکمیه اگر دعوی کرد مرد فرزند را ونسب ثابت نمی شود
در اول یعنی در شبهه اشتباه هر چند که مرد دعوی کند که
فرزند از منست و واجب میشود مهر مثل در اول یعنی
در شبهه اشتباه وقسم سیوم شبهه در عقد است چراکه عقد هرگاه
یافته شود حلال باشد آن عقد یا حرام علیها اتفاق
کرده باشند برحرمت او یا اختلاف ووطی کنند ه دانسته
باشد که این حرام است یا نه حد زده نمی شود نزد ابی
حنیفه رحمه الله ونزد صاحبین هرگاه نکاح کرد که اتفاق
دارند علما برحرمتاو پس این شبهه نیست و حد زده خواهد
شد اگر میدانست که حرام است واگر نمیدانست
که حرام است حد زده نمی شود کذا في الکافي * مسله *
گفته است امام استیجابی که اصل آنست که هرگاه دعوی کرد
شبهه را وشاهد ان آورد بران شبهه ساقط میشود حد پس بهر

دعوي کردن نيز ساقط خواهد شد مگر بدعواي اکراه وچيزي که ساقط نخواهد شد تا اينکه گواهان بيارد بر اکراه ساقط خواهد شد حد کذا في البحر الرائق پس شبهه در فعل در وطي کردن زني است در عدت که مطلقه باشد بسه طلاق واگر طلاق داد زن خودرا شخصي سه مرتبه بعد از ان رجوع کرد بآن زن بعد از ان وطي کرد بآن زن بعد انقضاي مدت عدت حد زده مي شود باتفاق وام ولد هرگاه که آزاد کرد آن را سيد آن يعني مولاي آن ومختلعه ومطلقه بر مال که در عدت باشد بمنزله آن زن است که سه طلاق گرفته باشد وهنوز در عدت باشد چراکه حرمت ثابت است بالاجماع وشبهه در فعل در وطي کنيزپدر ومادر است کذا في الکافي وهمچنين شبهه اشتباه در وطي جاريه جد خود وجده خود اگرچه بالا رود کذا في فتح القدير وشبهه در فعل در وطي کنيز زن خود وسيد خود است ودر وطي مرهونه در حق مرتهن در روايت کتاب حدود کذا في الکافي وهمين است مختار وکذا في التبيين وعاريت گيرنده کنيز از براي گرو رهن حکم بمنزله گرو گيرنده است

كذا في فتح القدير * مسله * اگر دعوي كرد يكي از ان دو مرد جماع كننده ظن را يعني گفت گمان كردم كه بر من حلال است ودعوي نكرد ظن را د بگري حد زده نميشود هر دو را تا آنكه اقرار كنند هر دو كه ميدانستند حرمت را كذا في الكافي * مسله * اگر يكي از ان دو غايب بود پس گفت آنكه حاضر بود دانستم اين را كه بر من حرام است حد زده مي شود حاضر كذا في فتاوي قاضي خان * مسله * اگر وطي كرد كنيز برادر خود را يا كنيز عم خود را و گفت گمان بردم كه آن كنيز حلال است بر من حد زده خواهد شد و همچنين حكم است در جميع محارم سواي قرابت ولاد كذا في الكافي و همچنين حكم است هر گاه كه وطي كرد كنيز ذات محرم زن خود را كذا في السراج الوهاج * مسله * اگر وطي كرد كنيزي را كه بعاريت گرفته بود لازم مي شود بروي حد اگر چه گفته كه گمان بردم آن كنيز مرا حلال است كذا في محيط السرخسي و همچنين حد ميزنند اگر وطي كرد كنيزي را كه باجاره گرفته بود از براي خدمت و كنيزي را كه بامانت نزد او بود كذا في السراج الوهاج

وشبهه در محل دروطي كنيز پسرخود ودروطي كنيز پسر
پسرخود كذا في الكافي برابر است كه پسر او زنده
باشد يامرده هكذا في العتابية بعد از ان اگرحامله شد كنيز
وزائيده ثابت ميشود نسب از پدروي وواجب نمي شود عقر
يعني كابين وقيمت وطي واگرحامله نشد پس بر پدر عقراست
وثابت نمي شود ملك آن پدر در ان كنيز پسر وجد مثل
پدر است ليكن ثابت نمي شود نسب جد وقتيكه پدر قائم
باشد وهمچنين شبهه در محل در وطي معتده است يعني
زني كه درعدت باشد بكنايات يعني طالق بكنايه شده باشد
ودر وطي كنيزي است كه فروخته شده است در حق
فروشنده پيش از تسليم كذا في الكافي وهمچنين در وطي
كنيز بنده مكاتب او ويا كنيزك بنده كه
ماذون ست وبراين بنده ديني هست كه فرا ميگرد
مال آن بنده وقيمت آن بنده را ودر وطي
كنيزيكه مهر او است پيش از تسليم در حق شوهر يعني
آن كنيزيكه در وجه مهر بزن داده است وهنوز نه سپرده
كه با آن كنيز جماع كرده است ودر وطي كنيزيكه مشترك

است میان او و میان غیر او * مسله * هرگاه آزاد کرد یکی از دو شریک کنیز را پس اگر ضامن شد آزاد کننده او برای شریک خود بعد از ان جماع کرد بآن کنیز حد زده نمیشود و اگر جماع کرد بآن کنیز آن شریک دیگر که آزاد نکرده است حصه خود را حد زده خواهد شد و اگر آن کنیز سعایت کرده است پس اگر وطی کرد با وی معتق حد زده خواهد شد و اگر وطی کرد با وی شریک دیگر حد زده نخواهد شد کذا فی خزانه المفتین و همچنین است جواب در جای که اگر جمیع کنیز از ملک او بود و آزاد کرده است نصف آن کنیز خود را پس وطی کرد بآن کنیز حد نیست بروی در قول همه علما کذا فی المحیط * مسله * اگر آزاد کرد کنیز خود را در حال وطی کردن بعد از ان بیرون آورد و باز دخول کرد در همان مجلس حد زده نخواهد شد کذا فی خزانة المفتیین * مسله * اگر مرتد شد آن زن و حرام شد بران مرد یا حرام شد آن زن بر آن مرد بسبب جماع مادر زن یا حرام شد آن زن بسبب جماع دختر یا حرام شد آن زن بسبب مطاوعت پسر

آنمرد بستر آن مرد جماع كرد بآن زن وگفت كه علمت انها علي
حرام يعني دانستم كه آن زن برمن حرام است حدي نيست
بر آن مرد و همچنين اگر در نكاح آورد پنج زن در يك عقد يا
در نكاح آورد زن پنجم را كه چهار زن در نكاح داشت يا در
نكاح آورد خواهر زن خود را يا در نكاح آورد مادر زن خود را
پس جماع كرد آن زن را يا در نكاح آورد زني را بي عدة حد
واجب نمي شود در اين صورتها اگرچه گفته باشد
كه دانستم اين ها كه برمن حرام اند كذا في فتاوي قاضي خان
* مسله * اگر وطي كرد مردي از غنيمت آورندگان كنيز يرا
كه از مال غنيمت بود پيش از قسمت بعد از ان كه بيرون
آمده بود غنيمتهاي بسوي دار الاسلام پس حدي نيست برو
اگر چه گفته باشد دانستم كه آن زن برمن حرام است
و همچنين حد نيست بر و اگر در دار الحرب هم وطي كرده
است كذا في السراج الوهاج و شبهه در عقد زن در وطي
محرمي است كه در نكاح آورده است آن زن را پس حدي
نيست برو نزد ابي حنيفه وليكن درد رسانيده ميشود از روي
عقوبت يعني تعزير كرده ميشود اگر علم بر حرمت آن

داشته باشد و نزد صاحبین حد زده میشود اگر عالم
بود بحرمت و اگرنه حدی نیست برا وکذا في الکفاية
وبر همین رفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله و بر همین است
فتوی کذا في المضمرات * مسله * گفته است اسبیجابی که
صحیح قول ابی حنیفه است رحمه الله کذا في النهر الفائق
* مسله * منکوحه غیر و زنی که در عدت غیر است و زنی
که سه طلاق گرفته است بعد از نکاح مثل محرم است اگرچه
نکاح مختلف فیه بود یعنی علما اختلاف کرده اند که آن
درست است یا نه مثل نکاح بغیر شاهدان یا نکاح بغیر از
ولی پس حد بر و نیست از روی اتفاق از جهت تمکن شبهه نزد
همه فقها و همچنین اگر در نکاح آورد کنیزی را بر زن
آزاد یا در نکاح آورد زن مجوسیه را یا در نکاح آورد
کنیزی را بغیر از دستوری سید آن یا در نکاح آورد بنده بغیر
اذن سید خود پس حد نیست برا و اتفاقا کذا في الکافي
* مسله * هرگاه وطی بود بملک نکاح یا بملک یمین و حرمت
بسبب عارض شدن امری است پس این وطی باعث حد نمیشود
مانند وطی کردن با زن حائض و زن نفساء و زن روزه دار

وزن محرم که احرام بسته است وزنیکه وطی نموده شد بشبهه
ووطی زنیکه مظاهره کرده است بآن زن یعنی گفته است
که انت علي کظهر امي یا با زنیکه ایلا کرده است بآن زن یعنی
گفته است بزن خود که این مدت با تو مقاربت و مباشرت
نخواهم کرد و همچنین کنیز مملوک هرگاه که محرم باشد مرد
بسبب رضاع یا بسبب صهریت یعنی بسبب خویشی زن یا باعتبار
اینکه محرمی ازان زن در نکاح آن مرد بود یا آن زن مجوسي یعني
آتش پرست بود یا آن زن مرتد بود اگرچه علم
بحرمت داشته باشد کذا في المحیط * مسئله * باجاره
گرفت زنی را که زنا کند بآن زن یا جماع کند بآن یا گفت
مرد بآن زن که خذي هذه الدراهم لاطاک یعني بگیر این
درمها را تا وطی کنم با تو یا گفت مکنني بکذا یعني قادر کن
مرا بر نفس خود باین مبلغ پس آن زن قادر گردانید
حد زده نخواهد شد وزیاده کرده است در کتابي که
نام او نظم است ولها مهر مثلها یعني میرسد آنرا که بگیرد کابین
مثل خود را و رنج داده میشوند آن هردو از روي عقوبت
و حبس نموده میشوند تا آنکه توبه کنند و گفته اند صاحبین

که حد نزده خواهند شد چنانچه اگر داده باشد زن را مالي بغير شرط بخلاف آن صورت که گفته باشد خذي هذه الدراهم لا تمتع بک چرا که متعه سبب اباحت بود در ابتدا پس شبهه باقي ماند کذا في التمرتاشي * مسله * اگر گفت شخصي امهرتک کذا لازني بک يعني مهر دادم ترا اين قدر تا زنا کنم بتو حد واجب نمي شود کذا في الکافي * مسله * کنيز مردي هرگاه جنايت عمدا کرد پس تر زنا کرد با آن کنيز ولي جنايت حدي نيست برو نزد همه علما واگر جنايت بخطا بود پس زنا کرد با آن کنيز ولي جنايت گفته است ابوحنيفه رحمه الله که بر آن مرد حد است خواه صاحب کنيز بدهد کنيز را بزنا کننده يا اختيار کند فديه را و گفته اند صاحبين رحمهما الله که اگر اختيار کرد صاحب کنيز دفع را يعني کنيز را بعوض جنايت داد بولي جنايت که زاني است حدي نيست برو واگر اختيار کرد فداي را بروي حد است * مسله * هرگاه که بوسه داد مردي زن بيگانه را از راه شهوت يا نظر بسوي فرج او کرد از راه شهوت بعد از ان در نکاح آورد مادر آن زن را يا آن زن را پس دخول کرد با آن حدي نيست بروي اگرچه

گفت دانستم که آن زن بر من حرام است در قول ابو حنیفه رحمه الله و باطل نمي شود احصان آن مرد باين وطي تا آنکه حد زده خواهد شد قاذف آن مرد کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * هرگاه بوسه داد مردي مادر زن خود را یا دختر زن خود را یا بوسه زد زني پسر شوهر خود را یا بوسه داد پدر و شوهر خود را اما آنکه حرام شد آن زن بر ان شوهر خود بعد از ان شوهر آن زن جماع کرد با آن زن حدي نیست بر وي هرچند که گفت دانستم که بر من حرام است هکذا في التاتار خانیة * مسله * در اصل است که اخرس یعني گنگ مواخذه کرده نمي شود بحد زنا و نه بهیچ یک حدي از حدها اگرچه اقرار کرد باشارت یا بکتابت یعني بنوشتن یا گواهي دادند شاهدان بزنا بر آن گنگ * مسله * شخصیکه دیوانه مي شود و بهوش مي آید هرگاه زنا کرد در وقت هوش مواخذه نموده خواهد شد بحد پس اگر گفت زنا کرده ام در حال دیوانگي حد زده نخواهد شد مثل بالغي که هرگاه گفت که زنیت و انا صبي یعني زنا کردم در حالی که کودک بودم کذا في المحیط * مسله * شخصي که زنا کرد

در دار الحرب یا در دار البغی بعد از ان بر آمد بجانب ما حد زده نمی شود کذا فی الهدایة * مسئله * اگر داخل شد سریه یعنی پارهٔ از لشکر در دار الحرب پس زنا کرد مردی از ایشان حد زده نمی شود و هیچنین امیر لشکر اقامت حدود و قصاص نمی کند کذا فی الکافی * مسئله * اگر خلیفه غزا کرد یعنی با کافران جنگ کرد بنفس خود یا امیر شهری که اقامت حد می نمود بر اهل مصر خود با لشکر خود برای غزا بر آمد اقامت حد و قصاص خواهد کرد بر لشکریان خود در دار الحرب و این وقتیست که زنا کرده باشد در لشکر او اما اگر لاحق شد با اهل حرب و زنا کرد اقامت حد بر وی کرده نخواهد شد علما گفته اند که جز این نیست که آن امیر اقامت حد خواهد کرد در لشکر خود وقتیکه خاطر جمع دارد از آن مردیکه اقامت حد می کند بر وی که مرتد نشود ولا حق نشود بکافران و اگر می ترسد از آن که مرتد شود یا لاحق شود بکافران پس اقامت حد نخواهد کرد بر وی تا آنکه بر آید امیر از دار الحرب و داخل شود بدار الاسلام

كذا في الظهيرية * مسله * ذمي هرگاه زنا كرد بزن حربية مستامنه واجب مي شود حد بران ذمي باتفاق علما كذا في الغياثيته وهمچنين اگر زنا كرد بآن زن حربي مستامن مردي مسلمان حد زده مي شود كذا في فتاوي قاضي خان * مسله * حدي نيست بر مستامن ر مستامنه نزد ابي حنيفه ومحمد رحمهما الله مگر حد قذف يعني حد دشنام * مسله * اگر قادر گردانيد بر نفس خود زن مسلمان يا زن كافر مستامن را پس نزد ابي حنيفه رحمه الله حد زده مي شود زن مسلمان وزن ذميه ونزد محمد رحمه الله حدي نيست بر هيچ يك ونزد ابي يوسف رحمه الله حد خواهند زد همه را كذا في العتابية * مسله * ذمي زنا كرد بعد از ان مسلمان شد اگر ثابت شد زنا بران ذمي باقرار وي يا بگواهي مسلمانان دفع كرده نخواهد شد از ان ذمي حد واگر ثابت شده است بشهادت اهل ذمه پس مسلمان شد حد قايم كرده نمي شود بر وي كذا في البحر الرايق * مسله * اگر زنا كرد مرد صحيح با زن ديوانه يا با زن صغيره يعني زن خورد سال كه جماع كرده ميشود مثل او حد زده خواهد شد آن مرد واين باتفاق

قلها است كذا في الهداية وهمچنين اگر زنا كرد شخصي
بزني كه خوابيده است واجب ميشود برو حد هكذا في محيط
السرخسي * مسله * اگر زنا كرد كودكي يا مجنوني
با زن عاقله در حاليكه راضي باشد آن زن پس حد نيست
بر كودك ومجنون بلاخلاف وآيا حد زده ميشود آن
زن يا نه پس برقول علماي ما رحمهم الله حد زده نميشود
آن زن * مسله * هرگاه زنا كرد كودك بصبيه پس حد
نيست بر آن هردو وبر آن مهر است * مسله * اگر اقرار
كرد كودك بزنا لازم نميشود او را هيچ چيز بسبب اقرار
* مسله * اگر زنا كرد كودكي با زني كه بالغ بود
پس برد بكارت او را وآن زن كراهيت مي نمود كودك
ضامن خواهد شد مهر را بخلاف آنكه اگر زن رضامند
بود واما صبيه هرگاه بخواند كودكي را بسوي خود وزنا
كرد كودك بآن دختر وبكارت وي برد پس لازم مي آيد
بر آن كودك مهر * مسله * كنيز هرگاه طلب كرد كودكي
را وزنا كرد كودك بآن ضامن مي شود مهر را كودك
كذا في الذخيرة * مسله * اگر قادر گردانيد زني

قتل خود را بر شخصی که خواسته بود واجب نمی شود بر آن هرد و حد کذا في محيط السرخسي * مسله * اگر شخصي اکراه وجبر کرد بروي سلطان تا آنکه زنا کرد پس حدي نيست بر او وا بوحنيفه رحمه الله اول مي گفت که حد بايد زد بعد ازان برگشت از قول اول خود و گفت که حد زده نمي شود اگر چه اکراه و جبر کند او را غير سلطان و گفته اند ابو يوسف و محمد رحمهما الله که حد زده نمي شود کذا في فتح القدير و بر همين است فتوي کذا في السراجيه * مسله * زن اکراه کرده و جبر نموده شود بعد ازان تا در گذرد از ان بر خود حد زده نخواهد شد باتفاق علما و معني مکره اين است که کراهيت داشته باشد تا وقت ايلاج و اگر اکراه نموده شود تا آنکه بخواهد وقادر گذرد از ان بر خود قبل از ايلاج مطاوعه خواهد بود کذا في خزانة الفتاوي * مسله * اگر زنا کرد مردي که اکراه داد مرد با زنيکه مطاوع يعني رضامند بود حد زده مي شود آن زن مطاوعه پيش ابي حنيفه رحمه الله کذا في فتح القدير اگر وطي کرد مردي با ام ولد پسر

خود پس گفت دانستم که آن کنیز بر من حرام است حد می
نویسند برو واصل آن نیست که حد هرگاه ساقط شد از یکی از ان
دو زانی از برای شبهه ساقط شد از دیگری بجهت شرکت
فعل چنانچه وقتیکه دعوی کند یکی از ان هر دو نکاح را
و دیگری انکار کند * مسله * هرگاه ساقط شد حد از
جهت قصور فعل پس باید دید اگر قصور از طرف زن بود ساقط
خواهد شد حد از ان زن وساقط نمی شود حد از ان مرد چنانچه
اگر زن صغیره بود که جماع کرده می شود مثل او یا زن
مجنونه ویا زن مکرهه ویا زن خوابیده و اگر قصور از جانب مرد
بود ساقط می شود حد از ان هردو کذا في السراج الوهاج
* مسله * اگر در نکاح آورد مردی زن پدر خود را
بعد مرگ پس زائید فرزندی از ان مرد گفته است فقیه
ابو بکر بلخی که اگر اقرار کرد چهار مرتبه در مجلسهای مختلف
وطی را حد زده می شوند زن ومرد هر دو وثابت نخواهد شد
نسب پسر و گفته است فقیه ابو الليث رحمه الله که این قول ابی
یوسف ومحمد است رحمهما الله وبهما اخذ می کنیم ما
* مسله * مردی زنا کرد با زنی مرده اختلاف کرده اند

علما دران گفته اند اهل مدینهٔ طیبه که حد زده خواهد شد وگفته اند اهل بصره که تعزیر کرده خواهد شد وحد زده نخواهد شد وگفته است فقیه ابو اللیث رحمه الله که بهمین اخذ می کنیم ما * مسله * مردي زنا کرد با کنیزي که مملوک دیگري است وکشت اورا بسبب جماع در اصل مذکور است امام محمد رحمه الله که لازم آید برزناکننده قیمت آن کنیز وذکر نکرده است درین مسله خلاف را وابویوسف رحمه الله درا مالی روایت کرده است از ابو حنیفه رحمه الله که لازم اید بر آن قیمت وحد هردو ونیز گفته است ابو یوسف رحمه الله که بر ان قیمت است فقط وحدي نیست بروی وهمین صحیح است کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * اگر زنا کرد با زني آزاد پس کشت آن را بسبب جماع واجب مي شود بر زناکننده حد با دیت با جماع فقها کذافي التبیین * مسله * اگر جماع کرد مردي بزن آزاد بعد ازان کشت آن زن را بخطا تا اینکه واجب شد دیت و اجب می شود حد چرا که آن زنا وقتل خطا هردو بسبب مختلف واجب شده اند کذا في الظهیریه * مسله * اگر جماع کرد با زن بیگانه

در غیر فرج حد زده نخواهد شد از جهت عدم زنا و تعزیر
کرده خواهد شد و اگر وطی کرد با زنی در دبر آن یا
آنکه لواطت کرد با طفلی حد زده نمی شود نزد ابی
حنیفه رحمه الله ولیکن تعزیر کرده خواهد شد و در زندان
سپرده خواهد شد تا آنکه توبه کند ونزد صاحبین حد زده
می شود حد زنا پس تازیانه زده خواهد شد اگر محصن
نبا شد و رجم کرده خواهد شد اگر محصن باشد * مسله *
اگر وطی در دبر بنده یا کنیز خود کرد یا با زن خود خواه
آن زن بنکاح صحیح باشد یا فاسد حد زده نمی شود با تفاق
علما کذا فی الکافی * مسله * اگر عادت کرده است لواطت را
خواهد کشت اورا امام خواه محصن باشد خواه غیر محصن
کذا فی فتح القدیر * مسله * حدی نیست بر وطی کننده بهیمه
نزد ما کذا فی الکافی * مسله * شخصی که سپرده شد
اورا غیر زن او و گفتند زنان که آن زوجهٔ تست پس وطی کرد
آن مرد با آن زن حد نیست بر آن مرد لیکن مهر واجب است
بر وی چرا که انسان فرق نمی تواند کرد میان زن خود
ومیان غیر آن در اول مرتبه مگر بخبر دادن خبر واحد کفایت

میکنند درا مورد ین و در معاملات وبرای همین اگر آمد کنیزی وگفت فرستاده است مرا مولای من بسوی تو هدیه حلال است وطی آن کنیز از وی اعتها د بر قول وی وثابت می شود نسب پسر اگر زاید آن را آن زن مز فوقه وواجب می شود بر آن زن عدت وحد زده نمیشود قاذف او یعنی کسیکه دشنام دهد او را بزنا کذا فی غایة البیان

* مسله * مردی در جامه خواب خود زنی را یافت در شب تاریک وبرای وی زنی قدیم است پس جماعت کرد با زنی که او را در جامه خواب خود یافته بود وگفت که گمان بردم که آن زن من است علما گفته اند که قبول نکرده خواهد قول او وحد لازم است بر وی کذا فی فتاوی قاضیخان گفته است ابو حنیفه رحمه الله که اگر مردی یافت در خانه خود زنی را پس جماع کرد با آن زن وگفت که گمان برده بودم که آن زن من است لازم است بروی حد اگرچه نا بینا بود کذا فی السراج الوهاج

* مسله * اگر نابینا بخواند زن خود را پس اجابت نمود غیر زن او وجماعت کرد بآن زن گفته است محمد رحمه الله که واجب است بر او حد واگر اجابت نموده آن زن بهگذ نه وگفت که منم فلان

زن یعنی زن تو پس جماع کرد با آن زن حد زده نخواهد شد و اگر بصیر بود تصدیق نکرده خواهد شد قولاً و درین صورت کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله * مردی حلال کرد کنیز خود را بدیگری پس وطی کرد دیگری با آن کنیز حدی نیست برا و کذا فی محیط السرخسی * مسئله * سکران یعنی مست هرگاه زنا کرد حد زده می شود وقتیکه بهوش آید کذا فی السراجیة * مسئله * هرگاه که خرید شخصی کنیزی را به بیع فاسد و جماع کرد با وی پیش از قبض یا بعد از قبض حدی نیست برای مشتری و اگر فروخت با بیع کنیز خود را بشرط خیار و وطی کرد آن کنیز را مشتری یا آنکه خیار از برای مشتری بود پس وطی کرد آن کنیز را بایع پس حد زده نخواهد شد خواه علم داشته باشد بحرمت یا نداشته باشد کذا فی فتاوی قاضیخان * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در اصل که اگر غصب کرد کنیزی را و زنا کرد با آن کنیز بعد از ضامن شد قیمت آن کنیز را پس حدی نیست برو نزد همه علما * مسئله * اگر زنا کرد با آن کنیز بعد غصب کرد آن کنیز را ضامن شد قیمت آن را پس بتسا بر

قول ابي حنيفه ومحمد رحمهما الله حد ساقط نمي شود كذا في المحيط * مسله * مردي بر پشت خود خوابيده پس آمد زني و نشست بر بالاي آن مرد تا آنكه بر آورد حاجت خود را واجب مي شود بر آن زن و مرد حد كذا في الظهيرية * مسله * هرگاه شخصي زنا كرد با كنيزي بعد ازان خريد آن كنيز را مذكور است در ظاهر الرواية كه حد زده خواهد شد نزد همه علما و همچنين حد زده خواهد شد اگر زنا كرد با زني آزاد بعد ازان در نكاح آورد و همچنين ذكر كرده است شيخ الاسلام در شرح كتاب الحدود * مسله * هرگاه شخصي زنا كرد با زني بعد ازان گفت خريده بودم آن را حد نيست بر وي خواه آن زن آزاد بود يا كنيز * مسله * هرگاه زنا كرد با كنيزي پستر گفت كه خريد كردم او را از صاحب آن كنيز كه شرط خيار دارد گفت دروغ مي گويد نفروختم من آن كنيز را گفته است ابو حنيفه رحمه الله كه نيست حدي بر وي و همچنين حدي نيست بر او اگر گفت خريدم آن كنيز را بوصفي معين بشرط اجل كذا في المحيط * مسله * زن آزاد هرگاه كه زنا كرد با بنده بعد ازان خريد آن بنده را پس حد زده

مي شود آن مرد وكذا في فتاوي قاضي خان * مسله *
شخصي زنا كرد با كنيزي بعد از آن دعوي كرد كه خريده
است آن كنيز را بشراي فاسد يا دعوي كرد كه
بخشيده است او را وتكذيب او كرد صاحب
كنيز يا آنكه گواهي دادند شاهدان كه آن شخص اقرار
كرد بزنا بعد از آن دعوي كرد نزد قاضي هبه را يا بيع را
دفع كرده مي شود از آن زنا كننده حد كذا في المحيط
* مسله * اگر زنا كرد شخصي با زن بزرگ سال پس افضا
كرد يعني هردو راه آن زن را يكي كرد پس بايد ديد اگر
آن زن مطاوع بود آن زا بغير دعواي شبهه پس بر آن مرد
حد است وهيچ چيز لازم نيست بر آن مرد در افضاي آن
زن بسبب رضاي وي بزنا ومهر نيست آن زن را از جهت
وجوب حد واگر آن زن دعواي شبهه دارد پس حدي نيست
بر آن مرد وچيزي لازم نيست بر وي بسبب افضا وواجب
مي شود بر آن مرد عقر يعني مهر مثل * مسله * اگر زن مكرهه
بود بغير دعواي شبهه پس بر آن مرد حد لازم است نه بر آن
زن ومهر نيست براي زن بعد از آن ديده شود در افضاي

وی پس اگر نمی تواند که بول را نگاه دارد لازم است بر
آن مرد دیت آن زن تمام و کامل و اگر آن زن می تواند
که نگاه دارد بول را حد زده خواهد شد آن مرد و خواهد
داد ثلث دیت را یعنی سیوم حصه خون بها را پس اگر آن
مرد دعوای شبهه دارد حدی نیست بر آن مرد و بعد از آن
اگر بول بند می شود پس لازم است بر آن زناکننده ثلث دیت و
مهر واجب می شود در ظاهر الروایت و اگر بولش بند نمی
شود پس بر آن مرد لازم است دیت کامله و واجب نمی
شود مهر نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و اگر زن
صغیره بود که جماع کرده می شود مثل او پس حکم آن زن خرد
سال مثل حکم زن بزرگ سال است در آنچه ذکر کردیم مگر در
حق ساقط شدن ارش برضای آن زن بزرگ سال بخلاف زن
خرد سال که برضای او ارش ساقط نمی شود و اگر زن صغیره
بود که جماع کرده نمی شود مثل او پس اگر بولش بند می شود
لازم خواهد آمد بر آن مرد سیوم حصه دیت و مهر کامل و حدی
نیست بر آن مرد و اگر بول آن زن بند نمی شود ضامن
خواهد شد تمام دیت را و ضامن نخواهد شد مهر را نزد

طي حنيفه وابي يوسف رحمهما الله كذا في التبيين * مسله اگر شخصي برد بيناي كنيزرا بوطي واجب نمي شود حد بلا خلاف علما * مسله * اگر شكست بوطي زان آن كنيزرا واجب مي شود حد ونصف قيمت واگر زن آزاد بود واجب مي شود حد وديت بلا خلاف علما كذا في العتابية * مسله * هر چيزيكه مرتكب آن شد امام كه فوق او امام ديگر نيست وآن چيز از آن جنس است كه واجب مي شود بار تكاب آن حد مثل زنا وسرقه وشرب خمر وشنام داد ن مواخذه نمود ه نمي شود بآن مگر بقصاص ومال پس امام هر كاه كشت انساني را يا تلف كرد مال انساني را مواخذه كرده خواهد شد بچيزيكه تلف كرده است وير او اگر محتاج ما شد قاضي بسوي منعه يعني بسوي لشكر پس مسلمانان لشكر اند پس قادر خواهد شد بر استيفا ي آن از امام پس افاده كرد اين كلام وجوب را كذا في الكافي * باب چهارم در شهادت بزنا ورجوع از آن شهادت * مسله * قبول نموده نمي شود شهادت برزنا مگر شهادت چهار مرد آزاد كه مسلمان باشند كذا في شرح الطحاوي * مسله * اگر شهادت دادند برزنا كمتر از چهار

مرد باین قسم که شهادت داد یک شخص یا دو شخص پس آن شخص قبول نموده نمی شود شهادت وحد زده می شوند شاهدان را حد قذف نزد علمای ما * مسله * هرگاه حاضر شدند چهار مرد در مجلس قاضی که شهادت دهند بر مردی بزنا پس شهادت داد یک کس یا دو یا سه وامتناع نمود باقی پس کسیکه شهادت داده است حد زده می شود حد قذف نزد علمای ما کذا فی المحیط * مسله * اگر گواهی دادند سه کس از شاهدان بر زنا وچهارم گفت که دیدم آن هردو را در یک لحاف پس حد زده نمی شود مشهود علیه یعنی زناکننده وحد زده می شوند هر سه شاهدان وشاهد چهارم حدی نیست براو مگر وقتیکه گفته باشد اولا که گواهی می دهم که زنا کرده است با آن زن بعد از آن تفسیر کند زنا را بانچه ما گفتیم در این هنگام حد زده خواهد شد کذا فی شرح الطحاوی * مسله * اتحاد مجلس شرط است از برای صحت شهادت نزد ما تا اینکه اگر شهادت دادند در حالیکه متفرق اند یعنی یکی در یک مجلس و دیگری در مجلس دیگر قبول نموده نمی شود شهادت آن شاهدان

و حد زنا مي شوند حد قذف كذا في الكافي * مسئله * مروي است
از محمد رحمه الله هر گاه شاهدان نشسته بودند در موضع شهود
پس برخاستند يكي بعد از ديگري و شهادت دادند پس شهادت
آنها جايز است * مسئله * اگر شاهدان بيرون
بودند از مسجد پس داخل شد يكي از آنها و شهادت داد
و بيرون رفت بعد از ان داخل شد ديگري وشهادت داد
و بيرون رفت چون داخل شد يكي بعد از ديگري و شهادت
داد قبول كرده نخواهد شد شهادت آنها كذا في فتاوي
قاضي خان * مسئله * هر گاه شهادت دادند دو شاهد
بر مردي بزنا و شهادت دادند دو شاهد ديگر بر اقرار
آن مرد بزنا حدي نيست بر مشهود عليه يعني بر زنا كننده
و نه بر شاهدان و اگر شهادت دادند سه كس از ايشان بزنا
و شهادت داده چهارم بر اقرار آن مرد بزنا پس بر آن سه كس
از شاهدان حد است كذا في الظهيرية * مسئله * اگر
شهادت دادند كه زنا كرده است با زني كه شاهدان نمي
شناسند آن زن را حد زده نخواهد شد كذا في الهداية
پس اگر گفت در صورت مذكوره مشهود عليه يعني زنا كننده

زنی که شما ... بود همراه من نه آن زن من بود و نه کنیز من نیز حد
زده نخواهند شد چرا که شهادت واقع شده است بر غیر موجب
حد و این لفظ از زنا کننده اقرار نیست کذا فی فتح القدیر
* مسئله * چهار کس گواهی دادند بر مردی که زنا کرده
است با زنیکه نمی شناسیم آن زن را بعد از آن گفتند که
زنا کرد با فلان زن حد زده نمی شود آن مرد و نه شاهدان
* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی که زنا کرده
است آن مرد با این زن معین پس شهادت دادند دو کس از
ایشان که زنا کرد در بصره و شهادت دادند دو کس دیگر از
ایشان که زنا کرد با این زن در کوفه حدی نیست بر آن مرد و نه بر
شهود در قول علمای ما و حد زده نخواهند شد شاهدان
[illegible] از روی استحسان * مسئله * اگر شهادت
دادند چهار کس بر مردی که زنا کرد با این زن پس
دو کس از ایشان شهادت دادند که زنا کرده است
با این زن در این خانه از این سرا و دو کس دیگر از
ایشان که زنا کرده است در خانه دیگر از این سرا قبول
کرده نخواهد شد شهادت آنها * مسئله * اگر شهادت دادند

چهار کس بر شخصي بزنا پس شهادت دادند دو کس از ایشان
که زنا کرده است بآن زن روز جمعه وشهادت دادند دو کس
دیگر از ایشان که زنا کرد بآن زن روز شنبه یا شهادت دادند
دو کس از ایشان که زنا کرد بآن زن در بالاخانه این سرا
وگواهي دادند دو کس دیگر از ان شاهدان که زنا کرد
آن مرد بآن زن در پایگین خانه این سرا یا شهادت دادند
دو کس از ایشان که زنا کرد آن مرد بآن زن در خانه فلان
که این است وشهادت دادند دو کس دیگر از ایشان که زنا
کرد آن مرد باین زن در خانه این مرد دیگر پس حد نیست
بر مشهود علیه در ین همه صورتها ونه برشاهدان نزد ما
کذا في فتاوي قاضيخان * مسله * هرگاه شهادت
دادند چهار کس که آن مرد زنا کرد بآن زن در بصره وقت
طلوع آفتاب در فلان روز از فلان ماه که از فلان سال بود
وچهار دیگر شهادت دارند که آن مرد زنا کرد بآن زن
در کوفه در همان وقت که ذکر نموده شد بعینه پس
حدي نیست بر این هر دو کذا في النهر الفائق * مسله *
اگر شهادت دادند دو کس که آن مرد زنا کرد با آن زن در

گوشهٔ این خانه وشهادت دادند دوکس دیگرکه زنا کرد با آن زن در گوشهٔ دیگر از آن خانه حد زده خواهند شد آنهرد و آن زن هر دو از روی استحسان واین از برای آن است که احتمال دارد که ابتدای زنا در یک گوشه خانه وانتهای آن در گوشهٔ دیگر شد واین وقتی است که خانه کوچک باشد چرا که احتمال دارد با نچه ما گفتیم اما اگر خانه بزرگ باشد پس حد زده نمی شود * مسله * اگر شهادت دادند چهار کس بر شخصی بزنا پس شهادت داد هر یکی از آن چهار کس که آن مرد زنا کرد بفلان زن قبول کرده خواهد شد شهادت آنها و حد کرده خواهد شد شهادت هر یکی از آنها بزنا بیکه شهادت داده است بآن زنا صاحب آن شخص کذا فی الکافی * مسله * اگر گواهی دادند دو شاهد که آن مرد زنا کرد با آن زن در یک ساعتی از روز وشهادت دادند دو کس دیگر که آن مرد زنا کرد با آن زن در ساعت دیگر پس قبول نموده نمی شود این شهادت گفته اند علما که این در وقتی است که شهادت دادند آن دو شاهد دیگر در ساعت دیگر که ممکن نیست موافقت میان آن دو ساعت باین قسم که شهادت دادند

دو شخص که زنا کرد در یکساعتی از روز پنجشنبه و شهادت
دادند دو کس دیگر که زنا کرد با آن زن در ساعتی از روز
جمعه یا شهادت دادند آن دو کس دیگر بر یکساعتی دیگر
از روز پنجشنبه بحیثیتی که مهتد نمی شود زنا تا آن ساعت اما
اگر ذکر کردند آن دو شاهد ساعت دیگر را که مهتد می شود
زنا تا آن ساعت قبول نموده می شود شهادت آنها * مسله *
گفته است محمد رحمه الله در اصل که چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا پس شهادت دادند از آن دو کس که
آن مرد بجبر زنا کرد با آن زن و آن راضی نبود و
شهادت دادند دو کس دیگر که آن زن رضا مند بود
گفته است ابو حنیفه رحمه الله که دفع میکنم حد از جمیع ایشان
یعنی از مرد و زن و شاهدان * مسله * اگر
شهادت دادند چهار مرد بر شخصی که زنا کرده است
با آن زن و گواهی دادند سه از آن شاهدان که آن زن
رضا مند بود و شهادت داد چهارم که آن مرد بزور و بجبر زنا
کرد با آن زن پس بر قول ابی حنیفه رحمه الله اقامت حد کرده
نمی شود بر هیچ یک کذا في المحیط * مسله * اگر

شهادت دادند سه کس از شاهدان بر اکراه و جبر و یکي بر رضامندي زن پس حدي نیست بر هیچ کدام نزد ابي حنیفه رحمه الله کذا في محیط السرخسي * مسله * هرگاه شهادت دادند چهار شخص بزنا و اختلاف کردند در زني که زنا کرده شده است بآن زن یا اختلاف کردند در مکان زنا یا اختلاف کردند در وقت زنا باطل خواهد شد شهادت آنها ولیکن حدي نیست بر شاهدان نزد ما کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله * اگر اختلاف کردند شاهدان در جامه که زاني در بر داشت یا در جامه زانیه در هنگام زنا یا اختلاف کردند شاهدان در رنگ جامه یا در رنگ زنا کننده یا در درازي و کوتاهي زني که بآن زنا کرده شده است و یا اختلاف کردند شاهدان در فربهي و لاغري آن زن ضرر نمي رساند چرا که شاهدان اختلاف کرده اند در چیزیکه احتیاج نداشتند بذکر آن چیز و همچنین اگر شهادت دادند دو کس از شاهدان که آن مرد زنا کرد با زن سپید رنگ و دو کس دیگر که آن مرد زنا کرد با زن گندم گون ضرر نمي رساند چرا که این هردو

رنگ با یکدیگر شبیه اند پس اختلاف نبود در شهادت بخلاف
سپید و سیاه رنگ چراکه اختلاف در این دو رنگ ظاهر است
* مسله * اگر شهادت دادند دو شاهد که آن مرد زنا
کرد بزن حبشیه و دو شاهد دیگر گواهی دادند که
آن مرد زنا کرد با زن خراسانیه یا دو شاهد گواهی دادند
بزن کوفیه و دو دیگر بزن بصریه و یا دو شاهد گواهی
دادند که زنا کرد بزن حره و دیگران گواهی دادند
که زنا کرد با کنیز یا دو شاهد گواهی دادند که زنا کرد با زن بالغ
و دو دیگر گواهی دادند که زنا کرد با زن نابالغ قبول
کرده نخواهد شد شهادت آنها کذا فی التهذیب قلما شیخ
* مسله * اگر شهادت دادند چهار کس که آن مرد زنا
کرد در روز نحر یعنی روز عید اضحی در مکه بفلان زن و
شهادت دادند چهار شاهد دیگر که آن مرد کشته فلان
کس را همان روز در کوفه قبول نمود نخواهد شد شهادت
هیچ یک از شاهدان و حدی نیست بر شاهدان زنا پس
اگر حاضر شدند یکی از دو فریق و شهادت دادند و
حکم کرد حاکم بگواهی آنها بعد از آن شهادت

داده‌اند دیگران پس شهادت آنها باطل است و اقامت حد
نکرده خواهد شد بر شاهدان زنا اگرچه آنها فریق یکدیگر
بوده‌اند کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسئله * اگر شهادت دادند بر مردی که زنا کرد
با فلان زن و آن زن غائب است پس حد زده خواهد شد آنمرد
کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر شهادت دادند چهار
کس بزنا بر زنی پس دیدند او را زنان و گفتند که این
باکره است حدی نیست بر مرد و زن و نه بر شاهدان کذا فی
الکافی و همچنین اگر گفتند زنان که آن زن رتقاء است
یعنی راه جماعش بسته است یا گفتند که قرناء است یعنی
در فرجش عضلهٔ است سخت میانهٔ شاخ که مانع
جماع است حدی نیست بر همه کذا فی فتح القدیر
* مسئله * اگر شهادت دادند بر مردی بزنا و آن مرد مجبوب
است یعنی آلت مردیش بریده شده است پس حد زده نمیشود
او و نیز حد زده نمیشود شهود کذا فی التبیین * مسئله *
چهار کس گواهی دادند بر مردی بزنا پس آن مرد را مجبوب
یافتند بعد از رجم پس دیت آن بر شاهدان است

زهدي نيست واثر مشهود عليه زن بود پس ديدند او را
زنان بعد از رجم وگفتند كه آن عذرا يعني باكره است
يا گفتند رتقا است پس ضمان نيست بر شاهدان
ونه حد * مسله * چهار كس گواهي دادند بزناي مردي وشهادت
دادند چهار مرد ديگر بر شاهدان كه همان شاهدان
كساني هستند كه زنا كرده اند با آن زن قبول نموده نخواهد
شد شهادت هيچ كدام ونه اقامت حد كرده خواهد شد بر هيچ
يكي از دو فريق شاهدان از براي شبه نزد ابي حنيفه رحمه الله ونزد
صاحبين حد زده خواهند شد شاهدان اول از جهت ثبوت زناي
ايشان بحجتي كه آن شهادت چهار كس عادل است پس گشتند
شاهدان اول فاسق واگر گفتند فريق دوم يعني شاهدان دوم كه آن
فريق اول زنا كرده اند با آن زن وساكت شدند واجب ميشود
بر ايشان حد چرا كه اين شاهدان دوم گواهي داده اند بزناي
ديگري نه بزناي كه شهادت داده اند بآن زنا فريق اول كذا في
محيط السرخسي * مسله * اگر شهادت دادند چهار كس بر مردي
وزني بزنا وشهادت دادند چهار كس ديگر بر شاهدان كه همان
شاهدان زنا كرده اند با آن زن ونيز شهادت دادند چهار كس ديگر بر

شاهدان دوم که هیان شاهدان دوم زنا کرده اند با آن زن حدی نیست
بر هیچ نزد ابی حنیفة رحمه الله و نزد صاحبین حد زده خواهند
شد مرد و زن و فریق اوسط از شاهدان حد زده خواهند شد
حد زنا کذا فی التبیین و اگر شهادت دادند
بعضی از شاهدان بر بعض دیگر بزنا لیکن شهادت دادند
که حد زده شده اند در قذف و باقی مسله بحال خود
است حد زده خواهند شد مرد و زن بشهادت ایشان
کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر گواهی
دادند بزنا و شاهدان بنده بودند یا کفار
یا محدود بحد قذف یا نابینا پس واجب نمی شود حد بر
زنا کننده و واجب میشود بر شاهدان حد قذف کذا فی
شرح الطحاوی * مسله * اگر شهادت دادند چهار
کس بر مردی بزنا و یکی از شاهدان بنده بود
یا محدود بحد قذف پس شاهدان حد زده خواهند
شد و حد زده نخواهد شد زنا کننده کذا فی الهدایة
و اگر [illegible] شاهدان
[illegible] خواهند شد [illegible]

چرا که در شهادت اول محدود بحد قذف شده بودند پس شهادت
آنها مقبول نخواهد شد و همچنین بندگان هرگاه شهادت دادند و حد
زده شدند و بعد از آن آزاد نموده شدند و اعادهٔ شهادت کردند
حد زده نخواهند شد مرتبهٔ دوم بخلاف کفار که اگر شهادت
دادند و حد زده شدند بعد از آن اسلام آوردند و گواهی دادند دیگر مرتبه
دیگر حد زده نخواهند شد * مسئله * از محمد رحمه الله نقل
است که اگر زده شد زانی قدری از حد پس ظاهر شد که یکی از
شاهدان بنده است پس شهادت دادند چهار شاهد دیگر حد زده
نمیشود آن زانی چرا که آن حد باطل شد کذا فی العتابیة * مسئله *
اگر یکی از چهار شاهد مکاتب بود یا کودک یا نابینا
حد زده خواهند شد همه هیا سوای کودک پس اگر
بعد از رجم کردن زانی دانسته شد که یکی از شهود بنده یا مکاتب
یا کودک بود حد زده نخواهند شد شاهدان
و دیت در بیت المال است و اگر حد تازیانه بود
حد زده نخواهند شد اگر طلب کند زنا کننده
حد را و اما ارش ضرب پس آن رایگان است در قول ابی
حنیفه رحمه الله کذا فی الایضاح * مسئله * بندهٔ که

بعضش آزاد است مانند مکاتب است نزد ابی حنیفه رحمه الله وجایز نیست شهادت از برای مکاتب کذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي * مسئلة * اگر شهادت دادند شاهدان وایشان فاسق معلوم الحال بودند یا ظاهر شد که ایشان فاسق اند حد زده نخواهند شد کذا في الکافي * مسئله * اگر دعوي کرد مشهود علیه که یکی از شاهدان بنده است پس قول او مقبول است تا آنکه ثابت شود که آن آزاد است کذا في التاتارخانیة * مسئله * مردي دشنام داد مردي را بزنا بعد ازان گواهی دادند دشنام دهنده با سه نفر دیگر که آن مرد مقذوف زاني است درین صورت اگر مقذوف دشنام دهنده را نزد قاضي برده است بعد ازان شهادت داد دشنام دهنده قبول کرده نخواهد شد شهادت او واگر نزد قاضي نبرده بود دشنام دهنده را و شهادت داد قبول کرده خواهد شد شهادت او کذا في محیط السرخسي * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغیر که چهار کس گواهي دادند بر مردي بزنا و آن مزید

محصن نبود وحد زد اورا امام بعد ازان ظاهر شد که
شاهدان بنده بودند یا کافر یا محدود بحد قذف
وآن زنا کننده مرد از تازیانه یا مجروح شد ازان
گفته است ابوحنیفه رحمه الله که ضمان نیست بر قاضي
ونه در بیت المال کذا في المحیط * مسله * هرگاه
حد زده شد شخصي بسبب شهادت چهار شاهد
بتازیانه پس مجروح شد از حد یا مرد از جهت تاب نیاوردن
او حد را پستر ازان ظاهر شد که بعضي از شاهدان
بنده بودند یا محدود بحد قذف یا کافر
پس ایشان حد زده خواهند شد باتفاق علما گفته
است ابوحنیفه رحمه الله که هیچ چیز لازم نیست بر ایشان
ونه در بیت المال کذا في فتح القدیر * مسله * چهار کس
شهادت دادند بر مردي بزنا وآن مرد محصن بود یا شهادت
دادند بر وي بزنا و بر احصان آن پس رجم کرد اورا امام بعد
ازان دریافت که یکي از شاهدان بنده یا مکاتب
یا محدود در قذف بود پس دیت او بر قاضي است ورجوع
خواهد کرد قاضي این دیت را به بیت المال باتفاق علما

واگر ظاهر شد که شاهدان فاسق اند پس ضمان نیست بر قاضی

* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا پس جماعتی تزکیه ایشان کرد و گفت که ایشان آزاد و مسلمان و عادل اند بعد از ان ظاهر شد که آن شاهدان بنده بودند یا کفار یا محدود در قذف پس اگر باقی مانند مزکین بر تزکیه خود و رجوع نکردند از ان تزکیه و لیکن گفتند که خطا کردیم ما پس ضمان نیست بر مزکین نزد همه علما و واجب می شود ضمان در بیت المال نزد همه علما و هرگاه برگشتند از تزکیه و گفتند که ما شناخته بودیم ایشان را بنده یا کفار یا محدود در قذف مگر تعمد کردیم در تزکیه ایشان با وجود دانستن ما که ایشان عبید یا کفار یا محدود بقذف اند اختلاف کرده اند علمای ما درین صورت گفته است ابو حنیفه رحمه الله که واجب میشود ضمان بر مزکین و واجب نیست در بیت المال و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله که نیست ضمان بر مزکین و واجب می شود ضمان در بیت المال و این اختلاف وقتی است که ظاهر شود که آن شهود بنده اند یا کفار یا محدود شده اند

بر دشنام زنا اما هرگاه ظاهر شد که ایشان فاسق بودند و بر
کشتند مزکین از تعدیل ایشان و گفتند که ما نشناختیم آن
شاهدان را که فاسق اند مگر ما دانستیم بعدالت ایشان گواهی
دادیم پس آن مزکین ضامن خواهند شد و این وقتی
است که گفته باشند مزکین که آن شاهدان آزاد
و مسلمان و عاقل اند اما اگر گفتند که عادل اند و سوای آن
چیزی نگفتند بعد از ان ظاهر شد که شاهدان بنده بودند
ضمانی نیست بر مزکین کذا فی المحیط * مسله * فرقی
نیست میان این هر دو صورت که هرگاه گواهی دهند
بلفظ شهادت و گویند که گواهی میدهیم که آن شاهدان آزاد
اند یا خبر داده اند باین طور که آن آزاد اند کذا فی النهایة
ضمان نیست بر شاهدان و حد زده نخواهند شد حد قذف
کذا فی الکافی * مسله * چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا بعد از ان اقرار کردند نزد قاضی که گواهی
دادیم بباطل پس لازم است بر ان شاهدان حد پس اگر
حد نزد ایشان را قاضی تا آنکه شهادت دادند چهار
کس غیر ایشان بر ان مرد بزنا جایز است شهادت آنها

و اگر ظاهر شد که شاهدان فاسق اند پس ضمان نیست بر قاضي

* مسله * چهار کس شهادت دادند بر مردي بزنا پس جماعتی تزکیه ایشان کرد و گفت که ایشان آزاد و مسلمان و عادل اند بعد از ان ظاهر شد که آن شاهدان بنده بودند یا کفار یا محدود در قذف پس اگر باقی مانند نه مزکین بر تزکیه خود و رجوع نکردند از ان تزکیه ولیکن گفتند که خطا کردیم ما پس ضمان نیست بر مزکین نزد همه علما و واجب مي شود ضمان در بیت المال نزد همه علما و هرگاه بر گشتند از تزکیه و گفتند که ما شناخته بودیم ایشان را بنده یا کفار یا محدود در قذف مگر تعهد کردیم در تزکیه ایشان با وجود دانستن ما که ایشان عبید یا کفار یا محدود بقذف اند اختلاف کرده اند علماء دین درین صورت • گفته است ابو حنیفه رحمه الله که واجب میشود ضمان بر مزکین و واجب نیست در بیت المال و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله که نیست ضمان بر مزکین و واجب می شود ضمان در بیت المال و این اختلاف وقتی است که ظاهر شود که آن شهود بنده اند یا کفار یا حد زده شده اند

حد دشنام زنا و اما هرگاه ظاهر شد که ایشان فاسق بودند و بر
گشتند مزکین از تعدیل ایشان و گفتند که ما شناختیم آن
شاهدان را که فاسق اند مگر ما دانستیم بعدالت ایشان گواهی
دادیم پس آن مزکین ضامن خواهند شد و این وقتی
است که گفته باشند مزکین که آن شاهدان آزاد
و مسلمان و عادل اند و اما اگر گفتند که عادل اند و سوای آن
چیزی نگفتند بعد از ان ظاهر شد که شاهدان بنده بودند
ضمانی نیست بر مزکین کذا فی المحیط * مسله * فرقی
نیست میان این هر دو صورت که هرگاه گواهی دهند
بلفظ شهادت وگویند که گواهی میدهیم که آن شاهدان آزاد
اند یا خبر دادند باین طور که آن آزاد اند کذا فی النهایة
ضمان نیست بر شاهدان و حد زده نخواهند شد حد قذف
کذا فی الکافی * مسله * چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا بعد از ان اقرار کردند نزد قاضی که گواهی
دادیم بباطل پس لازم است بر ان شاهدان حد پس اگر
حد نزد ایشان را قاضی تا آنکه شهادت دادند چهار
کس غیر ایشان بر ان مرد بزنا جایز است شهادت آنها

واگر ظاهر شد که شاهدان فاسق اند پس ضمان نیست بر قاضی

* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا پس جماعتی تزکیه ایشان کرد وگفت که ایشان آزاد و مسلمان وعادل اند بعد از ان ظاهر شد که آن شاهدان بنده بودند یا کفار یا محدود در قذف پس اگر باقی مانند مزکین بر تزکیه خود ورجوع نکردند از ان تزکیه ولیکن گفتند که خطا کردیم ما پس ضمان نیست بر مزکین نزد همه علما و واجب می شود ضمان در بیت المال نزد همه علما وهرگاه برگشتند از تزکیه و گفتند که ما شناخته بودیم ایشان را بنده یا کفار یا محدود در قذف مگر تعمد کردیم در تزکیه ایشان با وجود دانستن ما که ایشان عبید یا کفار یا محدود بقذف اند اختلاف کرده اند علما درین صورت گفته است ابو حنیفه رحمه الله که واجب میشود ضمان بر مزکین وواجب نیست در بیت المال وگفته اند ابو یوسف ومحمد رحمهما الله که نیست ضمان برمزکین وواجب می شود ضمان در بیت المال و این اختلاف وقتی است که ظاهر شود که آن شهود بنده اند یا کفار یا حد زده شده اند

بر دشنام زنا واما هرگاه ظاهر شد که ایشان فاسق بودند وبر
گشتند مزکین از تعدیل ایشان و گفتند که می شناختیم آن
شاهدان را که فاسق اند مگر ما دانسته بعدالت ایشان گواهی
دادیم پس آن مزکین ضامن خواهند شد واین وقتی
است که گفته باشند مزکین که آن شاهدان آزاد
و مسلمان وعاقل اند واما اگر گفتند که عادل اند وسوای آن
چیزی نگفتند بعد از ان ظاهر شد که شاهدان بنده بودند
ضمانی نیست بر مزکین کذا فی المحیط * مسله * فرقی
نیست میان این هر دو صورت که هرگاه گواهی دهند
بلفظ شهادت وگویند که گواهی میدهیم که آن شاهدان آزاد
اند یا خبر دادند باین طور که آن آزاد اند کذا فی النهایة
ضمان نیست بر شاهدان وحد زده نخواهند شد حد قذف
کذا فی الکافی * مسله * چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا بعد از ان اقرار کردند نزد قاضی که گواهی
دادیم بباطل پس لازم است بر ان شاهدان حد پس اگر
حد نزد ایشان را قاضی تا انکه شهادت دادند چهار
کس غیر ایشان بر ان مرد بزنا جایز است شهادت آنها

واگر ظاهر شد که شاهدان فاسق اند پس ضمان نیست بر قاضی
* مسله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا پس
جماعتی تزکیه ایشان کرد وگفت که ایشان آزاد و
مسلمان وعادل اند بعد از ان ظاهر شد که آن شاهدان بنده
بودند یا کفار یا محدود در قذف پس اگر باقی مانند
مزکین بر تزکیه خود ورجوع نکردند از ان تزکیه ولیکن
گفتند که خطا کردیم ما پس ضمان نیست بر مزکین نزد
همه علما و واجب می شود ضمان در بیت المال نزد همه علما
وهرگاه برگشتند از تزکیه وگفتند که ما شناخته بودیم ایشان
را بنده یا کفار یا محدود در قذف مگر تعهد کردیم در
تزکیه ایشان با وجود دانستن ما که ایشان عبید یا کفار یا
محدود بقذف اند اختلاف کرده اند علما درین صورت
گفته است ابو حنیفه رحمه الله که واجب میشود ضمان بر
مزکین وواجب نیست در بیت المال وگفته اند ابو یوسف
ومحمد رحمهما الله که نیست ضمان بر مزکین وواجب می شود
ضمان در بیت المال واین اختلاف وقتی است که ظاهر
شود که آن شهود بنده اند یا کفار یا حد زده شده اند

بر دشنام زنا واما هرگاه ظاهر شد که ایشان فاسق بودند و بر
گشتند منکرین از تعدیل ایشان و گفتند که می شناختیم آن
شاهدان را که فاسق اند مگر ما دانستیم بعدالت ایشان گواهی
دادیم پس آن منکرین ضامن خواهند شد واین وقتی
است که گفته باشند منکرین که آن شاهدان آزاد
و مسلمان وعاقل اند واما اگر گفتند که عادل اند وسوای آن
چیزی نگفتند بعد از ان ظاهر شد که شاهدان بنده بودند
ضمانی نیست بر منکرین کذا فی المحیط * مسئله * فرقی
نیست میان این هر دو صورت که هرگاه گواهی دهند
بلفظ شهادت وگویند که گواهی میدهیم که آن شاهدان آزاد
اند یا خبر دادند باین طور که آن آزادانند کذا فی النهایة
ضمان نیست بر شاهدان وحد زده نخواهند شد حد قذف
کذا فی الکافی * مسئله * چهار کس گواهی دادند
بر مردی بزنا بعد از ان اقرار کردند نزد قاضی که گواهی
دادیم بباطل پس لازم است بر ان شاهدان حد پس اگر
حد نزد ایشان را قاضی تا انکه شهادت دادند چهار
کس غیر ایشان بران مرد بزنا جایز است شهادت آنها

و اقامت حد نموده خواهد شد بر مشهود علیه یعنی بر زنا
کننده بشهادت این چهار کس و دفع کرده خواهد شد از
شاهدان اول حد قذف کذا في المبسوط لشمس الائمة
السرخسي وهرگاه برگشتند شاهدان از قول خود بعد از انکه
زنا کننده مجروح شده باشد بسبب تازیانه یا مرده باشد
بسبب آن ضامن نخواهند شد نزد ابي حنيفة رحمه الله
اصلا نه ضمان ارش و نه ضمان نفس و نزد صاحبين ضامن
خواهند شد ارش جراحت را اگر نمرده باشد محدود و
ضامن میشوند دیت را اگر مرده است کذا في غاية
البيان * مسله * چهار کس شهادت دادند بر مردي
غير محصن بس تازيانه زد او را قاضي پس جراحت
رسانید ویرا تازیانه بعد ازان برگشت از قول خود
یکي از شاهدان ضمان نخواهد داد راجع ارش
جراحت را وهمچنین اگر مرد از تازیانه ضمان نیست
بر هیچکدام نزد ابي حنيفة رحمه الله نه برکسي که برگشت
از قول خود و نه بر بيت المال و نزد صاحبين ضمان خواهد
داد کسیکه برگشته است از قول خود کذا في السراج الوهاج

* مسئله * اگر حد زنا کننده تازیانه بود پس تازیانه
زد قاضی او را بشهادت شاهدان بعد ازان برگشت
یکی از شاهدان حد زده خواهد شد آن کس که برگشته
است باجماع فقها کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه حد
زده شد مشهود علیه وباقی مانده بود یک تازیانه که
برگشت یکی از شاهدان حد زده خواهند شد همه شاهدان
حد قذف ودفع کرده خواهد شد از مشهود علیه انچه
باقیمانده است از حد * مسئله * اگر رجم کرده
زنا کننده را مردمان و شاهدان پس نمرده بود که
برگشتند بعضی از شاهدان حد زده خواهند شد
شاهدان حد قذف کذا فی فتاوی قاضی خان * مسئله *
اگر شهادت دادند چهار کس برشهادت چهار کس بر مردی
بزنا حد زده نخواهد شد آنها پس اگر امدند اصول
و شهادت دادند بران مرد بزنا بعینه نیز حد زده نخواهد
شد وحد زده نمیشوند فروع و اصول کذا فی الکافی وهمچنین
قبول کرده نمیشود شهادت غیرایشان کذا فی خزانة
المفتیین * مسئله * اگر شهادت دادند چهار کس بر مردی

بزنا با فلان زن وگواهي دادند چهار مرد دیگر بزناي
آنمرد با زن دیگر پس رجم کرده شد آنمرد بعد ازان
برگشتند آن هردو فریق از شهادت ضامن خواهند شد
دیت آنمرد را باتفاق علما وحد زده خواهند شد حد
قذف آن شاهدان نزد ابي حنیفه وابي یوسف رحمهما
الله کذا في الکافي * مسئله * اگر شهادت دادند چهار
کس بر مردي بزنا واحصان بعد ازان برگشت یکي از
شاهدان پس اگر برگشت پیش از حکم قاضي حد زده
خواهد شد حد قذف کسیکه برگشت از شهادت خود در قول
علما وحد زده خواهند شد باقي نزد ما واگر برگشت
از شهادت بعد از حکم قاضي پیش از جاري شدن حکم
حد زده خواهد شد کسیکه برگشت از شهادت در قول
علما وحد زده خواهند شد باقي نزد ابي حنیفه رحمه الله
وابي یوسف رحمه الله در قول اخیر وي واگر رجوع
کرد بعد از حکم قاضي واجراي آن حد زده
خواهد شد راجع وحدي نیست بر باقي در قول علما وبر
راجع ربع دیت است در مال وي در یک سال در قول

عليها كذا في فتاوي قاضيخان و همچنين رجوع اگر كرده
يكي از شاهدان حد زده خواهد شد و تاوان خواهد داد
ربع ديت را كذا في الكافي * مسله * اگر بر گشتند
همه شاهدان بعد از حكم قاضي و اجراي آن حد زده
خواهند شد همه ها نرد ما و ديت لازم خواهد شد در اموال
آنها كذا في فتاوي قاضي خان و اگر دشنام زنا
داد شخصي همان مرجوم را حد زده نخواهد شد براي
اينكه ذكر كرديم ما كه برگشتن شاهد بعد از قضاي قاضي
عمل نمي كند در حق غير آن كذا في المحيط * مسله *
چهار كس شهادت دادند با زادي مردي و بزناي او پس رجم
كرده شد آن كس بعد از ان برگشتند شاهدان ضامن خواهند
شد قيمت را از براي مولاي وي و ديت را از براي وارثان
آن عبد و حد زده خواهد شد ان شهود كذا في التاتارخانيه و اگر
برگشتند از شهادت عتق ضامن نخواهند شد چيزي را چرا كه
شاهدان احصان ضامن نمي شوند بسبب بركشتن كذا في خزانة المفتين
* مسله * اگر شاهدان پنج بوند بعد از ان بر گردد
يكي از شاهدان از قول خود اجراي حد خواهد شد

بر مشهود علیه بشهادت باقی گواهان کذا فی الایضاح
* مسئله * اگر شهادت دادند پنج کس بر مردی بزنا
واحصان پس رجم کرده شد بعد ازان برگشت یکی
از شاهدان پس چیزی لازم نیست برراجع پس
اگر برگشت دیگری تاوان خواهند داد این هر دو کس که
برگشته انده ربع دیت را وحد زده خواهند شد این هردو
کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله * هرگاه که
برگردد از شهادت شاهد آخر بعد این دو کس تاوان
خواهد داد ربع دیت را و اگر برگشتند پنج کس معا
تاوان خواهد داد هریک پنجم حصه دیت را کذا فی الحاوی للقدسی
* مسئله * در منتقی مذکور است که پنج کس شهادت
دادند بر مردی بزنا وآن مرد غیر محصن است پس تازیانه
زدا ورا قاضی برای حد بعد ازان دریافت شد که یکی ازان
پنج محدودست در حد قذف یا بنده است بعد ازان برگشتند
ان هر چهار شاهدان حد زده خواهند شد آن
شاهدان وحد زده نخواهد کسیکه بنده است یا محدودست
در حد قذف زیرا که ان شخص قاذف است و شهادت

داده اند چهار شخص بر مقذوف که زنا کرده است وبسبب آن حد زده شد آن مقذوف و نیز در منتقی مذکور است که اگر گواهي دادند چهار مرد وچهار زن بر مردي بزنا وآن مرد غیر محصن بود وحد زده شد بعد ازان برگشتند همه شاهد حد زده خواهند شد مردان نه زنان پس اگر رجوع کردند قبل زدن حد درینصورت حد زده خواهند شد مردان وزنان هردو کذا في المحیط * مسله * اگر رجم نموده شد مردي بشهادت شش کس و برگشتند دو کس ازان شاهدان پس چیزي لازم نیست بران هردو شاهد پس اگر برگشت سیوم از شاهدان تاوان خواهند داد ربع دیت را وحد زده خواهند شد کسانیکه برگشته در قول ابیحنیفه وابي یوسف رحمهما الله پس اگر شهادت دادند آنهاکه برگشته اند به بنده بودن یکي ازانها که باقي مانده اند واجب میشود ربع دیت از دیت در بیت المال پس اگر برگشتند دو کس ازشش گواهان وشهادت دادند بربنده بودن دودیگر ازان باقي مانده جایز است وربع دیت بررجوع کنند کان ست وربع در بیت المال واگر

گواهي دادند بر بنده بودن سه کس از باقي ماند کان جايز

نيست * مسله * اگر رجم کرده شد شخصي بشهادت

هشت نفر بر يک زنا يا بشهادت هر چهار کس بزناي عليحده

بعد از ان بر کشتند چهار کس از ان هشت نفر پس تاوان

وحدي نيست پس اگر بر کشت پنجمين تاوان خواهند داد

آنها که بر کشته اند ربع ديت را در ميان خود وحد زده

خواهند شد در قول صاحبين کذا في خزانة المفتيين والعتابية

* مسله * اگر رجم کرد اورا قاضي بسه گواه که مرد بودند

يا بگواهي يک مرد ودو زن پس اگر گفت قاضي که کمان

بردم اين شهادت جايز است پس ديت در بيت المال است

واگر گفت دانستم که رجم بسه شاهد جايز

نيست پس ديت لازم است بر قاضي واگر رجم کرد زنا

کننده را باقرار او يک مرتبه ضامن نخواهد شد قاضي در

هيچ حال کذا في العتابية * مسله * اگر گفتند شاهدان

مردي و زني را در غير مجلس قاضي که گواهي ميدهيم ما که

شما هر دو زاني هستيد وآوردند گواهان آن هر دو را پيش

قاضي و شهادت دادند بزنا بر ان هر دو وگفتند آن زن ومرد

نزد قاضي که شاهدان ما را زنا کننده گفتند پیش از آنکه بیارند ما را نزد تو و پیش ما بر بی معنی شاهدان هستند درینصورت قبول نموده نخواهد شد شهادت آن مرد و ساقط نخواهد شد شهادت شاهدان بسبب دعوای آن هردو و حد زده خواهند شد مرد و زن کذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي * مسله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغیر مردي است که گواهي دادند بر او چهار کس از پسران او یا برادران او یا فرزندان عم او بزنا و آن مرد محصن بود و شاهدان عادل بودند پس حکم رجم کرد قاضي بر ان مرد درین صورت هرگاه که قاضي اراده رجم ان زاني خواهد نمود حکم خواهد فرمود شاهدان را که اول ایشان سنگ بزنند پس اگر سنگ زدند این اولاد پدر خود را و نرسانیدند سنگ را بر مقتل زاني و چنان زدند که موجب هلاک زاني نگشت و من بعد دیگران سنگ زدند و بر مقتل او رسانیدند بعد از ان بر گشت یکي از شاهدان از گواهي خود پس تاوان خواهد داد رجوع کننده چهارم دیت را از مال خود در مدت سه سال و این

چهارم دیت قسمت خواهد شد میان وارثان ان مرجوم
و میان این رجوع کننده پس ساقط خواهد شد از ذمه راجع
بقدر حصهٔ او از دیت مذکوره وتاوان خواهد داد باقی را
اگر حصهٔ ان راجع وفا نکند بربع دیت گفته اند علما
که راجع تاوان نخواهد داد چهارم دیت را مگر وقتی
که بگوید او را ان گواهانی که رجوع نکرده اند که پدر مرا
زنا کرده است چنانکه شهادت داده ایم دیده ایم ان را
وتو ندیدی وشهادت بباطل دادی تاوان واجب خواهد شد
درینحالت باتفاق همه علما واما هرگاه گفتند راجع را ان باقی
شاهدان که تو دیدی با ما زنای پدر را وکاذب شدی در رجوع
پس تاوان نخواهد داد راجع و واجب خواهد شد حد قذف
بر او نزد هرسه علمای ما مگر در صورتیکه کسانیکه گواهی دادند
یا او انکار کنند وجوب حد قذف را بر پسر آن زانی که برگشته
است از شهادت پس نپرسد ان باقی را که خصومت نمایند
با راجع در قذف پس بعد ازین دیده شود اگر باشد مرجوم را
پدر یا جد یا پسر دیگر سوای این شاهدان پس میپرسد هر
کسی را از انها که خصومت کند با راجع در حد قذف

و اگر مرجوم را فرزند دیگر نبود و نه پدر و نه جد
و بعض شاهدان را فرزند بود دیده خواهد شد اگر آن کس
فرزند راجع است پس نمیرسد او را که مخاصمت کند با پدر
خود در حد قذف و اگر باشد آن فرزند یکی از فرزندان
گواهان که رجوع نکرده‌اند پس میرسد آن فرزند را حق
استیفاء حد از رجوع کننده و این همه که ذکر کردیم
وقتی است که شاهدان رجم کرده‌اند مشهود علیه را و نه
کشته‌اند او را واما وقتی که رجم کردند و کشتند او را
پس تر برگشت یکی از آنها از گواهی خود و وارث
نیست میّت را سوای این شاهدان پس مسئله بر سه وجه
است یکی آنکه گفتند باقی شاهدان راجع را که
دروغ گفتی در برگشتن خود از گواهی و راست گفتی
در شهادت خود دوم آنکه گفتند باقی شاهدان که
پدر ما زانی بود ولیکن تو نه دیده بودی زنای او را یا
گفتند که نمی دانم که تو دیدی زنای پدر را یا نه
و بدرستیکه شهادت دادی بباطل سیوم آنکه گفتند باقی
شاهدان راجع را که زنا نکرده بود پدر ما و تو دروغ گفتی

که آن زانی است پس در صورت اول تا وارثان نخواهند داد
رجوع کنند چیزی را از خون بهای پدر خود و از میراث
محروم نخواهد شد و در صورت دوم تا وارثان خواهند داد
رجوع کنند چهارم دیت را و محروم خواهد شد از میراث
و حدی نیست پسر را اگرچه اقرار کرده است پدر خود بحد
قذف مگر آنکه شاهدان باقی رو گردانیده اند از قذف
راجع وحال آنکه حق طلب حد قذف برای آنها بود
که تنها و نیز نمی کنند از آنها تا آنکه اگر باشد کسی سوای
گواهان باقی از آن کسان که سابق از این ذکر کرده ایم هر اینه
استیفا خواهد کرد حد را از آن رجوع کننده و بساقی
شاهدان تا وارثان نخواهند داد چیزی از خون بها وحد
زده نخواهند شد سه شاهد باقی بسبب شهادت مذکوره
و در صورت سیوم تا وارثان خواهند داد شهادت هم محروم
خواهند شد از میراث و خواهد رسید دیت کسی را که
قریب تر مقتول است از بعد ایشان و حد زده خواهند شد
حد قذف * مسئله * مردی است که او را دو زن بود
و آن مرد را از یکی آن دو زن پنج فرزند بوجود آمده

پس شهادت دادند چهار کس از انها بر برادر پنجمی خود
که زنا کرده است با زن پدر ایشان پس این مسله از چند
حال خالي نیست یا آنکه دخول کرده است بآن زن پدر
ایشان یا دخول نکرده است و یا آنکه مادر این شاهدان زنده
است یا مرده یا آنکه پدر ایشان تصدیق آنها کرده یا تکذیب
یا آنکه گواهی دادند که آن زن رضامند بود از پسر در زنا یا گواهی
دادند که نارضامند بود از جانب برادر مشهود علیه بزنا پس وقتي که
شهادت دادند که برادر ایشان زنا کرد بآن زن و آن زن مذکور
رضامند بود با وي و این زنا پیش از دخول پدر بود بآن زن
پس اگر مادر شاهدان زنده بود قبول نموده نخواهد شد
این شهادت خواه پدر تصدیق شاهدان کند یا تکذیب و انکار
کرده باشد مادر گواهان یا دعوي کرده باشد پس اگر مادر شاهدان
مرده باشد و پدر دعوي کند آنرا قبول نموده نخواهد شد
شهادت و اگر انکار کرد قبول نموده خواهد شد شهادت و
اگرچنین بود که دخول کرده باشد پدر ایشان بازن مذکوره
پس اگر باشد آن زن رضامند بزنا و مادر گواهان هم زنده
باشد درین صورت شهادت گواهان مقبول نخواهد شد

برا برا ست که دعوي کند پدر ايشان بزنا يا انکار نمايد ونيز
مادر ايشان دعوي کند يا انکار و اگر چنين بود که مادر
گواهان مرده باشد پس اگر دعوي کند پدر ايشان بزنا
مقبول نخواهد شد اين شهادت و اگر انکار نمايد قبول
کرده خواهد شد و اين همه که گفتيم وقتي است که شهادت
دادند که پدر ايشان زنا کرده است بآن زن درحالي که زن
مذکوره رضامند بود و اما اگر شهادت دادند که آنزن
مذکور راضي نبود پس اگر بود مادر ايشان مرده قبول
نموده خواهد شد شهادت آنها در همه حال خواه دعواي
زنا کند پدر يا نه ودخول کرده باشد پدر بآن زن يانه
پس اگر مادر ايشان زنده بود درينصورت اگر پدر دعوی کند
قبول نموده خواهد شد شهادت ايشان و اگر پدر انکار
کند قبول نموده نخواهد شد خواه مادر انکار کند يا دعوي
ودر هر موضع که قبول نموده خوا شد شهادت ايشان
اقامت نموده خواهد شد حد زنا بر برادر شاهدان که
مشهود عليه است و بر زن وقتيکه رضامند باشد کذا في المحيط
* مسله * هر گاه شهادت دادند چهار کس نصراني بر رد و

بحضرازني بزنا پس حكم كرد قاضي بشهادت ايشان بعد از آن
مسلمان شد مرد يا زن گفته است محمد رحمه الله كه باطل
مي شود حد از آن مرد و پس اگر بعد از ين مسلمان شد نه
شاهدان فايده نخواهد داد شهادت آنها اعادهٔ آن نمايند
يا نه واگر شهادت داده اند بر مرد و مرد و دو زن پس هرگاه حكم
كرد حاكم بشهادت ايشان و مسلمان شد يكي از دو مردان
يا يكي از دو زن ساقط خواهد شد حد از كسيكه اسلام
آورده است و از صاحب او و ساقط نخواهد شد حد از آن دو
كس ديگر كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسلهٔ *
گفته است محمد رحمه الله كه هرگاه آورد مشهود عليه بزنا
دو شاهد را كه گواهي دهند بر يك شاهدي از آن شاهدان
كه شهادت داده اند بزنا بر آن مشهود عليه برين معني
كه يكي از شاهدان حد زده شده است بحد قذف پس
قاضي خواهد پرسيد هر دو شاهد را كه كدام شخص
حد زده است او را و اين پرسيدن قاضي براي آنست كه اقامت
حد قذف اگر شده باشد از سلطان يا از نايب او باطل خواهد
گرديد اوية شهادت شاهد را و اگر حاصل شده است از يكي

زمان یا بی اذن امام پس آن حد باطل نخواهد گرد شهادت او را پس ضرور است که قاضی بپرسد شاهدان را از آن شخص که حد زده است و اگر گفتند آن هر دو شاهد که حد زده است او را قاضی فلان شهر و نام آن قاضی بردند پس گفت مشهود علیه بحد قذف که من شاهد می آرم براقرار آن قاضی که حد نه زده است مرا و احدی از شاهدان قذف تعیین وقت نکرد پس قاضی حکم خواهد کرد ببودن آن شاهد محدود بحد قذف و باز نخواهد ماند قاضی از حکم کردن بر مشهود علیه یعنی بر شاهدی که او محدود بحد قذف است بسبب بینه اقرار پس اگر شاهدان تعیین وقت زدن حد کردند و شهادت دادند باینطور که قاضی فلان شهر حد قذف زده است او را در سال چهارصد و پنجاه و هفت مثلا پس مشهود علیه بحد قذف گواه گذرانید که آن قاضی مرده بود در سال چهارصد و پنجاه و پنج یا گواه گذرانید که آن قاضی غایب بود در فلان سرزمین در سال چهار صد و پنجاه و هفت پس قاضی حکم خواهد کرد به بودن آن شاهد محدود بحد قذف را التفات نخواهد کرد

بجانب شاهد آن محدود بقذف مگر اینکه اظهار آن محدود بحد قذف یعنی شاهد زنا امری مشهور باشد باین طور که موت قاضی پیش از وقتیکه شهادت دادند شاهدان باقامت حد قذف در آن وقت خبر مشهور و ظاهر باشد در میان مردمانی که میدانند آن را هریکی از کوچک و بزرگ و عالم و جاهل و نیز بودن قاضی در سرزمین فلان در وقتی که شهادت دادند شاهدان باقامت حد در آن وقت خبر مشهور و ظاهر باشد باین طور که میدانند آن را هر خرد و بزرگ و هر عالم و جاهل پس در این هنگام حکم نخواهد کرد قاضی ببودن آن شاهد زنا محدود بحد قذف و حکم خواهد کرد بر مشهود علیه بحد زنا کذا فی المحیط * مسئله * هرگاه دعوی کرد مشهود علیه بزنا که این شاهد محدود است در حد قذف و نزد او شاهدانند برین دعوی مهلت خواهد داد اورا قاضی تا وقتیکه برخیزد از مجلس خود بغیر اینکه بگذارد این مرد را پس اگر آورد شاهدان را قبها و اگر نه خواهد زد قاضی بر وحد را پس اگر اقرار کرد که

شاهدان او حاضر نیستند در شهر وطلب مهلت کرد از قاضی
برای چند روز تا شاهدان در شهر بیایند مهلت نخواهد
داد قاضی او را و اگر دعوی نکرده شود علیه چیزی را
لیکن شاهد گذرانید مردی دیگر بر بعضی از شاهدان که
دشنام داده است بزنا او را پس قاضی حبس خواهد کرد
آنمرد را و خواهد پرسید از شاهدان قذف پس هرگاه تزکیه کرده
شوند گواهان قذف و نیز شاهدان زنا ابتدا خواهد کرد
قاضی بحد قذف و ساقط خواهد شد از زنا کننده
حد زنا و همچنین اگر دشنام زنا داد شخصی از شاهدان
زنا مردی را از مسلمانان در حضور قاضی پس اگر حاضر
شد مقذوف و مطالبه کرد دشنام دهنده را بحد قذف
اقامت حد قذف کرده خواهد شد بر و ساقط خواهد شد
حد زنا و اگر نیامد مقذوف تا که طلب کند حد قذف را
اقامت حد زنا کرده خواهد شد بر ان زنا کننده و وقتیکه
قایم کرده شد حد زنا پستر آمد مقذوف وطلب کرد حد
قذف را نیز حد زده خواهد شد برای طلب وی و همچنین
است اگر بود بجای رامی یعنی دشنام دهنده بزنا دزدی

یا شهادت بچیز دیگر بود از حقوق عباد کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسله * اگر گواهی دادند چهار شخص بر مردی بزنا پس کشت آن زنا کننده را مردی بعمد یا بخطا بعد از شهادت شاهدان پیش از تعدیل آنها واجب می شود بر قاتل قصاص در صورت عمد و دیت در صورت خطا و همچنین است اگر کشت زنا کننده را شخصی بعد از تزکیهٔ شاهدان و پیش از حکم قاضی برجم کذا فی الکافی چنانچه واجب می شود ضمان نفس زنا کننده همچنین در مسله همچنین واجب می شود ضمان اطراف زنا کننده یعنی دست و پای وی تا آنکه اگر برید انسانی دست وی را یا کور کرده چشم وی را تا وان خواهد داد او را کذا فی المحیط * مسله * اگر حکم کرد قاضی برجم کردن زنا کننده پس کشت او را مردی بعمد یا بخطا دیت و قصاص نیست بر قاتل کذا فی الکافی و چنانچه واجب نمی شود ضمان نفس زنا کننده در ین مسله همچنین واجب نمیشود ضمان اطراف یعنی دست و پای او * مسله * و اگر برگشتند شاهدان از شهادت خود بعد از انکه کشت زنا کننده

و امرتدي بعد بحكم قاضي برجم لازم نيست چيزي بر قاتل
كذا في المحيط * مسله * اگر گشت او را بعد بعد از حكم
قاضي بعد از ان بر آمدند شاهدان بنده يا كافر يا
محدود در قذف پس قياس انيي است كه قصاص واجب
شود بر قاتل و در استحسان واجب مي شود ديت در مال
او در مدت سه سال * مسله * اگر آن مرد كشته باشد زاني
را در سنگ زدن بعد از ان شاهدان بنده بر آمدند پس
ديت در بيت المال است چرا كه فعل او بحكم امام
است بخلاف آنكه كشته باشد او را پيشتر چرا كه
درين صورت امر امام را بجا نياورده است كذا في الكافي
* مسله * اگر گواهي دادند شاهدان بر مردي و گفتند
كه گواهي ميدهيم ما كه آن مرد جماع كرده است با اين
زن و نگفتند كه زنا كرده با اين زن پس شهادت آنها باطل
است و همچنين اگر شهادت دادند كه آن مرد جماع كرد
با آن زن يا طلب بضعه كرد از و نيز حد نيست بر شاهدان
كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله *
هرگاه شهادت دادند گواهان بر مردي بزنا و گفتند كه

که ما قصد کرده نظر کردیم قبول خواهد شد شهادت آنها
نه کذا فی الهدایة * مسئله * اگر گفتند شاهدان که قصد کرده
نظر کردیم از برای لذت یا فتنه قبول نخواهد شد شهادت
آنها باجماع کذا فی فتح القدیر * مسئله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بزنا پس او را دره کرد امام که
حد بزند آن زنا کننده را پس افترا کرد مردی از
شاهدان بر بعضی از ایشان پس ترسید مقذوف
که اگر طلب کند حق خود را در قذف باطل شود
شهادت ایشان پس طلب نکرد حق خود را گفته است محمد
رحمه الله که جایز است شهادت ایشان بر زنا و حد زده
می شود مشهود علیه کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسئله * چهار کس شهادت دادند بر مردی بزنا و شهادت
دادند دو کس دیگر بر آن زانی باحصان و حکم کرد قاضی
برجم وی پس رجم کرده شد آن زانی بعد از آن بر آمدند شاهدان
احصان بنده یا آنکه از شهادت خود برگشتند و مجروح بسبب
شده است آن زنا کننده لیکن نمرده است هنوز پس قیاس
آنست که ویرا صد تازیانه بزنند و این قول ابی حنیفه و محمد

رحمهما الله است ودر استحسان ساقط خواهد شد از آن
زانی حد تازیانه وانچه باقی مانده است از رجم و تاوان
نخواهند داد شاهدان چیزی را برای جراحت زناکننده
و نیز از بیت المال چیزی نخواهد یافت * مسله * چهار کس
شهادت دادند بر مردی بزنا و احدی شهادت بر احصان
داوند داد پس حکم کرد قاضی که تازیانه بزنند ویرا پستر
گواهی دادند و شاهد بر احصان زانی بعد از انکه حد
تازیانه بتمام رسیده بود پس قیاس بر قول اول
در آینجا آنست که رجم کرده شود ودر استحسان آنست که
رجم نکرده شود وعلمای ما اخذ کرده اند باستحسان
در این مسله و بر قیاس در مسله اولی و این که ذکر کردیم
تا وقتی است که بتمام رسیده باشد حد تازیانه واما اگر
بتمام نرسیده است حد تازیانه که شهادت دادند و شاهد
بر زناکننده باحصان باز خواهد ماند قاضی از اقامت
رجم کذا فی المحیط * مسله * اگر شهادت دادند
چهار شاهد بر مردی بزنا پس دعوی کرد زناکننده شبهه را
باین طور که گفت گمان بردم او را که زن من است یا کنیز

مي است ساقط نمي شود از ان زاني حد و اگر گفت که اين زن من است يا کنيزمن است پس حد نيست هر دو نه بر شاهدان کذا في السراج الوهاج * مسله * اگر گواهي دادند شاهدان که آن مرد زنا کرد با زني پس گفت آن مرد که من خريده بودم آن زن را بشراي فاسد يا بشرط خيار از طرف بايع يا دعواي شبه يا دعواي صدقه کرد يا گفت در عقد نکاح آورده بودم آن زن را و گفتند شاهدان که خود اقرار کرده است باين معني که او را ملکي نيست در ان زن ساقط مي شود حد از ان مرد بسبب شبهه وهمچنين روايت کرده شده است در باب زن آزاد هرگاه گفت مرد که خريده ام آن زن را دفع کرده مي شود حد وهمچنين اگر گفتند شاهدان که آزاد کرد آن مرد کنيزرا و بعد از ان زنا کرد بآن کنيز و آن مرد انکار آزادي کنيز مي کند کذا في العتابية * مسله * هرگاه شهادت دادند شاهدان برمردي وزني پس دعوي کرد زن که آن مرد باکراه زنا کرد بآن وگواهي ندادند شاهدان باين اکراه و ليکن گواهي دادند که آن زن رضا مند بود پس بران زن حد است کذا في المبسوط

لشمس الائمة السرخسي * مسئله * گواهي دادنه شاهدان
بحد متقادم يعني بحدي كه زمان بسيار بر وگذشته بود
سواي حد قذف در ين صورت حد زده نخواهد شد كذا في
الكنز * مسئله * اگر شهادت دادند بر زناي متقادم
اختلاف كرده اند در ان علما بعضي گفته اند كه حد
زده خواهند شد شاهدان حد قذف و بعضي گفته اند
كه حد زده نخواهند شد كذا في فتاوي قاضي خان
وضروراست كه تقادم بغير عذر گواهان باشد پس اگر بسبب
عذر بود مانند مرض يا دوري مسافت يا خوف راه قبول
نموده خواهد شد شهادت آنها وحد زده خواهد شد مشهود
عليه كذا في النهر الفائق وتقادم چنانچه منع مي كند
قبول شهادت را در ابتدا منع مي كند اقامت
حد را بعد از حكم قاضي نزد ما تا آنكه اگر
گريخت بعد از آنكه زده شد قدري از حد بعد از ان
گرفتار شد بعد از دراز زمان اقامت حد
نكرده خواهد شد بروي * مسئله * اختلاف كرده اند
علما در تقادم نقل است از محمد رحمه الله كه قدر

و اندازهٔ تقادم یکماه است و همین روایت است از ابی
حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله و همین اصح است کذا فی
الهدایة و مدت تقادم یکماه است باتفاق در غیر شرب
خمر و اما در شرب خمر پس همچنین یکماه است نزد محمد
رحمه الله و نزد شیخین مدت تقادم در شرب خمر تا زایل
شدن بوی شراب است کذا فی فتح القدیر * مسئله * اگر
اقرار کرد شخصی بعد متقادم حد زده خواهد شد مگر در
خوردن شراب کذا فی شرح الوقایة * مسئله * شخصی چهار
مرتبه اقرار کرد بزنا با زنی معین یا غیر معین بعد از آن
حاضر شد آن زن پس خالی نیست از دو صورت که آن زن پیش
از زدن حد بر آن مرد حاضر شده است یا بعد از اقامت حد
پس اگر حاضر شد بعد اقامت حد و اقرار کرد مثل اقرار
آن مرد حد زده خواهد آن زن نیز و اگر انکار کرد و دعوی
کرد بر آن مرد حد قذف را حد قذف زده نخواهد شد
آن مرد از برای احاطه کردن علیها ما ینبغی زاکه واجب
نخواهد شد بر آن مرد و حد را اقامت یک حد بر آن
مرد کرده ایم پس اقامت حد دیگر برو نکرده خواهد شد

واگر آمد این زن پیش از اقامت حد بر آن مرد و انکار کرد زنا را
و دعوي کرد نکاح را ساقط مي شود حد از هر دو و واجب
میشود عقر بر مرد و اگر دعوای نکاح نکرد و انکار کرد
زنا و دعوي کرد بر مرد حد قذف را ساقط مي شود از
مرد حد زنا نزد ابي حنیفه رحمه الله و همچنین اگر زن مقر
بود بزنا و مرد غایب بود پس حکم مرد مثل حکم زن است
کذا في شرح الطحاوي و اگر آمد آن زن بعد از انکه حد زده
شد آن مرد پس دعوای نکاح و طلب مهر کرد لازم نخواهد
شد مهر برای آن زن کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي
* مسله * در منتقي مذکور است که مردي اقرار
کرد بزنا و حال آنکه او محصن است پس حکم کرد قاضي برجم
کردن آن مرد پس بردند او را تا که سنگسار کنند پس برگشت
آن مرد از آنچه اقرار کرده بود و کشت او را مردي چیزي
لازم نمي شود بر آن مرد تا که باطل نکند قاضي از این
شخص رجم را پس اگر باطل کرد قاضي از آن مرد رجم را بعد
از این کشت او را مردي پس کشته خواهد شد قاتل او کذا في
محيط السرخسي * مسله * در اصل مروي است از ابي

حنيفه رحمه الله در باب شخصي كه اقرار كرد بزنا و دعوي كرد بزن اكراه را حد نزده خواهد شد آن مرد نه آن زن كذا في الايضاح * مسئله * شخصي كه اسلام آورد در دار الحرب هرگاه اقرار كند كه زنا كرده بود در دار الحرب پيش از آنكه مسلمان شود پس حدي نيست برو كذا في المحيط * مسئله * اگر داخل شد مسلماني بدار الحرب بامان و زنا كرد در آنجا با زن مسلمه يا ذميه بعد از آن آمد بسوي دار الاسلام پس اقرار كرد بآن زنا حد زده نخواهد شد و اين نزد ماست كذا في المبسوط لشمس الائمه السرخسي * مسئله * هرگاه گفت بنده بعد از آنكه آزاد شد زنا كردم در حالتي كه بنده بودم لازم خواهد شد آن بنده را حد بنده و اقامت حد كرده مي شود بر بنده هرگاه اقرار كرد بزنا يا بچيز ديگر كه واجب مي كند حد را اگرچه مولاي وي غائب باشد و همچنين است بريدن عضوي و قصاص كذا في المحيط * مسئله * اگر اقرار كرد مردي بزنا و مرتبه و شهادت دادند بزنا و شاهد حد زده نخواهد شد كذا في النهر تاشي

باب پنجم در حد شراب خوردن * مسئله * شخصي شراب

خورد پس گرفته شد درحالیکه بوي شراب در رو موجود است یا آورده اند او را مست پس شهادت دادند شاهدان بر آن مرد بخوردن شراب لازم است بر آن مرد حد شرب و همچنین حد برو لازم است هرگاه که اقرار کرد و بوي شراب موجود است در وخواه از شراب اندک خورده باشد خواه بسیار و اگر اقرار کرد بخوردن شراب بعد از انکه بوي شراب از و رفته است حد زده نخواهد شد این است نزد ابي حنیفه و ابي یوسف رحمهما الله و همچنین هرگاه گواهي دادند برا و بعد از رفتن بوي شراب و مستي آن نیز حد زده نخواهد شد نزد ابي حنیفه و ابي یوسف رحمهما الله پس اگر گرفتند او را شاهدان درحالیکه بوي شراب موجود است در و با اینکه مست است پس بردند او را از شهري بسوي شهري دیگر که در انجا امام است پس زایل شد بوي شراب یا مستي آن پیش از انکه برسد با مام حد زده خواهد شد باتفاق علما کذا في السراج الوهاج * مسله * حد زده نمي شود مست تا قرار وي بر نفس خود کذا في الهدایة * مسله * اختلاف کرده اند علما در

شناختن مست گفته است ابو حنیفه رحمه الله که مست آن است که نه شناسد زمین را از آسمان و نه مرد را از زن و گفته اند صاحبین او رحمه الله که مست شخصی است که بختلط شود کلام او پس اکثر سخنان او هذیان باشد و فتوی بر قول صاحبین است * مسئله * هرگاه گواهی دادند شاهدان نزد قاضی بخوردن شراب بر مردی پس خواهد پرسید قاضی شاهدان را از شراب که چه چیز است بعد ازان خواهد پرسید که چه گونه خوردن شراب را چرا که احتمال دارد که بجبر خورده باشد بعد ازان خواهد پرسید از شاهدان که کدام وقت خورد شراب را چرا که احتمال دارد که مدت بسیار گذشته باشد بعد ازان خواهد پرسید که کجا خورد شراب را چرا که احتمال دارد که او شراب را در دار الحرب خورده باشد کذا فی فتاوی قاضیخان پس هرگاه بیان کردند شاهدان انچه قاضی پرسید حبس خواهد کرد آن شراب خوار را قاضی تا آنکه عدالت شاهدان دریافت کند و حکم نخواهد کرد قاضی بعدالت ظاهر ایشان و مشهود علیه بخوردن شراب ضرور است که عاقل

و بالغ و مسلمان و ناطق باشد پس حدی نیست بر کودک و نه
بر دیوانه و نه بر کافر و مذکور است در خانیه که حد زده
نمی شود کنک خواه شهادت بدهند بر ان شاهدان یا خود
اشاره کند باشارهٔ معهوده که آن اشاره اقرار بود از وی
در معاملات و حد زده نمی شود نابینا کذا فی البحر الرایق
* مسله * اگر شخصی شراب خورد در دار الاسلام و گفت
ندانستم که شراب حرام است حد زده خواهد شد کذا فی
السراجیه * مسله * اگر مشهود علیه بشرب خمر گفت
که گمان بردم که آن شیر است یا گفت ندانستم که شراب
است قبول کرده نخواهد شد قول او و اگر گفت گمان بردم
که آن نبیذ است یعنی شیرهٔ خرما و غیره قبول نموده
خواهد شد سخن وی کذا فی البحر الرایق * مسله *
ثابت می شود خوردن شراب بشهادت دو شاهد و باقرار
مشهود علیه یکمرتبه و قبول نموده نمی شود در خوردن
شراب شهادت زنان با مردان کذا فی الهدایة * مسله *
اگر شهادت دادند شاهدان بر مست اقامت حد کرده
نمی شود بر وی تا وقتیکه بهوش نیاید پس وقتیکه بهوش آید

اقامت حد کرده خواهد شد بروي خواه بوي شراب ازوي
برود يا نه * مسله * مرد مسلمان هرگاه که قي کرد شراب را
پس حد زده نمي شود چرا که ممکن است که بسا کراه و جبر
خورده باشد * مسله * حد زده نمي شود مسلمان
بسبب يافتن بوي شراب ازوي تا وقتيکه شهادت دهند
شاهدان بر آن مرد بخوردن شراب يا خود اقرار نمايد
* مسله * اگر شهادت دهد بر مردي يکي از دو شاهد
که خورده است شراب را و ديگري شهادت دهد که قي کرد
آن را حد زده نخواهد شد و همچنين حد زده نخواهد شد
اگر گواهي دادند گواهان بر مردي بخوردن شراب در حاليکه
بوي آن يافته مي شود ازوي ليکن شاهدان اختلاف
کردند در وقت وهمچنين حد زده نخواهد شد اگر شهادت
داد يکي از آن دو شاهد که خورده است شراب را
وديگري شهادت داد باقرار آن مرد بخوردن شراب
و همچنين حد زده نمي شود اگر گواهي دهد يکي از دو
شاهد که آن مرد مست شده است از شراب و ديگري شهادت
دهد که مست شده است از نبيذ خرما کذا في الظهيرية

* مسله * هرگاه مست شد مردی از پنج اختلاف کرده اند علما در وجوب حد بر وی وصحیح آنست که حد زده نخواهد شد * مسله * کسیکه مست باشد از غیر خمر مثل شرابهائیکه ساخته می شوند از خرما و انگور و مویز حد زده خواهد شد * مسله * شرابیکه ساخته شده است از آب انگور هرگاه که جوش زند و غلیظ شود و کف نیندازد پس اگر بنوشد ویرا انسانی و مست شود حد زده نخواهد شد در قول ابی حنیفه رحمه الله وحکم این قسم آب انگور حکم عصیر است نزد ابی حنیفه رحمه الله اما آن شرابی که ساخته شده است از دانها و از فواکه مانند گندم و جو و ارزن و آلو و مانند آنها مادامی که شیرینی باشد حلال است خوردن آن کذا فی فتاوی قاضیخان * مسله * کسیکه مست شد از بنبه حد زده خواهد شد * مسله * حد زده نخواهد شد مست تا آنکه دانسته شود که آن شخص مست شده است از نبیذ و خورده است آنرا برضا مندی کذا فی الهدایة *مسله* کسیکه خورد دردی شراب یعنی ته نشین آن حد زده نخواهد شد تا آنکه مست شود * مسله * شخصی که

خورد منصف یا مثلث را ومست شد حد زده خواهد شد
واگر مست شد از نبیند شهد یا برنج یا از جغنه یا از شیر
زماک یعني از شیر اسپ مادیان حد زده نخواهد شد
کذا في السراجیة * مسله * اگر آمیخته شد شراب
بچیزي از ما یعات مثل آب وشیر وروغن وغیر آنها وخورد
آن را شخصي پس اگر شراب غالب بود وخورد از ان
یکقطره حد زده خواهد شد واگر شراب کمتر از آب بود
حلال نیست خوردن آن وحد زده نخواهد شد تا مست نگردد
کذا في فتاوي قاضي خان * مسله * حد زده میشود
شارب نبیند خرما وخمر اگرچه یکقطره از ان خورده باشد
هشتاد تازیانه کذا في الکنز ومتفرق زده خواهد شد تازیانه
بر بدن او وچنانچه در زنا است واحتیاط کرده می شود در زدن
تازیانه از روي وسر چنانچه در زنا وبرهنه کرده خواهد
شد شارب خمر در روایت مشهوره واگر بنده باشد پس حد
او چهل تازیانه است * مسله * شخصي که اقرار کرد
بخوردن شراب ونبیذ خرما بعد از آن از گفته خود
برگشت حد زده نمي شود کذا في السراج الوهاج * مسله *

برقمی حدی نیست بخوردن هیچیک قسم از شرابها * مسئله * هرگاه آورده شد نزد امام مردی که شراب خورده است ودو شخص بر وی گواهی دادند پس گفت آن مرد که جبر کرده شدم بر خوردن شراب اقامت حد کرده خواهد شد بروی والتفات نکرده خواهد شد بگفتهٔ او وفرق است میان این مسئله ومیان آن مسئله که هرگاه که دعوی کرد مشهود علیه بزنا یعنی زنا کننده که در نکاح آورده است آن زن را پس حد زده نخواهد شد چرا که در اینجا انکار می کند چیزی را که موجب حد است چرا که فعل یعنی وطی بسبب نکاح زنا نماند ودر اینجا بعذر اکراه معدوم نمی شود سبب وآن ثبوت خوردن شراب است واین عذر نیست مگر ساقط کنندهٔ حد پس ثابت نخواهد شد مگر باقامت بینه بر آن اکراه کذا فی الظهیریة

باب ششم در حد قذف * قذف در شرع دشنام دادن بزناست * مسئله * هرگاه شخصی دشنام بزنا داد مردی محصن یا زنی محصنه را بصریح زنا باین طور که گفت زنا کردی یا گفت یا زانی وطلب کرد مقذوف حد قذف را

درین صورت حد خواهد زد حاکم دشنام دهنده را هشتاد تازیانه اگر دشنام دهنده مرد آزاد بود و اگر دشنام دهنده بنده بود حد او چهل تازیانه است کذا في فتح القدیر * مسئله * کشیده نخواهد شد از زن دشنام دهنده براي حد زدن جامه غیر از پوستین و پنبه دار ومتفرق زده خواهد شد تازیانه بر بدن وي چنانچه در زنا مذکور شده است کذا في شرح النقایة للشیخ ابي المکارم * مسئله * ثابت میشود قذف اگر قاذف یکبار تنها اقرار آن کند ونیز بشهادت دو مرد چنانچه در جمیع حقوق کذا في الاختیار شرح المختار * مسئله * قذف ثابت نمي شود بشهادت زنان با مردان و نه بسبب شهادت بر شهادت و نه بکتابت قاضي بقاضي دیگر کذا في فتاوي قاضي خان * مسئله * اگر شخصي اقرار کرد بقذف بعد از ان بر گشت از اقرار خود قبول نمود نخواهد شد رجوع او کذا في الکافي * مسئله * حد واجب نمیشود بر قذف مگر بشرط اینکه مقذوف محصن باشد وشرائط احصان در قذف پنج است وآن شروط آن است که مقذوف

آزاد وعاقل وبالغ ومسلمان وعفیف باشد یعنی جماع نکرده باشد زنی را بزنــا یا بشبهه یا بنکاح فاسد در عمر خود کذا فی شرح الطحاوی پس باطل خواهد شد احصان مقذوف بسبب هروطی حرام که در ملک او نباشد برابر است که موطوءه یعنی وطی کرده شده کوچک باشد یا بزرگ یا کنیزی بود که حق غیر دران باشد یا در عدت باشد از سه طلاق یا از طلاق باین یا آنکه وطی کرد کنیزیرا بعد ازان دعوی کرد که خریده بود ویرا یا دعوی کرد نکاح آنرا یا وطی کرد کنیزیرا که بشرکت بود یا وطی کرد زنی را بجبر یا جماع کرد بزن پیر یا زنا کرد در وقتیکه کافر بود یا زنا کرد در دار الحرب یا در جنون خود یا وطی کرد کنیزخود را که حرام شده بود برو همیشه بسبب همشیرخوارگی همچنین است در خزانه المفتین وهمین صحیح است کذا فی التبیین * مسئلة * اگر خرید کنیزی را که جماع کرده بود بآن کنیز پدر او یا خود جماع کرده بود با مادر آن کنیز ودر هر دو صورت با کنیز مذکور جماع کرد پس دشنام بزنا داد اورا شخصی حد نیست بر دشنام دهنده باتفاق علما * مسئلة *

اگر خرید کنیزي را که مساس کرده بود مادر آن کنیز یا دختر
آن کنیز را بشهوت یا نظر کرده بود بسوي فرج مادر آن کنیز یا فرج
دختر آن کنیز بشهوت یا نظر کرده بود پدر آن خریدار ریا پسر
او بسوي فرج آن کنیز بشهوت و جماع کرد آن خریدار کنیز
مذکور را گفته است ابوحنیفه رحمه الله که زایل نمیشود
احصان آن خریدار وحد زده نخواهد شد قاذف او
و گفته اند ابویوسف و محمد رحمهما الله که زایل میشود
احصان او وحد زده نخواهد شد قاذف او و همچنین
خلاف است هرگاه نکاح کرد زنی را بهمین صفتها که مذکور
شد و جماع کرد بآن زن کذا في الظهیریة * مسله * اگر
قذف کرد شخصي مردي را که جماع کرد کنیز خود را که
مجوسی بود یا مزوجه یا خریده شده بود بشراي فاسد
یا جماع کرد زن خود را که حایض بود یا جماع کرد زنی را
که مظاهره کرده بود بآن زن یا جماع کرد زني را که
روزهٔ فرض داشت وا و از روزهٔ آن زن آگاه بود یا جماع کرد
کنیزي را که مکاتبه بود پس لازم است بر وحد کذا في
فتح القدیر * مسله * در منتقي مذکور است شخصي

که در نکاح آورد زن پنجم را بعد از چهارم و وطی
کرد بآن زن پس حد می نیست بر قاذف * مسله * اگر
وطی کرد مسلمان کنیز خود را که مرتد شده بود حد زده
خواهد شد قاذف او * مسله * نیز در منتقی مذکور
است که اگر جماع کرد شخصی کنیز خود را که آن کنیز
در عدت بود از شوهر خود درینصورت حد زده خواهد شد
قاذف او کذا في المحيط * مسله * هرگاه شخصی
در نکاح آورد کنیزی را بر زن آزاد یا در نکاح آورد
دو خواهر را یا در نکاح آورد زنی را در عدهٔ آن را دیگر
عقد پس جماع کردن باین عقدهای فاسد ساقط می کند احصان
را و همچنین ساقط میکند هرگاه در نکاح آورد زنی را پس
جماع کرد بآن زن بعد از ان دانست که آن زن حرام
بود بسبب مصاهرت یعنی خویشی که از جانب
زن است و این قول ابی حنیفه و محمد است
رحمهما الله کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسی
* مسله * مردی جماع کرد کنیز پسر خود را و حامله کرد
آن کنیز را یا نکرد حد زده خواهد شد قاذف او

گفته است ابو یوسف رحمه الله هر کسی که دفع کرده شد حد
از وی و لازم کرده شد بر وی مهر و ثابت کرده نشده نسب
فرزند از آن مرد پس من حد خواهم زد قاذف آن مرد را
و همچنین اگر شخصی در نکاح آورد کنیز مردی را
بغیر از اذن آن مرد و دخول کرد بآن کنیز پس حد میزنم
من قاذف آنرا کذا فی الظهیریة * مسئله * اگر در نکاح
آورد زنی را بغیر از شاهدان یا در نکاح آورد زنی را
و حال آنکه میدانست که آن زن شوهر دارد یا میدانست
که در عدت از شوهر دیگر است یا در نکاح آورد زنی
ذی رحم محرم را یعنی زنی را که حرام بود بر وی و او حرمت
آن میدانست پس جماع کرد بآن زن حد نیست بر قاذف
او و اگر کرد چیزی ازینها بغیر از علم گفته است ابو یوسف
که حد زده خواهد شد قاذف او کذا فی الجوهرة المنیرة
* مسئله * ذمی هرگاه در نکاح آورد زنی را که حلال
بود در دین او مانند نکاح زنیکه ذات رحم محرم او
بود بعد از آن مسلمان شدند ذمی مذکور پس دشنام بزنا
داد او را شخصی پس درینصورت اگر دخول کرده است

یا آن زن بعد از اسلام حد ي نیست بر قاذف او واگر بحول کرد
در حالت کفر پس همچنین است بر قول صاحبین و نزد ابوحنیفه
رحمه الله واجب مي شود حد بر قاذف او کذا في شرح الطحاوي
* مسله * اگر مالک شد شخصي دو خواهر را پس جماع
کرد هردو را حد زده نخواهد شد قاذف او کذا في المبسوط
لشمس الائمه السرخسي * مسله * هرگاه که دشنام داده
شد زني بزنا وحال آنکه آن زن مجد ود بود بعد زنا
پس حد ي نیست بر قاذف آن زن ويا باشد با آن زن علامت زنا
وعلامت زنا آن است که قاضي ملاعنه کرده باشد میان زن وشوهر
و بریده باشد نسب را از پدر و لاحق کرده باشد
نسب را بمان زن یا آمد زني وهمراه خود پسري داشت که پدر
او معلوم نبود پس حد ي نیست بر قاذف آن زن پس اگر
دشنام داده شود پسر بزنا واجب مي شود حد بر دشنام
دهنده آن را اگر قاضي ملاعنه کرده بود میان زن و مرد در
حالیکه فرزند نبود یا فرزند بود وليكن قطع نسب نکرده بود
ويا آنکه قطع نسب کرده بود مگر اینکه شوهر بر کشت
از قول خود و خود را دروغ گو کرد ولاحق کرد قاضي

نسب آن فرزند را بپدر پس دشنام بزنا داده مردی آن
زن را دریتصورتها واجب می شود حد بزنا بر قاذف آن زن
كذا في شرح الطحاوي * مسئله * هرگاه گفت شخصي
بزن خود یا زانیه پس زن گفت من نیم بلکه تو حد زده
خواهد شد زن و لعان نیست میان هر دو و اگر گفت شخصی
بزن اجنبیه که یا زانیه پس گفت زن مذکور که زنا کردم
من با تو حد زده نخواهد شد مرد بلکه حد زده خواهد
شد آن زن و اگر گفت زن خود را یا زانیه پس گفت آن
زن که زنا کردم من با تو پس دربن صورت حد لعان نیست و
همچنین نیست حدی بر زن * مسئله * اگر گفت زنی او ولا
شوهر خود را که زنا کردم با تو بعد از آن شوهر دشنام بزنا
داد آن زن را حد لازم نخواهد شد بر هیچکدام از ایشان
كذا في المحيط * مسئله * اگر گفت شخصي زني را که
زنا کرد با تو شوهر تو پیش از آنکه در نکاح بیارد ترا پس
او قاذف است و اگر گفت که زنا کرد با تو با انگشت خود لازم
نمیشود بروی حد كذا في التاتارخانيه * مسئله * اگر
گفت مردی که گواهی میدهم من که تو زانی هستی و گفت

مردی دیگر که من نیز گواه هستم حد بی نیست بر دوم مگر
آنکه بگوید که من گواهی میدهم بانچه گواهی داده
تو کذا فی العتابیة * مسئله * شخصی گفت دو مرد را
که یکی از شما زانی است پس گفته شد به دشنام دهنده را و
اشارت کرده شد بسوی یکی از آن هر دو که همین کس است
پس گفت نه در ینصورت حد زده خواهد شد قاذف را
* مسئله * اگر گفت مردی را یا زانی پس گفت دیگری که
راست گفتی حد زده خواهد شد کسی که اول دشنام داده
است نه تصدیق کننده او را اگر آن دیگر گفت راست
گفتی آن کس همچنین است که تو گفتی پس تصدیق کننده
هم قاذف است کذا فی فتاوی قاضی خان و همچنین
اگر گفت آن دیگر که آنکس همچنین است که تو گفتی نیز حد
زده خواهد شد آن دیگر کذا فی محیط السرخسی * مسئله *
اگر گفت شخصی که یا ابن القحبة یا خلیلة فلان یا دعی
یا ابن الدعیة حد بی نیست بر و همچنین اگر گفت که جماع
کرد با تو فلان شخص بحرام یا گفت فجور کرد با تو فلان
یا گفت که فلان میگفت تو زانی هستی یا تو زنا میکنی یا

ثه یده م زانی بهتر از تو یا تو زانی تر مرد م هستی یا تو زانی تر از من هستی یا تو زانی تر از زانیان هستی یا زنا کردی در غیر فرج یا زنا کرد فخذ یعنی ران ترا یا زنا کرد پای ترا یا گفت یا لوطی یا گفت عمل کردی عمل قوم لوط یا گفت لواطت کردی یا گفت که زنا کرده شدی در حالیکه مگر هه بودی یا در خواب بودی یا مجنونه بودی درین همه صورتها حدی نیست بران شخص و همچنین حد واجب نمی شود بتعریض یعنی بکنایه گفتن و بسبب قذف اخرس یعنی گنگ و بقذف بر تقابر و بقذف کسیکه در دار الحرب یا در لشکر اهل بغی کرده است * مسله * واجب نمی شود حد بقذف کودک و دیوانه که همیشه مجنون می باشد و اگر چنین مجنون باشد که گاهی دیوانه می شود و گاهی بهوش می آید پس واجب می شود حد بر قاذف او و همچنین حد واجب نمی شود بسبب قذف مجبوب یعنی الت بریده و اما بسبب قذف خصی یعنی خایه بریده و عنین حد واجب می شود کذا في خزانة المفتين * مسله * اگر شخصی را گفت یا ولد الزنا یا گفت یا ابن الزنا و حال آنکه مادرش

محصنه بود حد زده خواهد شد چراکه قذف کرده است
آن زن محصنه را کذا فی التمرتاشی * مسئله * هرگاه
دشنام بزنا داد غلام مراهق را یعنی طفلی را که نزدیک
ببلوغ بود پس دعوی کرد آن طفل بلوغ را بسبب سن
یا باحتلام حد زده نخواهد شد قاذف بگفته آن طفل
کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت امردی را یا زانیه پس
حد واجب نمی شود بروی و این قول ابی حنیفه و ابی
یوسف رحمهما الله است کذا فی شرح الطحاوی و این
استحسان است کذا فی المحیط * مسئله * اگر گفت
زن خود را که یا زانی بغیرها پس واجب می شود حد بر دشنام
دهنده بزنا باجماع * مسئله * اگر گفت مردی را که
زنا کردی تو واجب میشود حد بر قاذف کذا فی شرح الطحاوی
* مسئله * شخصی گفت غیر خود را که زنأتَ فی الجبل
و گفت اراده کردم صعود جبل را و حالت حالت غضب
بود تصدیق کرده نخواهد شد و حد زده خواهد شد نزد
ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله کذا فی فتح القدیر و اگر
قصد نکرده بود بآن لفظ صعود جبل را حد واجب می شود

باجماع كذا في التبيين واگر گفت زنأت على الجبل حد زده نخواهد شد باجماع كذا في المضمرات واگر گفت زنأت على الجبل درحال غضب بعضى فقها گفته اند كه حد زده نخواهد شد وبعضي گفته اند كه حد زده خواهد شد وهمين بهتر است كذا في فتح القدير واگر گفت زنيت في الجبل حد زده خواهد شد باتفاق علما كذا في شرح الطحاوي * مسله * اگر گفت يا زاني بهمزه بجاي يا مذكور است در اصل بلا اختلاف كه هرگاه گفت قصد كردم صعود را برچيزي تصديق نكرده خواهد شد وحد زده خواهد شد كذا في المحيط نقل كرده است ابراهيم از محمد رحمه الله كه مردي بخواند كنيز خود را پس جواب داد اورا زني كه آزاد بود و آنمرد نميديد آن زن را پس گفت يا زانيه بعد ازان گفت گمان بردم كه كنيز من است گفته است محمد رحمه الله حد خواهم زد من آن مرد را وتصديق او نخواهم كرد كذا في محيط السرخسي * مسله * اگر گفت غير خود را كه زنيت وفلان معك يعني زنا كردي وحال آنكه فلان شخص با تو بود قاذف نخواهد شد هر دو را واگر گفت قصد كردم كه فلان شخص

شاهد بود تصدیق کرده نخواهد شد کذا في فتاوی قاضي
خان * مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیه وهذا معها وبکلمهٔ هذا
اشارت کرد بسوی شخصی که این مرد با آن زن زنا
کننده بوده پس قاذف خواهد بود دوم را و همچنین است
اگر گفت دوم را که انک معها یعنی بدرستیکه تو با آن زن
بودی کذا في المحیط * مسئله * اگر گفت یا ابن الزانیه
وفلان معها پس آن مرد دشنام داده است مادر او را
وفلان را او اگر گفت فلان معک یعنی در حالیکه فلان با تو
بود قذف نخواهد شد و اگر گفت زنیت وهذا معک یعنی
زنا کردی واین شخص با تو بود یا نگفت لفظ معک را پس آن
آن کس قاذف خواهد بود آن مرد را کذا في خزانة
المفتین * مسئله * نقل کرده است ابن سماعه از ابي یوسف
رحمه الله که هرگاه گفت شخصی دیگری را که یا ابن الزانیة
هذا معک گفته است ابو یوسف که این همه کلام واحد است پس
آن دشنام دهنده قاذف نیست دوم را * مسئله * اگر
گفت مردی را که یا زانی وهذا معک درینصورت قاذف
خواهد شد هر دو را ومرویست از ابی یوسف رحمه الله که

هر گاه شخصی گفت دیگری را که یا ابن الزانية و هذا و نگفت
لفظ معنی را پس آن شخص قاذف است دو مرا کذا في المحيط
* مسئله * شخصی که دشنام داد زانی را بزنا پس حدی
نیست بر آن دشنام دهنده برابر است که دشنام داده باشد
آن مرد را بهمان زنای معین یا بزنای دیگر کذا في المبسوط
لشمس الائمة السرخسی و اگر گفت زنیت باحدی هاتین
او هاتین یعنی زنا کردی تو با یکی ازین دو زن و یا
باین هر دو زن حد زده خواهد شد کذا في العتابية * مسئله *
مردی گفت غیر خود را که بگو بفلان که یا زانی پس اگر گفت
رسول مرسل الیه را که فلان کس میگوید ترا یا زانی در ین صورت
حدی نیست بر او حدی از آمر و مامور و اگر رسول از
طرف فرستنده خبر نداد لیکن گفت مرسل الیه
را یا زانی پس حد زده خواهد شد رسول کذا في فتاوی
قاضی خان * مسئله * اگر گفت مردی را که یا ابن ماء السماء
یعنی ای پسر آب آسمان حد زده نخواهد شد و اگر گفت
عربی را یا نبطی یا گفت تو عرب نیستی حد زده نخواهد
شد کذا في الکافي مردی گفت غیر خود را که لست انت منی

بغي فلان لقبلية يعني تو از فرزندان فلان قبيله نيستي پس بروحدي نيست * مسلة * مردي گفت مسلماني را كه لست انت لا بيك يعني تو از پدر خود نيستي و پد ر و مـــادر وي هردو كافر اند حد زده نخواهد شد * مسله * مردي گفت بندهٔ خود را كه لست لا بيك يعني تو از پدر خود نيستي و پدر و مادر او هردو مسلمان اند و هردو آزاد كرده شده اند حدي نيست بر مولي اگرچه آزاد كرده شود بنده بعد از دشنام كذا في فتاوي قاضي خان * مسله * اگر گفت لست لامك يعني نيستي تو مادر خود را پس قاذف نيست و همچنين قـــاذف نمي شود اگر گفت لست لا بو يك يعني نيستي تو از مادر و پدر خود و اگر گفت شخصي را لست لا بيك و مادر آن كس آزاد است و پدر او بنده است لازم مي شود حد بران دشنام دهنده از جهت مـــادر آن و اگر مادر آن كس كنيز باشد و پدرش آزاد بود حد زده نخواهد شد قاذف را و تعزير كرده خواهد شد * مسله * اگر گفت غير خود را در حال غضب كه است لا بيك يعني تو از پدر خود نهٔ يا گفت لست با بن فلان يعني تو پسر فلان شخص نهٔ حد زده خواهد

شد كذا في الكنز * مسئله * اگر گفت لست بابن فلان
وقصد كرد جد او را حد زده نخواهد شد كذا في الكافي
* مسئله * شخصي نسبت كرد مردي را بسوي غير پدر آن مرد
در غير حالت غضب حد زده نخواهد شد واگر در حالت غضب
بود حد زده خواهد شد واگر منسوب كرد مردي را بسوي جد
آن مرد حد زده نخواهد شد چرا كه جد پدر است وهمچنين
حد زده نخواهد شد اگر منسوب كرد مردي را بسوي عم آن
مرد يا بسوي خال آن مرد يا بسوي شوهر مادر آن مرد
چرا كه آنها مجازا پدر گفته مي شوند كذا في النهر تا شي
* مسئله * اگر گفت كه تو از ولادت فلان نه پس اين
قاذف نيست وهركاه شخصي گفت غير خود را كه لست
لابيك يعني نيستي تو از هيچ پدري ويا گفت لم يلدك ابوك
يعني نه زاييده است ترا پدر تو پس اين همه دشنام است بزنا
مادر او واو همچنين دشنام مادر است اگر گفت لست للرشدة
يعني نيستي زاده حلال كذا في الظهيرية واگر گفت ديگري را
كه جد تو زنا كننده است حدي نيست بر و كذا في الايضاح
* مسئله * اگر گفت يا اخا الزاني يعني اي برادر زاني

پس این قذف است برادر او را در این صورت اگر
او را یک برادر باشد پس آن برادر را خصومت میرسد
* مسله * اگر گفت شخصی دیگری را یا اخا الزانی و گفت
آن دیگر لا بل انت یعنی من نیستم بلکه تو در ینصورت
حد زده خواهد شد گوینده دوم وخصومت یعنی دعوی
میرسد برادر دوم را با گوینده اول کذا فی العتابیة
* مسله * اگر شخصی گفت دیگری را یا ابن الزانیتین
یعنی ای پسر دو زنا کننده وما در ونزد یکتر او مسلمان
بود پس بر و لازم است حد باکی نیست اگر جده او مسلمان
بود یا غیر مسلمان و اگر جده او مسلمان بود و مادر کافر
پس حدی نیست بران دشنام دهنده چراکه اضافت
بسوی ولادت شامل می شود نزد یکتر پس نزدیکتر را
* مسله * اگر گفت یا ابن الف زانیة یعنی ای پسر هزار
زانیه حد زده خواهد شد کذا فی السراج الوهاج * مسله *
اگر گفت مرد یرا که یا ابن الزانی والزانیة قذف
خواهد شد ازبرای پدر و مادر او پس اگر هردو زنده
باشند طلب حد می رسد هردو را واگر هردو مرده باشند

پس طلب حد میرسد آن پسر را کذا في فتاوي قاضيخان
* مسله * مردي گفت زن بيگانه را که زنا کردي بستر يا گفت زنا کردي با گاو يا گفت زنا کردي با خر حدي
نيست بران دشنام دهنده * مسله * اگر گفت زنا کردي بستر ماده يا زنا کردي بماده گاو يا بجامه يا بدرهم پس
بروي حد است واگر گفت مرد برا که زنا کردي با شتر
يا با ناقه وانچه مانند اينها باشد درين صورت حدي نيست
بر قاذف پس اگر گفت زنا کردي بکنيز يا بسراي
و يا بجامه پس بر قاذف حد لازم خواهد شد کذا في الظهيريه
* مسله * گفته است محمد رحمه الله در حق مردي که گفت
غير خود را انت تزني يعني تو زنا مي کني حدي نيست بروي
چراکه اين صيغه براي استقبال است واگر گفت انت تزني
واضرب انا يعني تو زنا کني و زده شوم من پس حدي
نيست برو چراکه هيچ کلام گفته مي شود بر طريق
استفهام وتفسير ومعني او اين است که چگونه جايز شود
که عقوبت کرده شود غير فاعل کذا في الايضاح
* مسله * اگر گفت زنيت قبل ان تخلقي يعني زنا کردي

پیش از انکه آفریده شوی یا گفت قبل ان تولدي یعني
زنا کردی تو پیش از انکه زاییده شوی پس بر وحدی نیست
کذا في المحیط * مسله * هرکاه قذف کرد زنی را که در حالت
نصرانیت زنا کرده بود یا دشنام بزنا داد مردی را که بوقت
نصرانیت خود زنا کرده بود درین صورت حد زده نخواهد
شد قاذف او ومراد ازین قذف قذف آن زانی بعد اسلام
بزنا ئیکه در حالت نصرانیت کرده است بدین طور که گفت
زنیت وانت کافرة یعنی زنا کردی تو در حالیکه کافر
بودی وهمچنین اگر گفت بندهٔ آزاد را که زنا کرده
بود در حالت عبدیت زنیت وانت عبد یعني زنا کردی تو در
حالیکه بنده بودی حد زده نخواهد شد چنانچه اگر گفت
قذفتک بالزنا وانت کتابیة او امة یعني دشنام بزنا دادم
ترا در حالیکه تو کافر اهل کتاب بودی یا کنیز بودی پس
حدی نیست بروکذا في فتح القدیر * مسله * اگر گفت
شخصي مردی را یا ابن الاقطع یعني ای پسر دست بریده یا
گفت یا ابن المقعد یعني ای پسر لنک یا ابن الحجام یعني پسر
حجام وپدر مقذوف همچنین نیست پس درین صورت تنها حدی

نیست بر قاذف و همچنین حدی نیست اگر گفت شخصی را یا ابن الازرق یعنی ای پسر کبود چشم یا گفت یا ابن الاشقر یعنی ای پسر سرخ و سپید رنگ یا گفت یا ابن الاسود یعنی ای پسر سیاه رنگ و پدرا و همچنین نیست * مسله * اگر گفت ای پسر سندی یا گفت ای پسر حبشی قاذف نمی شود * مسله * اگر گفت عربی را که یا عبد و یا گفت یا مولی حدی نیست برو و اگر گفت عربی را یا دهقان نیز حدی نیست بر قائل و اگر گفت یا بنی یعنی ای فرزند من حدی نیست برو و همچنین اگر گفت مردی را که انت عبدی یعنی تو بنده من هستی یا گفت انت مولای یعنی مولای من هستی پس این دعوای عبدیت و ولای است برو پس چیزی از قذف نیست در هیچ کدام پس اگر گفت یا یهودی خواه یا نصرانی یا گفت یا مجوسی یا گفت یا ابن الیهودی یعنی ای پسر جهود حدی نیست برو و لیکن تعزیر نموده خواهد شد کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسلة * اگر گفت شخصی را که یا ابن الحائك یعنی ای پسر جولاهک حدی نیست برو کذا فی فتح القدیر * مسله * هر گاه گفت شخصی را که لست بعربی یعنی تو عربی نه یا گفت یا ابن الخیاط یعنی

اي پسر جامه دوز يا گفت يا ابن الاعور يعني اي پسر كور
چشم و پدر او همچنين نيست تذفت نخواهد بود * مسئله *
اگر گفت لست با بن آدم يعني نيستي تو پسر آدم يا گفت
لست الا نسان يا گفت لست لرجل يا گفت ما انت با نسان يعني
نيستي تو انسان در بن صورتها قذف نيست * مسئله * اگر
گفت شخصي را كه لست حلالا يعني نيستي تو حلال زاده پس
اين قذف است كذا في الجوهرة النيرة * مسئله * اگر
گفت يا ابن الاصغر يعني اي پسر زرد رنگ و پدر او زرد نبود
حد زده نخواهد شد كذا في شرح الطحاوي * مسئله * گفته شد
كه فلان مرد صالح بود و شراب نمي خورد و زنا نمي كرد
پس گفت ديگري كه فعل كله يعني هم زنا كرد و هم شراب
خورد يا گفت فعل هذا كله يعني اينهمه را كرد قذف
نخواهد شد و اگر گفت انه فعل كله يعني بدرستيكه كرده است
اين همه را درين صورت قذف خواهد شد كذا في الوجيز
للكردري * مسئله * مذكور است در آثار از امام ابي
حنيفه رحمه الله كه هرگاه شخصي گفت غير خود را يا بغل
پس برو حد است چرا كه يا بغل در لغت عمان بمعني يا زاني

است و در مختصر الجصاص مذکور است از ابراهیم نخعی اینکه اگر شخصی گفت زن خود را که ای روسپی واجب می شود حد و بر همین قیاس است هرگاه شخصی زن خود را گفت ای سیاهه یا گفت ای غر یا گفت ای جلب یا گفت چیزی را که مانند این سخن ها بود واجب می شود حد چرا که این همه عبارت در عرف مشعر است از اینکه آن زن زانیه است همچنین ذکر کرده شده در اصل کذا فی الذخیره * مسئله * اگر دشنام بزنا داد مردی را و گفت یا ابن الزانیه بعد از این دعوی کرد قاذف که مادر مقذوف کنیز است یا نصرانیه و مقذوف میگوید که مادر او آزاد و مسلمان است پس اعتبار قول قاذف راست و مقذوف را می رسد که شاهد بیارد و همچنین اگر دشنام داد صرف آن مرد را بعد از آن دعوی کرد قاذف که مقذوف بنده است پس اعتبار قول قاذف راست و اکتفا نموده نخواهد شد بآزادی اصل و همچنین اگر گفت قاذف که من بنده ام و بر من حد بنده گان است و گفت مقذوف که تو آزادی پس اعتبار قول قاذف راست

كذا في الايضاح * مسئله * اگر شخصي وطي كرد كنيز پسر خود را
يا كنيز پدر يا مادر خود را يا كنيز خواهر خود را بعد از آن
دعوي كرد كه مولاي آن كنيز فروخته است آن را باوي
ونيست اورا شاهدي برين دعوي پس حدي نيست
بر قاذف او وهمچنين اگر آورد يك شاهد را براينكه
خريده است كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي
* مسئله * اگر دشنام داد مردي را ونبود مقذوف
را گواه براينكه دشنام داده است اورا واراده كرد
كه سوگند خوراند قاذف را باين كلام كه بخدا دشنام نداده
است اورا پس حاكم سوگند نخواهد خوراند قاذف را
خردما كذا في الجوهرة النيرة * مسئله * هرگاه شخصي
دعوي كرد براثبات قذف را پس اگر اين قذف باقرار
قاذف ثابت شده باشد يا بسبب اقامت گواهان بروي
گفته خواهد شد قاذف را كه شاهد بيار برصحت
وصداقت قذف خود والا اقامت حد كرده خواهد شد
بروگفته است محمد رحمه الله هرگاه كه زده شد قدري از
حد بعد از آن آورد قاذف گواهان را بر صدق خود
شنيده نخواهند شد گواهان او وهرگاه كه شنوده شد تم

گواهان او ساقط خواهد شد باقي تا بپايانه وباطل نمي شود
شهادت او ولازم نمي شود اورا نشان فسق كذا في
الايضاح * مسله * گفته است محمد رحمه الله هرگاه دعوي
كرد مردي بر مردي كه دشنام داده است او را ودو شاهد آورد
تا شهادت بدهند كه اين مرد دشنام داد اين مرد را
پس قاضي خواهد پرسيد هردو شاهدان را از قذف كه
قذف چه چيز است وچه گونه است درين صورت اگر گفتند
كه گواهي ميدهيم كه گفت اينمرد آن مرد را يا زاني قبول نموده
خواهد شد شهادت آنها وحد زده خواهد شد دشنام دهنده
وقتيكه هردو شاهدان عادل باشند واگر قاضي از عدالت
شاهدان آگاه نباشد حبس خواهد كرد دشنام دهنده را
تا آنكه دريافت كند عدالت شاهدان را ومعني عدالت
آن است كه باز ايستد انسان از معامله آن چيزي
كه اعتقاد مي كند آنچيز را كه ممنوع است در
دين وي پس اگر شهادت داد يكي از دو شاهد كه آن
قاذف گفت يا زاني در روز جمعه وديگري شهادت داد
كه گفت يا زاني بروز پنجشنبه گفته است ابو حنيفه رحمه الله كه

که این شهادت قبول نبوده خواهد شد وحد زده خواهد شد
دشنام دهنده وگفته اند صاحبین که قبول نبوده نخواهد شد
کذا في الظهيرية وانچه گفته است ابو حنیفه رحمه الله بهتر
است کذا فی المحیط * مسله * اگر شهادت دادند دو
مرد بر مردی دیگر بقذف واختلاف کردند در مکانی
که قذف کرده است در ان مکان واجب میشود حد
نزد ابي حنيفه رحمه الله وگفته اند ابو یوسف ومحمد رحمهما
الله که واجب نمی شود * مسله * اگر شهادت داد یکی
از دو شاهد که آنمرد دشنام داده است بروز پنجشنبه
وگواهی داد ثانی که آن مرد خود اقرار نمود که قذف
کرده است بروز پنجشنبه پس حد نیست بروی نزد جميع علما
کذا في فتاوی الکرخی * مسله * اگر اختلاف کردند
در لغتی که قذف بآن لغت واقع شده است مثلا در زبان
عربی یا در فارسی یا غیر آنها باطل خواهد شد شهادت
آنها کذا فی فتح القدیر * مسله * اگر جماعتی گفتند که
ما دیدیم فلان را که زنا میکرد بفلان زن در غیر فرج درینصورت
حدی نیست بر هیچیکی از مقذوف و آن جماعت واگر

جماعتی گفتند دیدیم فلان را که زنا می کرد با فلان زن
وقطع کلام کردند پس تر از آن گفتند در غیر فرج در ینصورت
حد لازم است بر ان جماعت کذا فی فتاوی قاضی خان
* مسله * اگر مردی دعوی کرد قذف را بر شخص
وگذرانید بر این دعوی یکشاهد را پس قاضی حد نخواهد
زد دشنام دهنده را ودر باب حبس قاذف نظر کرده
خواهد شد پس اگر شاهد فاسق باشد حبس نخواهد کرد
قاضی دشنام دهنده را واگر شاهد عادل بود وگوید
مدعی که مرا شاهد دیگر است درین شهر پس قیاس آنست
که حبس نکند او را قاضی ودر استحسان آنست که حبس کند
قاذف را دو روز یا سه روز وهر گاه دعوی کرد که او را
شاهدی دیگر هست بیرون شهر درینصورت نیز حبس نخواهد کرد قاضی
او را و این وقتی است که مکانیکه شاهد در آن است دور باشد
از شهر این قدر که ممکن نیست حاضر کردن آن شاهد در سه
روز واگر نزدیک باشد این قدر که ممکن است احضار شاهد
در مدت سه روز پس حبس خواهد کرد قاضی دشنام دهنده را
کذا فی الظهیریة * مسله * مذکور است در تجنیس

یا صبری که اگر دعوی کرد قاذف که مقذوف زنا کننده
است و نیز دعوی کرد که او را گواه است درینصورت
مهلت داده خواهد شد از برای گذرانیدن گواه پس
اگر گواه گذرانید بهتر والا حد زده خواهد شد پس اگر
نیافت قاذف شخصی را که بفرستد بسوی شاهدان
درینصورت خواهد فرستاد قاضی او را همراه پیادگان
خود که نگاه دارند او را پس اگر نیافت شاهدان را حد
زده خواهد شد و اگر شاهد بگذرانید بعد ازین قبول نموده
خواهد شد شهادت آنها کذا فی التاتارخانیة * مسله *
اگر شخصی قذف کرد مردی را و چهار گواه فاسق
گذرانید برا ینکه آن شخص همچنان است که قاذف
گفته درینصورت دفع کرده خواهد شد حد از قاذف و مقذوف
و گواهان کذا فی الظهیریة * مسله * در مقطعات است
هرگاه که مقذوف زنده باشد پس خصومت نمیرسد احدی
را غیر او خواه حاضر باشد مقذوف یا غایب * مسله * اگر
مرد مقذوف پیش از مطالبهٔ حد قذف یا بعد از مطالبهٔ
آن و یا مرد بعد از آن که اقامت کرده شد بر قاذف قدری

از حد پس باطل خواهد شد حد درد وصورت اولی و نیز
باطل خواهد شد انچه باقی مانده است از حد درصورت
ثالث اگرچه یکبار یا نه باشد کذا فی فتاوی الکرخی
* مسله * اگر باز آمد غایب و آورد قاذف را بسوی
حاکم و زده شد قاذف را بعضی از حد بعد ازان مفقود غایب
شد تمام نموده نخواهد شد حد مگر وقتیکه او خود
حاضر باشد چرا که مطالبه شرط است در همه حد کذا فی
غایة البیان * مسله * شخصی قذف کرد میتی را که
محصن بود پس میرسد پدر و ما در آن میت را اگرچه
بالاتر روند و فرزندان او را هرچند فروتر روند
خصومت با آن قاذف و برابر است دران دعوی وارث
میت و غیر وارث مثل کافر و قاتل و بنده و نزدیکتر و دورتر
و اگر بگذاشت بعض ایشان دعوی را پس باقی را میرسد
که دعوی کنند کذا فی التمرتاشی * مسله * مطالبه نموده
نخواهد شد حد قذف از برای میت مگر وقتیکه واقع شود
طعن و عیب در نسب دعوی کننده بسبب آن قذف کذا فی الهدایة
* مسله * پسر پسر و پسر دختر برابر است در ظاهر الروایت

كذا في فتاوي قاضيخان * مسله * ثابت نمي شود دعوای حد قذف از براي پدر ومادر و از براي مادر مادر كذا في المحيط اما برادران و خواهران و اعمام وعمات واخوال و خالات پس نيست ايشان را حق خصومت و دعوي كذا في شرح الطحاوي * مسله * نميرسد پسر را كه طلب حد قذف كند وقتيكه قاذف پدر يا جد او باشد هرچند كه عالي بود و يا قاذف مادر او باشد نه جده او كذا في الايضاح * مسله * اگر دشنام داد پدر خود را يا مادر خود را يا برادر خود را يا عم خود را پس لازم است بروي حد * مسله * مردي گفت پسر خود را كه يا ابن الزانيه و مادر آن پسر مرده است و او را پسري ديگر از غير اين شوهر است پس آمد كه طلب حد كند حد زده خواهد شد قاذف بحد قذف و همچنين است اگر ميت معتق و قاذف او پسر بود پس تصديق كرد دشنام دهنده را يكي از دو پسر زين صورت نميرسد ديگري را كه طلب كند حد را و اگر ميت را سواي يك پسر نبود و آن پسر تصديق كرد قاذف را در قذف بعد از آن اراده كرد كه مواخذه كند از قاذف پس نميرسد

او را مواخذه کذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغير که مردي او را بنده ايست و آن بنده را مادري است آزاد مسلمان که مرده است پس دشنام داد مرد مادر بنده را پس نهي وحد بنده را که مواخذه کند مولي را بعد مادر خود کذا في المحيط * مسله * اگر دو مرد يکديگر را دشنام دادند پس گفت يکي از آن هر دو که اما من زاني نيستم و مادر من زانيه نيست گفته است محمد رحمه الله که حدي نيست درين صورت * مسله * اگر گفت شخصي که من قال کذا وکذا فهو ابن الزانية يعني هر که گفت اين چنين و آن چنان پس آنکس پسر زانيه است پس گفت مردي که من گفتم پس حدي نيست بر گوينده اول کذا في فتاوي الکرخي * مسله * اگر گفت شخصي بنده مرا که يا زاني پس گفت بنده که من زاني نيستم بلکه تو زاني هستي حد زده خواهد شد بنده نه آزاد و اگر هر دو آزاد بودند هر دو وحد زده خواهند شد کذا في خزانة المفتين * مسله * اگر قذف کرد مردي اجنبي

زن اجنبیه محصنه را و اقامت حد نبود ه شد بر آن مرد بعد
ازان دشنام بزنا داد آن زن محصنه را غیر قاذف اول
بروی نیز اقامت حد نبوده خواهد شد کذا في المحیط
* مسئله * نقل کرده است ابن سماعه از محمد رحمه الله
در رقیات که چهار کس شهادت دادند بر مردي که زنا کرد
بفلان زن دختر فلان مرد و حال آنکه فلان زن زنی است
مشهور که نام برد ند گواهان ویرا و وصف کردند
زنا را و ثابت کردند آن را و آن زن غائب بود پس
سنگسار نموده شد آن مرد بعد ازان مردي دشنام بزنا
داد آن زن غائبه را پس بخصومت برد زن مذکور
آن مرد را بسوي قاضي که رجم کرده بود مردي را که زنایش
با این زن بگواهی چهار گواهان ثابت شده بود گفته
است محمد که قیاس آنست که حد زده شود دشنام دهنده
آن زن لیکن من استحسان میدانم که حد نزنم دشنام
دهنده او را کذا في الظهیریة مذکور است در جمع
الجوامع که اگر آن زن مخاصمه برد بسوي قاضي دیگر
حد زده خواهد شد آن مرد مگر اینکه آن مرد شاهد

بگذرانند بر حکم اول کذا فی التاتارخانیه * مسئله *
کسی که دشنام داد زیاده از یک مرتبه یا زنا کرد
زیاده از یکمرتبه یا شراب خورد زیاده از یکمرتبه پس حد
زده شد یکمرتبه درینصورت آن یکحد کافی خواهد شد برای
قذف چند بار مثلا کذا فی الکافی * مسئله * اگر
دشنام بزنا داد جماعتی را بکلمهٔ واحد یا دشنام داد
هر یکی را ازان جماعت بکلام علیحده یا دشنام بزنا داد
آن جماعت را در روزهای متفرق پس آن جماعت
مخاصمت کردند حد زده خواهد شد برای آن همه یک
مرتبه و همچنین اگر خصومت کرد بعضی از آن جماعت نه
بعض دیگر و حد زده شد آن مرد پس آن حد
از برای همه ها خواهد بود و همچنین اگر حاضر شد نزد
قاضی یکی ازان جماعت چراکه نیست بر دشنام دهنده مگر
یکحد نه زیاده پس اگر حاضر شد بعد ازین شخصی که
دعوای قذف خود نکرده بود باطل خواهد شد حد در حق
او و حد زده نخواهد شد از برای او مرتبهٔ دیگر * مسئله *
اگر حد زده شد دشنام دهنده و فراغت نبوده شد از حد او

بعد از آن دشنام داد مردي ديگر را پس ثانيا حد زده خواهد شد از براي مرد دوم چرا که ساقط مي کند حد قذف ما قبل خود را و ساقط نمي کند ما بعد خود را کذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر زده شد از براي زنا يا از براي شراب قدري از حد که گريخت بعد از آن زنا کرد يا شراب خورد مرتبهٔ ديگر حد زده خواهد شد از سر نو و اگر حد از براي قذف بود نظر کرده خواهد شد پس اگر حاضر شد نزد قاضي آن مرد که در حد اول دشنام دهنده گريخته بوده همان حد اول تمام نموده خواهد شد و از براي قذف مرد دوم حدي نيست و اگر حاضر شد نزد قاضي تنها مرد دوم پس تازيانه زده خواهد شد دشنام دهنده از براي دوم و باطل خواهد شد حد اول * مسئله * اگر جمع شد بر يک شخص حد هاي مختلفه باين قسم که قذف و زنا کرد و دزدي نمود و شراب خورد اقامت نموده خواهد شد بروي همه حد ها و پيا پي زده نخواهند شد آن همه از جهت ترس هلاک بلک انتظار نموده خواهد شد تا به شود از حد اول پس ابتدا نموده خواهد شد بحد قذف چراکه

در این حد قذف حق بنده است بعد ازان امام را اختیار است اگر خواهد ابتدا کند بحد زنا و اگر خواهد ابتدا کند بحد دزدی که قطع ید است و موخر خواهد کرد حد شراب را و اگر با این همه حدها جراحتی بود که واجب میکند قصاص را شروع کرده خواهد شد اول بقصاص بعد ازان بحد قذف بعد ازان هر حدی که قوی‌تر خواهد بود مقدم نموده خواهد شد و علی هذا القیاس تا آخر کذا فی التبیین * مسله * اگر کفت کلکم زان الا واحد یعنی شما همه کسان زانی هستید مگر یکی حد زده خواهد شد چرا که اصل قذف موجب حد بود پس میرسد هر یکی را ازان جماعت که دعوا کند تا وقتیکه تعیین مستثنی نکند کذا فی فتاوی کبری * مسله * بنده دشنام بزناد اد آزادی را پس ازان آزاد کرده شد و دشنام داد دیگری را پس جمع شدند آن هردو مقذوف حد زده خواهد آن بنده هشتاد تازیانه و اگر تنها مقذوف اول آمد نزد قاضی پس زده شد چهل تازیانه بعد ازان آورد قاذف را مقذوف دیگر نزد قاضی تمام نموده خواهد شد برای وی هشتاد

تازیانه را اگر دشنام بزنا داد مردی ثالث را پیش از آنکه
بیارد ویرا دوم نزد قاضی پس هشتاد تازیانه خواهد بود از برای
هر دو و زده نخواهد شد هشتاد تازیانه از سر نو چرا که
آنچه باقی مانده است بتمامه حد آزادگان است پس جایز
است که داخل وشریک شوند در ان حد آزادگان كذا في فتح القدير
* مسله * هرگاه حد زده شد مردی مسلمان در قذف
ساقط می شود شهادت او همیشه نزد ما و
اگر توبه کرد قبول نبوده نخواهد شد شهادت او ومذکرد ر
عبادات كذا في شرح الطحاوي * مسله * هرگاه که حد
زده شد کافری در قذف جایز نیست شهادت او براهل ذمه
پس اگر مسلمان شد قبول نبوده خواهد شد شهادت وی
بر ذمیان و بر مسلمانان و اگر زده شد یک تازیانه در قذف
بعد از ان مسلمان شد بعد از ان زده شد آنچه باقیمانده
بود از تازیانه جایز است شهادت او و از ابی یوسف
رحمه الله منقول است که رد کرده خواهد شد شهادت او
زیرا که اقل تابع اکثر است وقول اول اصح است كذا في
الهداية * مسله * اگر بود قذف در حالت کفر پس حد

زده شد درحالت اسلام باطل مي شود شهادت او وابد او
اگرحد زده شد بنده را حد قذف بعد ازان آزاد شد و
توبه کرد قبول نبوده نخواهد شد شهادت او هميشه واگر
قذف کرد درحالت بندگي بعد ازان آزاد شد پس
قايم کرده خواهد شد بروحد بندگان کذا في شرح الطحاوي
* مسله * اگر زده شد مسلمان قدري از حد بعد ازان
گريخت پيش از تمام شدن حد پس در ظاهر روايت قبول
نبوده خواهد شد شهادت او تا وقتيکه تمام حد زده
نشد کذا في السراج الوهاج مسله مذکور است در مبسوط
که صحيح از مذهب نزد ما آنست که هرگاه شهادت دادند
چهار شاهد بر صدق قاذف بعد از حد قبول نبوده خواهد
شد شهادت او کذا في فتح القدير * مسله * هرگاه زنا
کرد مقذوف پيش ازانکه حد زده شود قاذف يا وطي کرد
وطي حرام که ملک او نبود پس ساقط خواهد شد
حد از قاذف و همچنين اگر مرتد شد مقذوف
اگرچه بعد ازان اسلام آورد پس حدي نيست بر قاذف
وي و همچنين اگر مقذوف معتوه باشد يعني عقلش تمام

رفته است كذا في المبسوط لشمس الايمة السرخسي ع

* مسله * ساقط مي شود حد از دشنام دهنده بتصديق

مقذوف يا آوردن قاذف چهار شاهد را بر زناي

مقذوف برابر است كه بيارد آن شاهدان را پيش از حد

يا درميان حد موافق يكي از روايات كذا في السراج

الوهاج * مسله * قبول نبوده نخواهد شد از

قاذف شهادت كه تا را از چهار شاهد پس اگر آورد چهار شاهد

را وشهادت دادند بر مقذوف بزناي كه مدت بسيار

بران گذشته است بغير از عذر پس ساقط خواهد شد حد از

قاذف استحسانا واگر سه شاهد آورد وشهادت دادند

بر مقذوف بزنا وگفت قاذف كه من چهارم اين هر سه

شاهدام التفات نبوده نخواهد شد بكلام او واقامت

حد نبوده خواهد شد بروي و برهر سه شاهد واگر شهادت

دادند در مرد يا يكمرد ودو زن براقرار مقذوف بزنا

دفع نبوده خواهد شد حد از قاذف وازهر سه شاهد

كذا في المبسوط لشمس الايمة السرخسي * مسله * هرگاه

مرد مكاتب وگذاشت آن قدر مال را كه بدل كتابت او كفايت

میکند و ادا نمود شد مکاتبت او و حکم نمود شده بآزاد بودن او در آخر جزو از اجزای حیات او و قسمت نموده شد باقی مال در میان وارثان او که آزاد اند بعد از آن دشنام بزنا داد او را مردی حد زده نخواهد شد آن مرد کذا فی المحیط * مسئله * کسیکه داخل شد بسوی ما با امان از اهل حرب پس دشنام داد مرد مسلمان را واجب خواهد شد حد بروی و این قول آخر ابی حنیفه است رحمه الله و همین است قول صاحبین کذا فی شرح الطحاوی * مسئله * حد قذف مفارق است حد زنا را یعنی فرق است میان حد زنا و حد قذف بچند چیز چرا که حد قذف ساقط نمی‌شود بگذشتن زمان بسیار و حد زنا و حد شراب ساقط می‌شود بگذشتن زمان و اقامت حد قذف نمی‌شود مگر بطلب مقذوف و قبول نموده نمی‌شود شاهد بر قذف مگر بعد از دعوی و ساقط نمی‌شود این حد بعد از عفو نمودن و ابرا کردن و تقیکه ثابت شده باشد و همچنین هرگاه عفو کرد پیش از اظهار دعوی بسوی قاضی و همچنین اگر صلح کرد از قذف بر مالی باطل خواهد

بود و برد نبود خواهد شد مال بسوي او و مي‌رسد مقذوف
را که مطالبه نماید بعد از ان حد را نزد ما کذا في فتاوي
قاضي خان * مسله * اقامت حد قذف خواهد
کرد قاضی بعلم خود هرگاه دانست قاضی در ایام قضای
خود رهمچنین اگر دشنام داد او را در حضور قاضي
حد خواهد زد او را و اگر مي دانست قذف را پیش از انکه
قاضي شود بعد از ان قاضي شد نپرسد وي را که اقامت حد
کند تا آنکه گواهي داده شود بقذف نزد او کذا في
فتح القدير * مسله * اگر ترک کرد مقذوف مطالبه را
پس این بهتر است وهمچنین مستحسن است از حکم قاضي هرگاه
برد مقذوف را قاذف پیش قاضي باین طور که بگوید
مدعي را قبل ثبوت دعواي وي که بگذر از این دعوا کذا
في الايضاح * مسله * جایز است وکیل گرفتن از براي
ثابت نمودن حدها از جانب غائب در قول ابي حنیفه
ومحمد رحمهما الله واجماع بر ان است که وکیل گرفتن
صحیح نیست از براي استیفاي حد کذا في فتح القدير

کتاب السرقة ودر وي چند باب است * باب اول در بیان سرقه *

ودر بیان چیز یکه ظاهر می شود سرقه بآن چیز
وابن سرقه در شرع گرفتن عاقل بالغ صاحب حرز را یا چیزی را که
قیمت آن نصاب باشد و آن چیز ملک غیر بود و آن
گیرنده را شبهه در آن مال نباشد و گرفته باشد بطریق خفیه
كذا في الاختيار شرح المختار پس اگر دزدی در روز بوده
اعتبار پوشیده گرفتن نموده خواهد شد در ابتدا وانتها هر دو
واگر در شب بود اعتبار اخفا نموده خواهد شد
در ابتدا فقط كذا في النهر الفائق تا اینکه اگر نقب زد در خانه
بطریق خفیه در شب بعد از ان گرفت مال را بطریق غلبه
ومکابره آشکار از مالک مال باین طور که بیدار شد مالکه
وداخل شد دزد بروی با سلاح جنگ ومقاتله کرد با
مالک هر گاه منع کرد ویرا از گرفتن مال درینصورت قطع
نموده خواهد شد دست دزد واگر مکابره کرده باشد
دزد مالک را در روز باینطور که نقب زد در خانه بطریق
خفیه وداخل شد در خانه بعد از ان گرفت مال را بزور
وغلبه بریده نخواهد شد دست او كذا في محيط السرخسي
* مسئله * کمتر نصاب در دزدی ده درم مسکوک جید است

بوزن هفت مثقال كذا في العتابية * مسله * هرگاه
دزديد شخصي نقره را كه وزن اوده درم است يا دزديد
متاعي را كه قيمت اوده درم غير مسكوك است پس قطع
يک نيست درين دزدي برقول صحيح واگر شخصي دزديد
نصف دينار را كه قيمت آن نصاب بود بريده خواهد شد
دست وي نزد ما واگر دزديد يک دينار را كه قيمت اوكمتر
از نصاب است دست بريده نخواهد شد كذا في البحر الرايق
* مسله * اگر دزديد ده درم مغشوش را و نقره
دران زياده بود دست بريده نخواهد شد در ظاهر الروايت
وهمين اصح است كذا في العتابية * مسله * اگر شخصي
دزديد ده درم زيوف را يا ده درم بنهره را يا ده درم
ستوقه را پس دست بريده نخواهد شد مگر اينكه بسيار
باشد كه قيمت او تا بنصاب يعني ده درم جيد مي رسد
كذا في البحر الرائق * مسله * هرگاه كه واجب شد
قيمت كردن مال دزدي به ده درم درين صورت قيمت
نموده خواهد شد بر بهترين نقدها يا بنقد شهري كه رايج است
آن نقد اكثر در ميان مردمان و روايت كرده است ابو

یوسف از ابي حنیفه که قیمت نبوده خواهد شد بده درم نقد آن شهري که رایج است میان مردم در اکثر روایت کرده است حسن از ابي حنیفه رحمه الله که قیمت نبوده خواهد شد بده درم که بهترین نقود است تا آنکه واجب نشود قطع ید بسبب شک کذا في المحیط وهمین قول مختار است نزد بعضي علما کذا في خزانة المفتین * مسله * دست بریده نخواهد شد بقیمت کردن یک کس ونه در صورت اختلاف قیمت کنندگان کذا في المحیط * مسله * ثابت مي شود قیمت بقول دو مرد عادل که آن هر دو را شناخت باشد در قیمت کردن کذا في التبیین * مسله * اعتبار نبوده نمي شود کمال نصاب مگر در حق دزد و براي همین اگر دزد دیده ده درم را از ده کس از هر کس یک درم در یکخانه دست بریده خواهد شد کذا في المحیط * مسله* شرط نبوده مي شود که حرز یکي باشد یعني دزدیدن مال از یکخانه باشد پس اگر دزد دیده ده درم را از دو منزل دست بریده نخواهد شد وخانهاي بسیار در یک سراي بمنزله یکخانه است تا آنکه اگر دزدید از ده شخص که در

یک سراي بودند از هر یک یک درم کدام در خانهٔ علحده بود دست بریده خواهد شد بخلاف آنکه سراي بزرگ باشد و در ان خانها بسیار باشند کذا في البحر الرایق وضرور است که برآورده باشد مسروق را یکبار تبه پس اگر بیرون آورد بعض را یک مرتبه بعد از ان داخل شد و بیرون آورد باقي را دست بریده نخواهد شد کذا في النهر الفایق * مسله * ضرور است که بیرون بیارد مال مسروق را آشکارا تا اینکه اگر دزد حایط فرو برد یک دینار را در خانه و بیرون آمد دست بریده نخواهد شد وانتظار کشیده نخواهد شد که غایط کند بلکه تاوان خواهد داد مانند آن دینار کذا في البحر الرایق ودر سرقه دست بریده مي شود رفیق دزد و مباشر دزدي در ظاهر الروایت کذا في الظهیریة * مسله * اگر جمعی رفیق بودند و بعض ایشان دزد بودند دست بریده خواهند شد همه ها اگر رسد بهر یک ده درم و این استحسان است برابر است که بر آمده باشند آن رفقا از خانه همراه دزد یا فورا بعد بر آمدن وي یا برآمده باشد آن دزد بعد از بر آمدن آنها فورا کذا في

باشد در میان ایشان صغیری یا مجنونی یا معتوهی
یا صاحب رحم محرم از صاحب مال دست بریده
نخواهد شد یکی از انها کذا فی النهایة * مسله *
اگر دزدید مردی از مردی ده درم بعد از آن مرد مسروق
منه پس وارث شدند آن ده درم را ده کس پس می رسد
آن وارثان را که دست ببرند آن دزد را دران دزدی
پس اگر غایب شد بعض از وارثان دست بریده نخواهد شد
دزد تا اینکه حاضر شوند همه ها * مسله * اگر
وکیل کرد شخصی مردی را از برای طلب هر حقی که او را هست
پس گرفت وکیل مذکور دزد را که اقرار دزدیدن ده درم
از موکل او کرده است پس می رسد وکیل را که طلب کند
مالی را که اقرار آن کرده است و دست نخواهد برید
او را و اگر حاضر شد موکل بعد صدور حکم قاضی بنا بر ادای ده
درم بوکیل مذکور درینصورت موکل هم نخواهد برید دست
دزد را کذا فی محیط السرخسی * مسله * بنده و آزاد
برابرانند در بریدن دست کذا فی الهدایة * مسله *
دزدی ثابت نمی شود مگر از دو چیز بشاهدان یا باقرار

پس اگر ثبوت دزدی با قرار بود قاضی خواهد پرسید دزد را
از حقیقت دزدی پس اگر بیان کرد آن را خواهد پرسید
از مال مسروق زیراکه اگر مسروق مال نباشد واجب نمیشود
قطع ید بسبب دزدی آن پس اگر بیان کرد دزد جنس مال را
خواهد پرسید قاضی از مقدار مال و این وقتی است که مال
غایب باشد از مجلس قضا و اگر مال حاضر باشد در آن مجلس
و دعوی می‌کند او را صاحب مال پس اقرار کرده دزد
در ینصورت قاضی محتاج نخواهد شد بسوی سوال از مال
مسروق و از مقدار آن ولیکن نظر خواهد کرد
قاضی بسوی مال مسروق پس اگر ممکن باشد واجب
گردانیدن قطع ید بر دزد بدین آن مال واجب خواهد کرد
و اگر ممکن نیست واجب نخواهد گردانید بعد از آن خواهد
پرسید قاضی از دزد که چه گونه دزدیده است بعد از آن خواهد
پرسید از مکان دزدی و نخواهد پرسید از وقت دزدی هرچند که
احتمال تقادم عهد یعنی گذشتن زمان بسیار باشد بعد از آن خواهد
پرسید قاضی از دزد شخص مسروق منه را پس هرگاه که
بیان کرد این همه را در این حالت حکم خواهد کرد قاضی

بريدن دست او واكتفا خواهد نمود قاضي با قرار يكمرتبه نزد
ابي حنيفه و محمد رحمهما الله كذا في المحيط * مسله * مستحب
است امام را كه تلقين كند دزد را تا آنكه اقرار نكند بدزدي
كذا في الظهيرية * مسله * سزاوار است كه تلقين كند
اقرار كننده را ببر كشتن از قول خود براي احتمال دفع
قطع يد و اگر برگشت از اقرار خود صحيح خواهد شد رجوع او
در بريدن دست و نه در مال دزدي كذا في الاختيار شرح المختار
* مسله * اگر اقرار كرد دزد و گفت دزديدم از اين
شخص صد درم را بعد از ان گفت كه ان بردم و نه دزديده
ام مگر از ديگري دست بريده نخواهد شد از براي هيچكدام
از ان هر دو و دفع خواهد كرد مال را بسوي اول و تاوان
خواهد داد صد درم را بان ديگر كذا في محيط السرخسي
* مسله * اگر شخصي اقرار كرد بدزدي بعد از ان برگشت
از اقرار خود و من بعد اقرار كرد بدزدي بعض مال پس دست
بريده نخواهد شد كذا في العتابية * مسله * در قدوري
مذكور است هرگاه اقرار كرد شخصي پس گفت دزديده ام
اين درم ها را و نميدانم كه از كدام كس است يا گفت نمي

شناسم صاحب این درمها را دست بریده نخواهد شد کذا في الذخيرة * مسله * گفته است محمد رحمه الله در جامع صغیر که دو مرد اقرار کردند بدزدیدن صد درم بعد از ان گفت یکی از ان دو شخص که آن صد درم مال می است در یصورت بریده نخواهد شد دست هیچ یکی از ان هر دو برا برا ست که گفته باشد این کلام را یکی از ان هر دو پیش از حکم کردن قاضی به بریدن دست یا بعد از حکم قاضی و پیش از استیفا آن یعنی بریدن دست و بیان کرده است محمد رحمه الله در اصل که قطع نکرده شود دست در ین مسله پیش از صدور حکم قاضی و یا بعد آن و قبل از استیفا بجهت آنست که استیفا را در باب حدود مشابهت است بقضا قاضی * مسله * اگر اقرار کرد یکی از ان هر دو و گفت دزدیدم من و فلان شخص از فلان کس این جامه را که در دست آن هر دو بود ذکر کرده است محمد رحمه الله این مسله را در اصل و گردانیده است آن را بر دو صورت یکی اینکه تصدیق کرد او را آن دیگر در ین صورت دست بریده خواهد شد هر دو را باتفاق و دیگر اینکه

نکند پیدا کرد او را آن شخص دیگر پس این هم بر دو وجه
است اول اینکه گوید دزدی نکرده ام من و این جامه جامهٔ
من است درین صورت قطع دست یکی ازان هردو نخواهد
بود باجماع و دیگر اینکه گوید که نه دزدیده ام من و نمی
شناسم جامه را و درین صورت اختلاف کرده اند علما
گفته اند ابو حنیفه و محمد رحمهما الله که برید خواهد شد
دست اقرار کننده نه دست انکار کننده بالاتفاق
کذا فی المحیط و اگر تصدیق کرد اقرار کننده را فلان
و بعد ازان رجوع کرد ساقط می شود قطع ید بالاتفاق
از اقرار کننده کذا فی العتابیة * مسله * اگر گفت یکی
ازان دو کس دزدیده ایم ما این جامه را از فلان شخص
و گفت دیگر که دروغ گفتی ما نه دزدیده ایم این جامه را ولیکن
این جامه ازان فلان است برید خواهد شد دست اقرار
کننده نه دست انکار کننده نزد ابی حنیفه رحمه الله * مسله *
اگر دعوی کرد مردی بر شخصی دزدی را و انکار کرد آن
شخص از دزدی قسم داده خواهد شد پس اگر ابا کرد از
قسم خوردن برید نخواهد شد دست او و تاوان خواهد

داد مال را و اگر اقرار کرد باین دزدی بعد ازان برگشت
از اقرار خود و انکار کرد درینصورت بریده نخواهد شد
دست او و تاوان خواهد داد مال را کذا في السراج الوهاج
مسله اگر اقرار کرد شخصی بدزدی پس گفت شخص دیگر بلکه
دزدیدم من آن مال را نه او درین صورت بریده خواهد شد
دست کسیکه تصدیق کرد او را صاحب مال پس اگر صاحب مال
تصدیق کرد اول را بعد ازان دوم را درین صورت قطع و تاوان
بر هردو نیست چرا که این تصدیق ثانی تکذیب است
برای اول کذا في العتابية و اگر گفت صاحب مال بعد تصدیق
اول که نه دزدیده است آن را شخص اول بلکه دزدیده
است آن را دوم درین صورت دست بریده نخواهد شد
هیچکدام ازان هردو و حکم کرده نخواهد شد بدادن
مال بر اول بلکه حکم ادای آن بر ثانی کرده خواهد شد
کذا في محيط السرخسي و اگر تصدیق کرد اقرار اول را بعد ازان
اقرار کرد ثانی پس تصدیق کرد صاحب مال ثانی را تاوان خواهد
داد ثانی مال را * مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی پس
دعوی کرد صاحب مال غصب را یا مسله برعکس آن بود

پس در هر دو صورت قطع بد نیست و تاوان خواهد داد مال را کذا فی العتابیة واگر گفت صاحب مال در صورتیکه اقرار کرد دزد بدزدی کرده و ساکت شد بعد از ان گفت غصب کردی آنرا از من حکم نخواهد کرد قاضی بدادن مال و هرگاه اقرار کرد که دزدیده است آن چیز را با این کودک یا باین کنگ قطع نموده نخواهد شد دست او کذا فی محیط السرخسی * مسله * اگر اقرار کردند چهار کس بدزدی پس رجوع کردند دو کس از انها در ینصورت قطع دست نیست و همچنین اقرار بدزدی کردند دو شخص و رجوع کرد یکی از ان هر دو پس قطع ید نیست کذا فی العتابیة * مسله * شخصی اقرار کرد باینمعنی که دزدیده است این جامه را از فلان کس پس اقرار کرد صاحب مال ببودن نصف جامه از ان دزد و گفت که نصف جامه از تست و انکار کرد دزد آنرا بریده نخواهد شد دست او کذا فی المحیط * مسله * هرگاه گفت دزد که دزدیدم من آن چیز را از فلان و امانت داشتم آن را نزد اینکس که در دست اوست یا گفت بخشیدم آنرا باو یا گفت غصب کرد از من آنکس که در دست اوست

وتكذيب كرد اورا كسيكه مال در دست او بود بريده
خواهد شد دست وتصديق كرده نخواهد شد دزد
مذكور كذا في العتابية * مسئله * اگر اقرار كرد
كه دزديده ام من و فلان كس از فلان شخص
هزار درم را بريده نخواهد شد دست اقرار كننده نزد
ابي حنيفه رحمه الله وقول آخر وهمين است قول صاحبين
وانتظار حاضر شدن شريك او كرده نخواهد شد كذا في
الظهيرية * مسئله * مذكور است در نوادر بشر از ابي
يوسف رحمه الله كه هرگاه گفت شخص كه دزديده ام نه درم
را نه بلكه دزديده ام ده درم را درين صورت قطع يد بر او
نيست در قياس قول ابي حنيفه رحمه الله كذا في المحيط
في المتفرقات * مسئله * مذكور است در منتقي كه
مردي گفت دزديدم من از مال فلان صد درم را نه بلكه
ده دينار را بريده خواهد شد دست او بنا بر ده دينار
وتاوان خواهد داد صد درم را واين تاوان دادن صد درم
وقتي است كه دعوي كند مقر له يعني صاحب مال هردو مال
را واين قول ابي حنيفه رحمه الله است * مسئله * واگر

گفت شخصی دزدیدم یکصد درم را نه بلکه دوصد درم
را قطع ید نبوده خواهد شد وتاوان نخواهد داد چیزی را
واین وقتی است که دعوی کند صاحب مال دوصد درم را
کذا فی محیط السرخسی * مسئله * اگر گفت شخصی دزدیدم دو
صد درم را بلکه یکصد را قطع دست نبوده نخواهد شد
وتاوان خواهد داد دوصد را چراکه خود اقرار کرده است
بدزدیدن دوصد ورجوع کرده است ازان پس واجب شد
ضمان نه قطع دست و صحیح نخواهد شد اقرار صد درم
چراکه دعوی نکرده است آنرا صاحب مال واگر تصدیق
کرده نزد را صاحب مال در رجوع بسوی صد درم ضمان
نیست کذا فی فتح القدیر هرگاه گفت شخصی که دزدیدم
من از یک مرد ده درم را نه بلکه دزدیدم از زن مرد دیگر ده درم
را پس گفته است ابو حنیفه رحمه الله که من تاوان خواهم دهانید
ازان دزد اول را ده درم و دست خواهم برید از برای شخص
دوم و گفته است ابو یوسف که قطع نبوده نخواهد شد
دست او تا آنکه اقرار کند از برای دوم مرتبهٔ دیگر بعد
ازان ابو یوسف رجوع کرده است بسوی قول ابی حنیفه .

رحمه الله كذا في محيط السرخسي * مسله * مذكور
است در منتقي كه گفته است محمد رحمه الله كه هرگاه گفت
شخصي دزديده ام من ازين كس ده درم را نه بلكه دزديدم
من آن را ازين شخصي ديگر درين صورت تاوان خواهم
دهانيد از براي هر يكي از ان دو شخص ده درم را و قطع
دست نخواهم نمود كذا في الظهيرية * مسله * اگر گفت
دزديده ام اين جامه را از فلان و آن جامه مساوي بقيمت
ده درم بود بعد از ان گفت نه وليكن دزديده ام آن را
از ديگر دست بريده نخواهد شد در قول اول ابي حنيفه
رحمه الله و دست بريده خواهد شد در قول ثاني وي
كذا في محيط السرخسي * مسله * صحيح نيست اقرار
كودك واقرار دختر خورد سال بزني پس اگر محتلم شد
كودك ويا حامله گردانيد ويا زن بود پس حامله يا حائض
گرديد بعد ازان اقرار كرد صحيح است اين اقرار
كذا في المحيط * مسله * هرگاه شخصي اقرار
كرد بزني بخوشي خود بدون اكراه بعد ازان گفت
اين متاع متاع من است يا گفت امانت است آن متاع پيش

مي يا گفت گرفته ام آن متاع را گروي بديني كه مرا بود بر
ذمهٔ او دفع نبوده خواهد شد قطع يد از آن دزد چنانچه
اگر ثابت مي شد دزدي بر وي بسبب گواهان * مسله *
هرگاه حكم كرد قاضي بر دزد بقطع يد بسبب گواهان يا
باقرار خودش بعد ازان گفت صاحب مال كه اين متاع ازان
دزد است ونه دزديده است آن را از من مگر اينكه
بامانت سپرده بود مرا يا گفت صاحب مال شهادت
دادند شاهدان من بدروغ يا گفت كه اقرار كرد
آن دزد بباطل يا گفت چيزي را كه شبيه بود باين ها ساقط
مي شود ازين دزد قطع يد كذا في المحيط * مسله * هرگاه
اقرار كرد شخصي بدزدي باكراه وجبر پس اقرار او باطل
است وبعضي از متاخرين فتوي داده اند بصحيح بودن همچو
اقرار كذا في الظهيرية * مسله * دزد هرگاه انكار كرد
دزدي را درين صورت مروي است از فقيه ابي بكر اعمش
اينكه امام عمل كند درين مسله باكبر راي خود پس اگر
اكبر راي امام چنين باشد كه اين دزد است ومال نزد او
است عذاب بدهد او را جايز است امام را اين عذاب

دادن وعامهٔ مشایخ را اکثر ایشان برین رفته اند که
امام را می رسد که تعزیر کند دزد را چنانچه اگر دیده
دزد را امام که می رود باد زدان کذا فی الذخیرة * مسئله *
شخصی دعوی کرد بر دیگری دزدی را پس بر مدعی لازم
است که گواه بیارد و بر مدعی علیه سوگند می رسد و زدن
دزد خلاف شرع است و فتوی داده نمی شود بزدن
چرا که واجب است که فتوای مفتی مطابق شرع باشد
* مسئله * شخصی دعوی کرد بر دیگری دزدی را پس برد
او را نزد سلطان وخواست از سلطان که بزند دزد را تا
اینکه اقرار کند بدزدی پس زد سلطان یک مرتبه یا دو
مرتبه بعد ازان فرستاد بسوی زندان بغیر اینکه عذاب کند
او را پس ترسید دزد محبوس و بالا بر آمد از ترس عذاب پس
افتاد و مرد و افتاد بران دزد ازین حبس تاوان
بعد ازان ظاهر شد دزدی غیر او در ین صورت می رسد
وارثان آن شخص را که مرده است اینکه مواخذه کنند صاحب
مال را بدیت پدر خود و تاوانی که داده اند به
سلطان چرا که این همه بسبب او حاصل شده است و صاحب مال

لاتعد نیست دزدی سبب گردانیدن کذا فی فتاوی کبری
* مسئله * هرگاه شخص اقرار کرد بدزدی بعد از ان
گریخت تعاقب او نموده نخواهد شد هر چند که در همان
ساعت باشد بخلاف آنکه اگر شهادت دادند بدزدی
آن شخص شاهدان و بعد از ان گریخت تعاقب او کرده
خواهد شد در همان ساعت و قطع ید نموده خواهد شد کذا
فی المحیط * مسئله * هرگاه گفت مردی که انا سارق هذا الثوب پس
تنوین داد قاف را و نصب داد ثوب را یعنی گفت من دزدیده
ام این جامه را دست بریده نخواهد شد و اگر گفت
باضافه انا سارق هذا الثوب یعنی من سارق این جامه
هستم دست بریده خواهد شد کذا فی الظهیریة * مسئله * گفته
است محمد رحمه الله که بنده ایست مردی را که در هر دو دست او
ده درم است اقرار کرد که دزدیده است آن ده درم را
از ین مرد پس اگر بنده ماذون است یعنی مولی او را دستوری
داده است در تجارت یا مکاتب بود و اقرار کرد بدزدی
چیزیکه ضایع کرده است یا اقرار کرد بدزدی چیزیکه موجود
است صحیح است اقرار آن بنده در حق دست بریدن و مال

پس بریده خواهد شد دست بنده و واپس خواهد داد مال را بمالک
آن اگر موجود است و اگر بنده محجور علیه بود یعنی
ممنوع از تصرفات پس اگر اقرار کرد بدزدی چیزیکه
ضایع کرده است صحیح است اقرار او در حق دست بریدن
و اگر اقرار کرد بدزدی مالیکه موجود است بعینه در دست
او در این صورت اگر تصدیق کرد مولی آن بنده را دست
بریده خواهد شد و واپس دهانیده خواهد شد مال بمالک
و اگر تکذیب کرد بنده را مولای وی در مال و گفت مولی
که مال مال من است پس موافق قول ابی حنیفه رحمه الله
اقرار بنده صحیح است در حق بریدن دست و مال هر دو
پس بریده خواهد شد دست بنده و واپس داده خواهد
شد مال بصاحب مال کذا في الذخیره * مسئله * هرگاه
ثبوت دزدی بشهادت باشد شرط نموده میشود شهادت
دو مرد که عادل باشند و اکتفا نموده نخواهد شد صرف
بشهادت زنان نه در حق دست بریدن و نه در مال و اما
شهادت زنان با مردان پس آن مقبول است در حق مال
نزد ما و غیر مقبول است در حق قطع ید * مسئله * همچنین

شهادت بر شهادت قبول نبود ۰ مي شود بر مال و قبول نبود ۰ نمي شود در قطع يد * مسله * هرگاه شهادت دادند دو مرد عادل بدزدي پس قاضي قبول خواهد نمود شهادت را بر مال وقطع يد هردو وخواهد پرسيد هردو شاهدان را از حقيقت دزدي بعد از ان خواهد پرسيد شاهدان را از مال وجنس آن و از مقدار ان مال موجود وقتيكه در مجلس قضا نيا شد و اگر مال در مجلس قاضي حاضر باشد نخواهد پرسيد شاهدان را از جنس مال وقدر آن وليكن نظر خواهد كرد قاضي بسوي مال دزدي بر قسمي كه گفتيم ما در مسلهٔ اقرار وخواهد پرسيد شاهدان را كه چگونه دزديد وخواهد پرسيد از مكان دزدي واز وقت آن و نيز خواهد پرسيد از حال صاحب مال پس چون شاهدان بيان كردند تمام حالات را و شناخت قاضي شاهدان را عادل حكم خواهد كرد بقطع دست دزد و اگر شاهدان را عادل نشناخت پس حكم نخواهد كرد بدست بريدن ما دامي كه از حال شاهدان معرفت پيدا نكند بسبب پرسيدن از مزكي يعني آن كس كه عدالت شاهدان بيان ميكند وحبس خواهد كرد دزد را تا وقتيكه ظاهر

شود عدالت شاهدان پس اگر عادل بر آمدند شاهدان
بعد از آنکه حبس کرده شد دزد درین صورت اگر
صاحب مال حاضر باشد حکم خواهد کرد قاضی بدست بریدن
و اگر غایب باشد حکم نخواهد کرد بدست بریدن پس اگر
صاحب مال حاضر بود و حکم کرد قاضی بران دزد به بریدن
دست بعد از آن غایب شد صاحب مال پیش از دست بریدن
ذکر نکرده است محمد رحمه الله این مسئله را در کتاب خود
و اختلاف کرده اند مشایخ رحمهم الله درین مسئله گفته اند
بعضی واجب است که ابی حنیفه را درین مسئله دو قول
باشد بنا بر قول اول او قطع ید نباید کرد و بنا بر قول آخر
او قطع ید باید نمود و بعضی از علما گفته اند که غایب
شدن صاحب مال باز می دارد از دست بریدن بر قول
اول و ثانی ابی رحمه الله * مسئله * هرگاه که شهادت
دادند دو شاهد بر دزدی و غایب شدند هر دو
بعد از آنکه ظاهر شد عدالت آنها یا فوت شدند هر
دو شاهدان پیش از حکم قاضی یا بعد از حکم قاضی پیش از
اجرای حکم آن پس درین هر دو وجه قاضی حکم

نخواهد کرد و اجرا نخواهد نمود در قول اول ابي حنيفه رحمه
الله و در قول آخر او حکم خواهد کرد و اجراي حکم يعني قطع
دست خواهد نمود و اما اگر شاهدان فاسق شدند يا کور
شدند يا مرتد شدند يا عقل آنها رفت پس اگر ظاهر را ين همه
چيزها پيش از حکم قاضي باشد حکم نخواهد کرد قاضي
بدست بريدن و اگر حادث شد اين همه عارضها بعد از حکم
پيش از اجراي آن درين صورت اجراي حکم نکرده
خواهد شد * مسله * هرگاه شهادت دادند دو کس
بر دو مرد که دزدي کرده اند از فلان کس و بيان کردند دزدي
را و يکي از دو دزدان غايب بود که يافته نشد و قدرت باحضار
او هم نبود پس بر قول آخر ابي حنيفه رحمه الله که همان قول
ابي يوسف و محمد رحمهما الله است دست بريده خواهد
شد دزد حاضر پس اگر آمد دزد غايب و برد او را صاحب
مال نزد قاضي پس حکم خواهد کرد صاحب مال را باعاده
بينه هکذا في المحيط * مسله * اگر امر کرد امام بدست
بريدن دزد و عفو کرد صاحب مال دزد را درين صورت باطل
خواهد شد عفو او کذا في الايضاح * مسله * هرگاه شهادت

بدادند و کافر بر کافری و بر مسلمانی بزدی دست بریده نخواهد شد کافر چنانکه مسلمان * مسله * هرگاه شهادت دادند و شاهد برمردی که دزدیده است ماده گاوی را واختلاف کردند در رنگ آن پس گفت یکی از دو شاهد که رنگ آن سفید بود و گفت دیگری که سیاه بود قبول نموده خواهد شد شهادت آنها نزد ابی حنیفه رحمه الله بخلاف صاحبین و گفته است کرخی که این اختلاف در آن رنگهاست که با هم مشابه بوند مثل رنگ سرخ و زرد واما در آن رنگها که مشابهت با یکدیگر ندارند مانند رنگ سیاه و سفید پس قبول نموده نخواهد شد شهادت باجماع و صحیح آنست که در هر دو صورت اختلاف صاحبین و ابی حنیفه است * مسله * اگر شهادت داد یکی از شاهدان که دزدیده است نرگاو را و شهادت داد دیگری که دزدیده است ماده گاو را قبول نموده نخواهد شد شهادت آنها باتفاق * مسله * اگر شهادت دادند هر دو شاهد ان که آن مرد دزدیده است جامه را و گفت یکی که آن جامه هروی بود و گفت دیگری که آن جامه مروی بود مذکور است در نسخه های

ابی سلیمان که این مسله بر اختلاف است ومذکور است در نسخه های ابی حفص که قبول نموده نخواهد شد شهادت آنها باتفاق * مسله * هرگاه گفت دزدی که این متاع متیست که امانت سپرده بودم او را پس انکار کرد ازان یا گفت که خریده بودم این متاع را ازمدعی یا گفت که اقرار کرده مرا که این مال تست دفع نموده خواهد شد حد ازان دزد در همه صورتها کذا فی المحیط * مسله * هرگاه شهادت دادند دو شخص که دزدیده است این مال را این مرد و شهادت دادند دو شخص دیگر که دزدیده است این مال را این مرد دیگر و صاحب مال دعوی می کند دزد برابر اول پس درینصورت بریده نخواهد شد دست او کذا فی محیط السرخسی * مسله * هرگاه شهادت دادند شاهدان بر بنده ماذون در تجارت بدزدیده درم یا بیشتر ازان وبنده انکار می کند پس اگر مولای بنده حاضر بود بریده خواهد شد دست بنده نزد همه علما و ایا تاوان خواهد داد مال را یانه علما گفته اند که اگر هلاک کرده باشد مال را تاوان نخواهد داد و اگر موجود باشد واپس خواهد داد

بصاحب مال واگر مولاي بنده غايب بود بريده نخواهد
شد دست بنده نزد ابي حنيفه رحمه الله وتاوان خواهد داد
مال را واگر شاهدان گواهي دادند بدزدي کمتر
از ده درم حکم خواهد کرد قاضي بدادن مال وحکم
نخواهد کرد بدست بريدن برابراست که مولاي بنده حاضر
باشد يا غايب واگر شاهدان شهادت دادند براقرار بنده
ماذون بدزديدن ده درم پس قاضي حکم خواهد کرد
بمال وحکم نخواهد کرد بدست بريدن در قول ابي حنيفه
ومحمد رحمهما الله واگر شاهدان گواهي دادند
بر بندهٔ محجور عليه يعني ممنوع از تجارت بدزديدن
ده درم يا بيشتر پس اگر مولا غايب بود قاضي حکم نخواهد
کرد بر بنده بهيچ چيز نه بدست بريدن ونه بمال نزد ابي
حنيفه ومحمد رحمهما الله واگر شاهدان گواهي دادند براقرار
بندهٔ محجور بدزدي پس قاضي قبول نخواهد کرد اين
گواهان را هرگز برابراست که مولا حاضر باشد يا غايب
تا آنکه دست بنده بريده نخواهد شد ومولا مواخذه کرده
نخواهد شد بفروختن براي اداي مال دزدي وليکن

مواخذه کرده خواهد شد بآن مال بعد آزاد شدن کذا
في الذخيرة في فصل المتفرقات * مسله * دزد هرگاه
داخل شد در خانهٔ مردی و گرفت متاع را و بر آورد آنرا
پس می رسد صاحب خانه را کشتن آن دزد * مسله * مذکور
است در نوادر ابن سماعه که گفته است محمد رحمه الله که دزد
هرگاه نقب زند خانه را پس به بیند آن دزد را صاحب
خانه و بانگ زند بروی پس اگر برود بهتر و الا می رسد ویرا
که بکشد دزد را * مسله * مروی است در نوادر ابن رستم
از محمد رحمه الله هرگاه شخصی دید دزدی را که نقب
می زد خانهٔ ویرا پس کشت او را تاوان خواهد داد خون
بهای او را و گفته است ابوحنیفه رحمه الله می رسد صاحب
خانه را که بکشد دزد را و تاوان نخواهد داد خون بهای
دزد را * مسله * مروی است در مجرد و در نوادر ابن سماعه
از محمد رحمه الله در حق دزدی که هرگاه داخل شد
در سرای مردی پس آگاه شد صاحب خانه و دانست که
قادر نخواهد شد بر گرفتن آن از دست خود می رسد ویرا
که بکشد دزد را خواه داخل شده باشد بزور و غلبه یا بغیر آن

وارادۀ دارد که بدزد ومال ویرا پس اگر کشت آن دزد را صاحب
خانه نیست بروی هیچ از قصاص ودیت کذا فی محیط السرخسی
* مسئله * مذکوراست در فتاوای اهل سمرقند که
دزدی می کند دیوار مردیرا و هنوز سوراخ نشده بود
که صاحب خانه آگاه گشت وسنگی بر انداخت پس کشت
آن دزدرا لازم است دیت بر عاقلهٔ آن مرد و بران
مرد کفاره کذا فی الذخیرة * مسئله * مذکوراست در فتاوای
ابی اللیث که مردی بر آمد بر دیوار مردی و بران چادری
است پس ترسید صاحب دیوار که اگر بانگ زند ببرد دزد
چادررا بگیرد وبرود دوایا حلال است که تیر زند ویرا یا نه
گفته است محمد رحمه الله می رسد ویرا که تیر بزند هرگاه
چادر بقیمت ده درم باشد یا زیاده گفته است فقیه ابو اللیث
که اصحاب ما اندازه نکرده اند باین اندازه بلکه مطلق
گفته اند که می رسد صاحب دیوار راکه تیر بزند دزد را ومذکور
است در جنایات جامع صغیر که مردی داخل شد بر مردی
بشب پس دزدی کرد بعد از ان بیرون آورد مال دزدیده را
پس تعاقب وی نمود صاحب خانه وکشت اورا پس چیزی لازم

نیست برآن نبرند گفته اند علما که اراده کرده است محبه
باین حکم وقتیکه قادر نباشد براسترداد مال خود مگر
بکشتن وهرگاه حال چنین باشد مباح است قتل او وضمان نیست
بر قاتل * مسله * مذکور است در منتقی که هرگاه نزد مردی
نانی بود پس خواست مرد دیگر که بگیرد از وی جایز است
او را که جنگ کند بشمشیر وقتیکه خوف گرسنگی دارد بر
نفس خود و همچنین حکم است در آبی که از برای
خوردن اوست کذا فی المحیط * مسله * دزدی که مشهور
است بدزدی یافت او را شخصی که میرفت برای حاجت
خود در حالیکه آن دزد مشغول بدزدی نبود جایز نیست
که بکشد او را لیکن میرسد ویرا که بیارد او را پیش امام
تا آنکه طلب توبه کند امام از وی بحبس کذا فی الظهیریة
* مسله * دزد هرگاه بانگ زد بروی صاحب مال پس
گریخت حلال نیست صاحب مال را که تعاقب وی کند و بزند او را
مگر وقتیکه برده باشد مال او پس درین هنگام میرسد ویرا
که تعاقب وی کند و بزند او را بسلاح تا اینکه بیندازد مال
او را کذا فی المحیط * مسله * مستحب است از برای

مدعی که دعوی کند بلفظ اخذ یعنی گرفتن نه بلفظ سرقه
وهمچنین مستحب است از برای شاهدان که شهادت
دهند بلفظ اخذ نه بلفظ سرقه یا بگویند که این مال از برای
طالب است جهت دفع شد حد * مسله * شخصی دعوی
کرد که فلان از وی این قدر دزدیده است پس گفت دزد که
گرفته ام خصم مال را ضامن خواهد شد مال را و دست بریده
نخواهد شد اگرچه اقرار کرد بعد از آن به دزدی نیز کذا فی
السراجیة * مسله * گفته است ابو حنیفه رحمه الله در حق
شخصی که دعوی کرد بر دیگری دزدی را وانکار کرد مدعی
علیه قسم گرفته خواهد شد از وی واگر انکار کرد از قسم حکم
کرده خواهد شد بر وی بضمان مال نه قطع ید کذا فی الظهیریة
وهمچنین اگر برگشت دزد از اقرار خود بریده نخواهد
شد دست او وضامن خواهد شد مال را وهمچنین اگر
گواهی داد بر شخصی به دزدی بعد از مدتی دست بریده
نخواهد شد وضامن مال خواهد شد کذا فی العتابیة
* مسله * دو شخص شهادت دادند بر مردی پس دست
بریده شد بعد از آن گفتند که این نه دزدیده است بلکه دیگری

بریده نخواهد شد دست آن دیگر وضامن خواهند شد
آنچه دزدیده است را از برای اول واگر شهادت دادند دو
شاهد دیگر برجوع آن دو شاهد اول قبول نموده نخواهد
شد شهادت آنها ودست بریده خواهد شد دزد * مسله *
شهادت دادند شاهدان براقرار شخصی بدزدی واو
خود ساکت است یا انکار می کند دست بریده نخواهد شد
* مسله * چهار شخص شهادت دادند بدزدی شخصی پس
دو از آن برگشتند از شهادت وگواهی دادند بر دیگری
دست بریده نخواهند شد آنچه دزدیده مشهود علیه وحکم کرده
خواهد شد دزد اول بضمان مال کذا في التاتارخانية

* باب دوم * در بیان چیزی که دست بریده میشود
دران ودر بیان چیزی که دست بریده نمی شود

ودرین سه فصل است فصل اول در قطع ید * مسله *
قطع ید نیست در دزدیدن چیزی که در دار
الاسلام حقیر ومباح است مانند چوب وکاه ونی وماهی
وزرنیخ وگل سرخ وآهک وداخل می شود در ماهی ماهی
نمک سود وماهی تازه کذا في الهداية * مسله * دست بریده

میشود بدزدیدن ساج وقنا وابنوس وصندل ونگینها سي
ز مرد ویاقوت وزبرجد کذا في الکفایة و دست بریده
خواهد شد در جمیع جواهر کذا في العنایة واما طلا
ونقره ومروارید وفیروزه پس روایت کرده است هشام
از محمد رحمه الله در این مسئله هرگاه دزدید شخصی
ازین چهار چیز مذکور برصورتی که مباح یافته میشود
وآن این است که آمیخته باشد بسنگ وخاک واجب
نمي شود دست بریدن ودر ظاهر روایت واجب
می شود دست بریدن بر همه حال یعني مخلوط به خاک
باشد یا نه * مسئله * اگر ساخته شد دروازه یا کرسی
یا تخت از چوبي که در دزدیدن آن قطع ید نیست
واجب نبود قطع ید در دزدي آن ودر کاه وني وبردي
بفتح با گیاهی است که حصیرا زان با فتد چنانچه بریدن
دست واجب نمی شود پیش از عمل همچنین واجب نمی شود
بعد از عمل تا اینکه اگر ساخته شد از ني وبردي حصیری و
دزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا في المحیط * مسئله *
اگر غائب وزایل شود صنعت بر اصل حصیر چنانکه در حصیر

هاي بغدادي وجرجاني است گفته اند علما در اين نيز دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسئلة * دست بريده نمي شود در دزديدن درها مگر وقتيكه در حرز و حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود در بردا شتن آنها بريك كس چرا كه رغبت نبود نمي شود در دزديدن وزهاي گران واگر نصب كرده باشند در دروازها درين صورت دست بريده نخواهد شد * مسئلة * دست بريده نمي شود در چيزهائي كه زود فاسد وضايع مي شوند مانند شير وگوشت و ميوهاي تر كذا في الهداية اما در دزدي ميوه خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز و بادام دست بريده مي شود هرگاه كه در حرز و حفظ باشند وقطع دست نيست در دزديدن ميوه كه بر درخت باشد ودر دزديدن زراعتيكه درو ده نشده و چون بريده شدند ميوها بعد از رسيدگي و درو ده شده گندم وگذاشته شده در انبار خانه و بران در بسته شده درين صورت بريده خواهد شد دست در دزديدن آن كذا في السراج الوهاج * مسئلة * قطع يد نيست در دزديدن

میشود بدزدیدن ساج وقنا وابنوس وصندل و نگینهای زمرد و یاقوت و زبرجد کذا فی الکافی و دست بریده خواهد شد در جمیع جواهر کذا فی العنایة واما طلا و نقره و مروارید و فیروزه پس روایت کرده است هشام از محمد رحمه الله در این مسئله هرگاه دزدید شخصی از این چهار چیز مذکور بر صورتی که مباح یافته میشود و آن این است که آمیخته باشد بسنگ و خاک واجب نمی شود دست بریدن و در ظاهر روایت واجب می شود دست بریدن در همه حال یعنی مخلوط به خاک باشد یا نه * مسئله * اگر ساخته شد دروازه یا کرسی یا تخت از چوبی که دزدیدن آن قطع ید نیست واجب نبود قطع ید در دزدی آن و در کاه و نی و بردی بفتح با گیاهی است که حصیر از آن بافته چنانچه بریدن دست واجب نمی شود پیش از عمل همچنین واجب نمی شود بعد از عمل تا اینکه اگر ساخته شد از آن نی و بردی حصیری و دزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسئله * اگر غالب و زاید شود صنعت بر اصل حصیر چنانکه در حصیر

هاي بغدادي وجرجاني است گفته اند علمـا درين نيز دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسئله * دست بريده نمي شود دزد زديدن دوها مگر وقتيكه در حرز و حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود ببردا شتن آنهـا بريك كس چرا كه رغبت نموده نمي شود در دزديدن وزهاي گران واگر نصب كرده باشند دردروا زها درين صورت دست بريده نخوا هد شد * مسئله * دست بريده نمي شود در چيزهائي كه زود فاسد وضايع مي شوند مانند شير وگوشت و ميوه هاي تر كذا في الهداية امـا در دزديدن ميوهٔ خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز و بادام دست بريده مي شود هرگاه كه در حرز و حفظ بـاشند وقطع دست نيست در دزديدن ميوه كه بر درخت بـاشد ودر دزديدن زراعتيكه درو ده نشده و چون بريده شدند ميوها بعد از رسيدگي و درود ه شده گندم و گذاشته شده در انبارخانه و بران در بسته شد درين صورت بريده خواهد شد دست در دزديدن آن كذا في السراج الوهاج * مسئله * قطع يد نيست در دزديدن

میشود بدزدیدن ساج وقنا وابنوس وصندل ونگینهای
زمرد و یاقوت و زبرجد کذا فی الکافی و دست بریده
نخواهد شد در جمیع جواهر کذا فی العنایة و اما طلا
ونقره و مروارید و فیروزه پس روایت کرده است هشام
از محمد رحمه الله در این مسئله هرگاه دزدید شخصی
از این چهار چیز مذکور بر صورتی که مباح یافته میشود
وآن این است که آمیخته باشد بسنگ و خاک واجب
نمی شود دست بریدن و در ظاهر روایت واجب
می شود دست بریدن در همه حال یعنی مخلوط به خاک
باشد یا نه * مسئله * اگر ساخته شد دروازه یا کرسی
یا تخت از چوبی که در دزدیدن آن قطع ید نیست
واجب نبود قطع ید در دزدی آن و در کاه ونی و بردی
بفتح با گیاهی است که حصیر از آن بافته چنانچه بریدن
دست واجب نمی شود پیش از عمل همچنین واجب نمی شود
بعد از عمل تا اینکه اگر ساخته شد از آن نی و بردی حصیری و
دزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسئله *
اگر غالب و زاید شود صنعت بر اصل حصیر چنانکه در حصیر

هاي بغدادي وجرجاني است گفته اند علما در اين نيز
دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسله * دست
بريده نمي شود در دزديدن دوها مگر وقتيكه در حرز و
حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود ذبرداشتن آنها
بر يك كس چرا كه رغبت نبود نمي شود در دزديدن
وزهاي گران واگر نصب كرده باشند در دروازها درين صورت
دست بريده نخواهد شد * مسله * دست بريده نمي
شود در چيزهائي كه زود فاسد وضايع مي شوند مانند شير
وگوشت و ميوه هاي تر كذا في الهداية اما در دزدي
ميوهٔ خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز
و بادام دست بريده مي شود هرگاه كه در حرز و
حفظ باشند وقطع دست نيست در دزديدن ميوه كه بر
درخت باشد ودر دزديدن زراعتيكه درود نشده
و چون بريده شدند ميوها بعد از رسيدگي و درود ه شده
گندم وگذاشته شده در انبارخانه و بران در بسته شد درين
صورت بريده خواهد شد دست در دزديدن آن كذا
في السراج الوهاج * مسله * قطع يد نيست در دزديدن

میشود بدزدیدن ساج وقنا و آبنوس و صندل و نگینهای
زمرد و یاقوت و زبرجد کذا فی الکافی و دست بریده
خواهد شد در جمیع جواهر کذا فی العنایة و اما طلا
و نقره و مروارید و فیروزه پس روایت کرده است هشام
از محمد رحمه الله در این مسئله هرگاه دزدید شخصی
ازین چهار چیز مذکور بر صورتی که مباح یافته میشود
و آن این است که آمیخته باشد بسنگ و خاک واجب
نمی شود دست بریدن و در ظاهر روایت واجب
می شود دست بریدن بر همه حال یعنی مخلوط به خاک
باشد یا نه * مسئله * اگر ساخته شد دروازه یا کرسی
یا تخت از چوبی که در دزدیدن آن قطع ید نیست
واجب نبود قطع ید در دزدی آن و در کاوونی و بردی
بفتح با گیاهی است که حصیر از ان بافته چنانچه بریدن
دست واجب نمی شود پیش از عمل همچنین واجب نمی شود
بعد از عمل تا اینکه اگر ساخته شد از ان نی و بردی حصیری و
دزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسئله *
اگر غالب و زاید شود صنعت بر اصل حصیر چنانکه در حصیر

هاي بغدادي وجرجاني است گفته اند علماء دراين نيز
دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسئله * دست
بريده نمي شود در دزديدن درها مگر وقتيكه در حرز و
حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود در برد اشتن آنها
بر يك كس چرا كه رغبت نبود نمي شود در دزديدن
درهاي گران و اگر نصب كرده باشند در دروازه در اين صورت
دست بريده نخواهد شد * مسئله * دست بريده نمي
شود در چيزهائي كه زود فاسد و ضايع مي شوند مانند شير
و گوشت و ميوه هاي تر كذا في الهداية اما در دزدي
ميوهٔ خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز
و بادام دست بريده مي شود هرگاه كه در حرز و
حفظ باشند و قطع دست نيست در دزديدن ميوه كه بر
درخت باشد و در دزديدن زراعتيكه درو ده نشده
و چون بريده شدند ميوها بعد از رسيدگي و درود ه شد
گندم و گذاشته شد در انبار خانه و بران در بسته شد در اين
صورت بريده خواهد شد دست در دزديدن آن كذا
في السراج الوهاج * مسئله * قطع يد نيست دزد زديدن

میشود بدزدیدن ساج وقنا وابنوس وصندل ونگینهای
زمرد ویاقوت وزبرجد کذا فی الکفایة ودست بریده
خواهد شد در جمیع جواهر کذا فی العنایة واما طلا
ونقره ومروارید وفیروزه پس روایت کرده است هشام
از محمد رحمه الله در این مسئله هرگاه دزدید شخصی
از این چهار چیز مذکور بر صورتی که مباح یافته میشود
وآن این است که آمیخته باشد بسنگ وخاک واجب
نمی شود دست بریدن ودر ظاهر روایت واجب
می شود دست بریدن بر همه حال یعنی مخلوط به خاک
باشد یا نه * مسئله * اگر ساخته شد دروازه یا کرسی
یا تخت از چوبی که دزدید آن قطع ید نیست
واجب نبود قطع ید در دزدی آن ودر کاه ونی وبردی
بفتح با گیاهی است که حصیر از آن بافته چنانچه بریده
دست واجب نمی شود پیش از عمل همچنین واجب نمی شود
بعد از عمل تا اینکه اگر ساخته شد از آن نی وبردی حصیری و
دزدیده شد دست بریده نخواهد شد کذا فی المحیط * مسئله *
اگر غالب وزاید شود صنعت بر اصل حصیر چنانکه در حصیر

هاي بغدادي وجرجاني است گفته اند علما دراين نيز
دست بريده خواهد شد كذا في الكافي * مسله * دست
بريده نمي شود دزد زدين دوها مگر وقتيكه در حرز و
حفاظت باشند و سبك بوند كه گران نبود دبرداشتن آنها
بريك كس چرا كه رغبت نبود نمي شود دردزديدن
وزهاي گران واگر نصب كرده باشند دردروازها درين صورت
دست بريده نخواهد شد * مسله * دست بريده نمي
شود در چيزهائي كه زود فاسد وضايع مي شوند مانند شير
وگوشت و ميوه هاي تر كذا في الهداية اما در دزدي
ميوهٔ خشك كه در دست مردم باقي مي ماند مانند جوز
و بادام دست بريده مي شود هرگاه كه در حرز و
حفظ باشند وقطع دست نيست در دزديدن ميوه كه بر
درخت باشد ودر دزديدن زراعتيكه درو ده نشده
و چون بريده شده ميوها بعد از رسيدگي و درود ه شده
گندم وگذاشته شده درانبارخانه و بران در بسته شده درين
صورت بريده خواهد شد دست در دزديدن آن كذا
في السراج الوهاج * مسله * قطع يد نيست در دزديدن

گوشت خواه آن گوشت نمک زده وخشک باشد یا غیر آن
کذا فی فتح القدیر * مسئله * هرگاه دزد دید شخصی
از دیگری طعامی را وسال قحط بود واجب نمیشود
قطع دست بسبب دزدیدن آن برابر است که آن طعام طعامی
باشد که بزودی فاسد وضایع میشود یا چنان نبود وبرابر است
که محرز ومحفوظ باشد یا نه واگر سال فراخی وارزانی
بود درین صورت اگر طعام چنان باشد که زود فاسد میشود
پس حکم آن مثل حکم مسئله سابق است واگر طعامی بود
که زود فاسد نمی شد ونیز محرز بود قطع دست
نموده خواهد شد گفته اند مشایخ ما رحمهم الله که جواب
در میوه ها نیز برهمین تفصیل است هرگاه سال قحط
باشد واجب نمی شود قطع دست در دزدیدن میوه ها برابر است
که چنان میوه باشد که زود ضایع می شود یا نه و
برابر است که میوه بر درخت باشد یا محرز و
اگر سال فراخی وارزانی باشد درینصورت اگر میوه
باشد که زود تباه می شود واجب نخواهد شد قطع دست
بسبب دزدیدن آن برابر است که محرز باشد یا غیر محرز

و اگر هیچ میوه بود که زود تباه و فاسد نمی شود و حال آنکه
محرز بود پس در دزدیدن آن قطع دست لازم خواهد
آمد هکذا فی الذخیره * مسئله * دست بریده
خواهد شد در دزدیدن همه حبوب یعنی دانها
و روغنها و خوشبویی عود و مشک و همچنین هرگاه دزدیده
پنبه یا کتان یا پشم را دست بریده خواهد شد و همچنین اگر
دزدیده گندم یا جو یا آرد یا سویق یا روغن زرد یا خرما یا مویز
یا روغن زیتون را دست بریده خواهد شد و همچنین دست
بریده می شود بسبب دزدیدن متاعهای پوشیدنی یا فرش
کردنی و جمیع ظروفهای که ساخته می شوند از آهن یا از
روی یا از رصاص و یا از چوب و یا از چرم و نیز در دزدیدن
کاغذات و کاردهای و مقراضها و ترازوها و ریسمانها و قطع
دست نیست در دزدی سنگها کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * قطع ید نیست در دزدیدن سنگ رخام و نه در
دزدیدن دیگهای که از سنگها است و نه در دزدی نمک
کذا فی التبیین * مسئله * گفته است ابو حنیفه رحمه الله
که قطع دست نیست در دزدیدن شیشه‌ها برابر است که

مصنوع باشد یا غیر مصنوع واگر شخصی دزدید درخت خرمارا یا بیخ آن یا دزدید درختی را با بیخ آن از بستان وحال آنکه قیمت آن برابر ده درم بود قطع ید نیست دران کذا فی السراج الوهاج * مسله * در دزدیدن سرکه وشهد دست بریده خواهد شد باتفاق کذا فی شرح مجمع البحرین * مسله * دزدید مردی که باغی است از تاجر اهل عدل که درمیان ایشان بود دست بریده نخواهد شد کذا فی التاتارخانیة * مسله * بریده خواهد شد دست در دزدیدن شکر باتفاق کذا فی الهدایة * مسله * مرویست از محمد رحمه الله که دست بریده نخواهد شد در دزدیدن عاج مادامیکه چیزی ازان ساخته نشد وگفته اند اصحاب ما رحمهم الله واجب است که دست بریده نشود در دزدیدن عاج مصنوع وغیر مصنوع چراکه اختلاف کرده اند علما در مال بودن عاج وواجب است که این حکم در عاجی باشد که از استخوان شتر است ودست بریده نخواهد شد در دزدیدن عاج که غیر مصنوع باشد چرا که مباح یافته میشود

میشود و دست بریده خواهد شد در دزدیدن
عاج مصنوع چرا که صنعت غالب می شود بروی
پس می گردد مانند چوب که ساخته باشند از وی
چیزی کذا فی الایضاح * مسئله * در دزدیدن
آبگینه دست بریده نخواهد شد در ظاهر روایت کذا فی
فتح القدیر * مسئله * قطع ید نیست در دزدیدن شکار
خواه وحشی باشد یا غیر آن برابر است که شکار صحرا باشد
یا شکار دریا کذا فی التاتارخانیة فی فصل شرائط القطع * مسئله *
قطع ید نیست در دزدیدن حنا و نه در دزدیدن تره وریحان
تر * مسئله * قطع ید نیست در دزدیدن کاه و آب وخسته
خرما و همچنین قطع ید نیست در پوستهای جانوران
درنده که ذبح شده باشند مگر وقتیکه فرش یا مصلی ساخته
باشند * مسئله * قطع ید نیست در دزدیدن آوندهای
گلی و دیگهائی که در آن طعام باشد کذا فی العتابیة * مسئله *
قطع ید نیست در دزدی شراب و خوک از ذمی * مسئله * قطع
ید نیست در دزدیدن باز و چرغ و دیگر پرندگان و همچنین
در دزدی وحوش و سگ و یوز و ماکیان و بط و کبوتر کذا

في النهر تاشي * مسله * شرابها سه قسم اند يكي حلال است مثل نقاع يعني بوزه وانچه مانند آن باشد پس در دزديدن آن قطع يد است ودوم شراب نقيع يعني خيسانده خرما ومويز ومذهب صحيح آنست كه درين قطع يد است وسوم شراب انگوري است ودر دزديدن آن قطع يد نيست وقطع يد است در دوشاب * مسله * قطع يد نيست در دزديدن طنبوره ودائره ونساي وهر چيز كه از براي لهو وبازي باشد كذا في السراج الوهاج * مسله * در دزديدن طبل ويرا قطع يد نيست وابن وقتي است كه طبل از براي لهو وبازي باشد واما اگر طبل غازيان باشد پس اختلاف كرده اند مشايخ رحمهم الله در واجب شدن قطع يد بدزديدن آن وقتيكه قيمت آن ده درم باشد واختيار كرده است صدر الشهيد رحمه الله كه واجب نمي شود قطع يد كذا في المحيط وهمين اصح است ودر ولوالجيه است كه همين قول صدر الشهيد مختار است كذا في النهر الفائق * مسله * قطع يد نيست در دزديدن نان وثريد كه آن نان شكسته در شوربا باشد كذا في السراج الوهاج * مسله * مذكور است

در نوادر ابي يوسف رحمه الله كه قطع يد نيست كردن زدن
نرب وجلاب كذا في العيني شرح الكنز * مسله * اگر دزد يد
ذمي از دزد مي شراب را دست بريده نخواهد شد كذا في
الايضاح * مسله * قطع يد نيست در دزدي شطرنج اگرچه
از طلا باشد وهمچنين حكم در دزدي نرد است كذا في المحيط
* مسله * قطع يد نيست در دزديدن مصحف اگرچه در آن
زر بكار برده باشند كه قيمت آن برابر هزار درم بود
وهمچنين قطع يد نيست در دزديدن كتاب فقه وكتاب نحو
وكتاب لغت وكتاب شعر كذا في السراج الوهاج * مسله *
اگر دزد يد جلد كتاب را وورقهاي كتاب را پيش از نوشتن
دست بريده خواهد شد كذا في محيط السرخسي * مسله *
دست بريده خواهد شد در دزديدن دفترهاي حساب
كذا في المحيط ومراد ازين دفترها آن دفترها است كه از حساب
فارغ شده است چرا كه مقصود از آن كاغذ است واما
دفاتر كه از حساب آن فراغت نشده است قطع يد نيست
چرا كه مقصود از آن دانستن چيزي است كه در آن نوشته
است وآن دانستن مال نيست واما در دزديدن دفتر

سود اگر ان قطع ید است چرا که مقصود ازان کاغذ است
کذا في السراج الوهاج * مسله * قطع ید نیست در دزد ید ن تیر
که از براي تیر است واگر ساخته شد ازان تیر بعد از ان شخصي
دزدید دست بریده نخواهد شد کذا في الذخیرة * مسله *
قطع ید نیست در دزدیدن صلیب طلا ونقره یعني چلیپاي
ترسایان وهمچنین در دزدي بت که از طلا ونقره است واما در
دزدیدن درمهاي که بران صورتها باشد پس دست بریده
خواهد شد در دزدي آن چرا که براي پرستش نساخته اند
کذا في الجوهرة النیرة * مسله * دست بریده خواهد
شد در دزدیدن زعفران وورس یعني اسپرک وعنبر ووسمه
وکتم کذا في العتابیة * مسله * دست بریده نخواهد شد
از براي دزدي بنده بزرگ سال که از خود خبر مي تواند
داد اگرچه درخواب باشد یا مجنون یا اعجمي باشد چرا که
این دزدي نیست بلکه غصب است یا خداع کذا في النهر الفایق
* مسله * دست بریده خواهد شد در دزدیدن بنده
کوچک که امتیاز ندارد واز خود تعبیر کردن نمیتواند
باتفاق علما کذا في فتح القدیر * مسله * گفته است

محمد رحمه الله و منتقي هر كسا شخصي دزديده بندهٔ كوچك را كه قيمت آن پنج درم است و در گوش آن مرواريد است كه قيمت آن نيز پنج درم است خواهم بريده دست وي را كذا في المحيط * مسله * شخصي او را ده درم بر ذمهٔ قرض دار او بوده پس دزديد از خانهٔ قرضدار خود آن ده درم در ينصورت اگر دين او غير موقّت بود دست بريده نخواهد شد و اگر دين او موجّل بود پس قياس آنست كه دست بريده شود و در استحسان دست بريده نخواهد شد و فرق نيست ميان چيزيكه دزديده است بقدر مال او باشد يا از زياده يا كمتر و اگر دزديد از قرضدار خود متاعي را كه در قيمت برابر ده درم بود بريده خواهد شد و اگر دزد گفت گرفته بودم آن مال را گرو عوض حق خود يا براي اداي حق خود و تصريح كرد بآن دفع نموده خواهد شد از وي حد باتفاق و اگر گرفت قسمي از درمها كه بهتر بود از حق او يا ناقص بود از ان دست بريده نخواهد شد كذا في السراج الوهاج و اگر دزديد نقد را از خلاف جنس حق خود بريده نخواهد شد دست او در قول صحيح هكذا

فی التبیین و اگر دزد فرزند زاید و نبیره و پسر عم و خاله و برادر و خواهر
چیزی بود و نحو آن سرقت بدزدید و تا ربع دینار و برده ماده ملک آن چند دینار
بود نه پس دزد را به صورت دست بریده خواهد شد و در
صورتیکه متاع یا زهور را هلاک کرد و واجب شد بر وی
قیمت آن و آن قیمت ملک چیزی بود که بر ذمه صاحب مال
از قرض بود نیز دست بریده خواهد شد کذا
فی السراج الوهاج * مسئله * اگر کسی دیگری مکاتب
بیاید و این قرضدار او را که از حق دست بریده خواهد شد
مگر در صورتیکه وکیل کرده باشد مولی آن مکاتب و آن
بنده را برای گرفتن آن قرض واجب نخواهد شد قطع ید
* مسئله * اگر شخصی دزدید از قرضدار پدر خود یا از
قرضدار پسر بزرگ خود پس از قرضدار مکاتب خود دست
بریده خواهد شد و اگر دزدید از قرضدار پسر کوچک خود
دست بریده نخواهد شد کذا فی غایة البیان * مسئله *
اگر شخصی دزدید از قرضدار بنده خود که ماذون در
تجارت است و بر آن بنده قرض است دست بریده خواهد
شد و اگر بر بنده قرض نبود پس ملک دزد آن بنده او را است

درین صورت دست بریده نخواهد شد اگر از جنس حقیر او
بود کذا فی الایضاح * مسله * هرگاه واقع شد دزدی برد و
چیز که یکی از آن آن است که واجب می شود قطع ید در آن
ودیگری آن است که واجب نمی شود در آن واصل آنست
چیزیکه مقصود بدزدی است هرگاه از آن جنس باشد که
واجب می شود بدزدیدن آن قطع ید و آن جنس بقدر نصاب
باشد درینصورت دست بریده خواهد شد باتفاق و اگر
چیزیکه مقصود بدزدی است از آن جنس است که قطع
ید نمیشود در آن دست بریده نخواهد شد اگرچه بهای
غیر آن از آن جنس باشد که قطع ید واجب می شود در آن
بنصاب برسد و این قول ابی حنیفه و محمد است رحمهما
الله کذا فی المحیط * مسله * اگر دزدید ظرف نقره
را که قیمت آن صد درم بود و در آن نبیذ یا طعامی بود که
زود فاسد می شود و دیر نمی ماند یا شیر بود درین صورت
دست بریده نخواهد شد و نظر نموده خواهد شد مگر
بچیزی که در آن ظرف است * مسله * قطع ید نیست
بر دزد کودک آزاد هرچند زیور داشته باشد و این قول

ابي حنيفه و محمد است رحمهما الله و گفته است ابو يوسف رحمه الله كه دست بريده خواهد شد هر گاه كه زيور داشته باشد و آن زيور بقدر نصاب باشد و اين اختلاف در كودكي است كه رفتن و گفتن نمي تواند و باختيار خود نبا شد و اما اگر سخن مي گويد و راه مي رود پس قطع يد نيست بر دزد آن باتفاق هر چند آن كودك زيور بسيا رپوشيده باشد كذا في السراج الوهاج * مسله * گفته است محمد رحمه الله در منتقى هر گاه شخصي دزديد سگي را كه در گردن آن طوقي بود بقيمت صد درم درينصورت دست نخواهم بريد * مسله * اگر دزديد خري را كه قيمت آن ده درم بود و بر آن پالاني بود كه قيمت آن يكدرم دست بريده خواهد شد * مسله * اگر دزديد كوزه را كه در آن شهد بود و قيمت آن كوزه نه درم و قيمت شهد يك درم بود دست بريده خواهد شد و در اصل مذكور است كه هر گاه شخصي دزديد خم شراب را كه از سنگ است و قيمت آن ظرف ده درم پس درين صورت قطع يد نيست * مسله * گفته است شمس الائمه سرخسي

رحمه الله در شرح خود هرگاه شخصي شراب خورد در جاي محفوظ بعد از آن بيرون آورد آن ظرف را و ظرف از آن جنس است که بريده مي شود دست درد زدي آن بريده خواهد شد کذا في الذخيرة * مسله * شخصي دزديد قمقمه يعني کاسهٔ چوبين را ودران آب بود وقيمت آن ده درم است دست بريده نخواهد شد واگر نوشيد آب را که دران ظرف بود در خانه بعد از آن خالي برآورد از خانه دست بريده خواهد شد کذا في العتابية * مسله * مذکور است در قدوري که هرگاه شخصي دزديد منديل را ودران کيسهٔ درمها بود پس لازم مي آيد بروي قطع يد ومراد از منديل چيزي است که دران درهم مي بندند از روي عادت کذا في المحيط * مسله * اگر دزديد جامهٔ را که قيمت ده درم نمي دارد ويا قت درجيب او ده درم مسکوک وعلم بآن نداشت دست نخواهم بريد او را واگر علم داشت بآن درمها پس لازم است بروي قطع يد * مسله * اگر دزديد انيا ني را که دران مال بود يا دزديد کيسهٔ را که دران مال بود يا دزديد

جوالی را که در ان مال بود دست برید نخواهد شد کذا
فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی * مسئله * اگر دزدید
خیمه و خرگاه بزرگ را پس اگر ایستاده بود دست بریده
نخواهد شد واگر پیچیده بود دست بریده خواهد شد
کذا فی السراج الوهاج * مسئله * قطع ید نیست برخاین
وخاینه یعنی مرد خیانت کنند وزن خیانت کننده وبرمرد
غارت کننده و رباینده و نیز قطع ید نیست بر کفن دزد
نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله کذا فی الهدایة
* مسئله * اگر دزدید از قبر درمها یا دینارها را یا چیزیکه
غیر کفن بود دست بریده نخواهد شد کذا فی السراج
الوهاج اختلاف کرده اند مشایخ ما رحمهم الله جائیکه
قبر در خانه مقفل باشد قول اصح آنست که دست بریده
نخواهد شد برابر است که بدزدد کفن را یا بدزدد مال
دیگر را از ان خانه وهمچنین اگر دزدید کفن را از
تابوتی که در قافله بود دست بریده نخواهد شد بر قول اصح
کذا فی الکافی * مسئله * اگر دزدید شخصی چیزیرا از شخصی
که خریده است از دست فروشنده بمدت خیار خود قطع ید

نیست بر آن * مسئله * اگر وصیت کرد شخصی را بچیزی پس
دزدیده وصی پیش از مردن وصیت کننده دست بریده نخواهد شد
و اگر دزدیده آن را بعد از مردن وصیت کننده پیش از گرفتن
آن چیز دست بریده نخواهد شد کذا فی السراج الوهاج
* مسئله * قطع ید نیست بر شخصی که دزدی کرد از مال
غنایم یعنی مالی که از دار الحرب بغنیمت آمده است یا
دزدیده از بیت المال مسلمانان خواه آن شخص آزاد باشد
خواه بنده کذا فی النهایة * مسئله * دست بریده
نخواهد شد دزد بدزدیدن مالی که وی را در آن حصه
شرکت است کذا فی التبیین * مسئله * هرگاه که بریده
شد دست دزد و باز داده شد متاع بصاحب آن بعد از آن
هرگاه آن متاع را مرتبه دیگر دست بریده نخواهد شد نزد
ما از روی استحسان کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
و همچنین است اگر دزدیده آن متاع را از آن دزد دزد
دیگر نمی رسد آن دزد را و نه صاحب مال را که دست دزد دوم
ببرد کذا فی محیط السرخسی واصل درین مسئله آنست که هرگاه
تبدیل نیابد عین مال و بحال خود باشد بریده نخواهد

شده مرتبهٔ دوم نزد ما و اگر تبدیل یابد عین مال
دست بریده خواهد شد چنانچه اگر پنبه بود رشته شده
و یا رشته بود جامه شد پس درین صورت بریده خواهد
شد باجماع فقها کذا فی شرح الطحاوی * مسله * اگر دزدید
شخصی صد درم را و دست بریده شد و باز داده شد مال
بصاحب آن مال بعد ازان دزدید مرتبهٔ دوم دستش بریده
نخواهد شد و اگر دزدید آن صد درم اول را با صد درم دیگر
بریده خواهد شد بهای آن دو دو برابر است که آن دو صد درم
مخلوط بودند یا ممتاز کذا فی الظهیریة * مسله * اگر
دزدید طلا یا نقره را پس دست بریده شد بدزدیدن آن و باز
داده شد عین مال بصاحب آن پس ساخت صاحب مال ازان
ذهب و فضّه ظروف را یا ظروف بود پس سکه زد و ازانها
درمها ساخت بعد ازان دزد باز دزدید آن درمها را دست
بریده نخواهد شد نزد ابی حنیفه رحمه الله و گفته اند
صاحبین که دست بریده خواهد شد کذا فی شرح الطحاوی
* مسله * مذکور است در کفایهٔ بیهقی که شخصی
جامه را دزدید پس دوخت آن جامه را و واپس داد

بصاحب آن جامه و نا قص شد آن جامه نزد صاحب آن پس
ها زد زدید همان جامه را دست بریده نخواهد شد کذا
في النهر الفائق * مسئله * اگر دزد بدزدید ماده گاوی را
و دست وی بریده شد دزد را ان بعد از ان باز داد آن گاو را
بصاحب آن پس بچه آورد آن گاو نزد مالک خود بعد از ان
دزد بدزدید همان دزد آن بچه گاو را دست بریده خواهد شد
* مسئله * اگر دست بریده شد بدزدی متاعی و باز
داده شد متاع بصاحب آن و فروخت آن متاع را
صاحب آن بشخصی دیگر بعد از ان خرید آن متاع را از وی پس
دزدید آن متاع را مرتبه دوم ذکر نکرده است محمد
رحمه الله این مسئله را در کتب خود را اختلاف کرده اند مشایخ
رحمهم الله درین مسئله پس عراقیان از مشایخ ما میگویند
که دست بریده نخواهد شد و مشایخ ماوراء النهر میگویند
که دست بریده خواهد شد کذا في الظهيريه و همچنین
اختلاف کرده اند در صورتیکه فروخت آن متاع را
صاحب آن بدزد بعد از ان خرید ان متاع را از دزد کذا
في النهر الفائق * مسئله * شخصی جدا کرد زکوة مال

خود را تا آنکه بدهد بفقیران پس بدزدید آن زکوة را مردی ترا نگر یا مردی فقیر دست برید نخواهد شد بسببی بقای آن مال در ملک وی و همین مختار است کذا فی الغیاثیة * مسله * دست برید نخواهد شد دزد مال حربی مستامن نزد ما از روی استحسان * مسله * مردی از اهل عدل غارت زد بر لشکر اهل بغی وقت شب پس دزدید مال شخصی را از اهل بغی پس آوردند آن دزد را بسوی امام اهل عدل گفته است محمد رحمه الله که نخواهم برید دست ویرا چرا که میرسد اهل عدل را که بگیرند مال اهل بغی را بهر وجهی که قادر باشند در گرفتن مال آنها ونگاه دارند تا آنکه توبه کنند اهل بغی یا بمیرند در آن بغی پس رد کرده شود آن مال بر ورثه آنها پس راه یافت شبهه در گرفتن او باین طریق وهمچنین اگر رفت مردی از اهل بغی در لشکر اهل عدل نیز دست برید نخواهد شد چرا که اهل بغی حلال میشمارند مالهای اهل عدل را واگرچه تاویل ایشان فاسد است لیکن هرگاه که جمع شود با آن باغی لشکر پس تاویل فاسد ایشان بمنزله تاویل

صحیح خواهد بود واگر مردی از اهل عدل دزدید
مالی را از شخصی دیگر و دزد مذکور آنست که گواهی
می دهد بر ان دیگر بکفر و حلال می داند مال او را و
خون او را خواهم برید دست آن دزد را چرا که تاویل
در اینجا خالی از منعه یعنی لشکر است دریصورت اعتبار نیست
تاویل را بدون لشکر و بهمین سبب ساقط نخواهد شد ضمان آن
تاویل همچنین ساقط نخواهد شد قطع ید نیز و این حکم
برای آن است که آن دزد زیر فرمان اهل عدل است پس قادر
می شود امام اهل عدل بروی از استیفای قطع ید بخلاف
کسیکه در لشکر اهل بغی است زیرا که دست امام عدل نمی
رسد بروی کذا فی المبسوط فصل در بیان حرز و ذکر فتی
از ان حرز بر دو قسم است یکی حرز معنوی است که داخل
است درروی مثل خانها و سراها و نامیده می شود این حرز حرز
بالمکان و همچنین داخل است درروی خرکه های بزرگ
و دوکانها و خیمه ها و این همه اشیا حرزمی بوند اگرچه
در این ها نگهبان نباشد برابر است که بد زد دازینها
درحالیکه درهای اینها وا باشند یا دروازه آنها نبود

چه اگر بنا مقصود ازوي حرزاست مگر اینکه قطع ید واجب

نمي شود مگر به برآوردن مال ازانها بخلاف مالي که در

حرز حافظ باشد پس واجب مي شود درو قطع ید به مجرد

گرفتن و دوم حرز بالحافظ است مثل شخصي که نشسته است

در راه یا در صحرا یا در مسجد و نزد او متاع اوست پس آن

متاع محفوظ است بحفظ آن واینحکم وقتي است که حافظ نزد یک

باشد از متاع و اما اگر دور باشد پس آن حافظ نیست وحد

نزد یکي آن است که با بین مسافت باشد که مي بیند آن

متاع را ونگاه مي دارد آن را وفرق نیست میان اینکه

حافظ متاع بیدار باشد یا در خواب و متاع زیرا و باشد

یا نزد یک او وهمین است صحیح کذا في السراج الوهاج * مسله *

اگر شخصي جمع کرد متاع خود را در صحرا و خواب نکرد

بر متاع خود مگر خفت نزد یک آن متاع پس شخصي دزدید ازان

متاع دست بریده خواهد شد هرگاه خفت صاحب متاع درجائي

که مي بیند آن متاع را ونگاه میدارد آنرا کذا في محیط السرخسي

* مسله * گفته اند مشایخ ما هر چیز معتبر است بحرز مثل

خود چنانچه هرگاه دزدید چارپایه را از اصطبل یا گوسفند را

از حظیره و آن جایی است که برای گوسفند از شاخ درخت و چوب سازند پس دست بریده خواهد شد وهرگاه دزدید در اهم یا زیور را از این مواضع دست بریده نخواهد شد * مسله * مذکور است در کتاب کرخی هر چیز که حرز یک نوع است پس همان حرز برای همه نوع است تا اینکه گردانیده اند علما کلبه تره فروش و زنبیل خرما را حرز برای درمها و دینارها ومرواریدها و گفته است کرخی رحمه الله که همین صحیح است کذا فی السراج الوهاج گفته است شمس الائمه سرخسی که همین است مذهب نزد ما کذا فی الظهیریة * مسله * در چیزیکه محفوظ بمکان است اعتبار کرده نمیشود بمحافظت حافظ همین است صحیح کذا فی الهدایة * مسله * هرگاه شخصی دزدید چیزیرا از حمام بشب دست بریده خواهد شد نه در دزدیدن بروز و اما آنچه عادت گرفته اند بعض مردم بدر آمدن حمام در پاره از شب پس حکم آن مثل روز است کذا فی الاختیار شرح المختار * مسله * منقول است از ابی حنیفه رحمه الله

اگر دزدید شخصی جامه از زیر شخصی در حمام دست بریده خواهد شد چنانچه اگر دزدید متاعی را از مسجد و مالک آن نزد آن متاع است و نزد صاحبین دست بریده نخواهد شد و همین ظاهر مذهب است و بران است فتوی کذا في الکافي * مسله * چیزیکه محفوظ در بناها بود پس دستوری داد صاحب خانه شخصی را بدر آمدن پس دزدید آن کس چیزی را دست بریده نخواهد شد و نخواهد شد حرز در حق او اگرچه در انجا حافظ باشد و یا صاحب منزل بران متاع خفته باشد * مسله * چیزیکه ازین قسم بناها باشد که داخل میشوند مردم بی دستوری هرگاهیکه خواهند و باز داشته نمیشوند پس آن خانه و فضای صحرا برابر است و محفوظ خواهد شد بحافظ و این مثل مساجد و راهها است کذا في الایضاح * مسله * اگر شگافت بسته یاررا و دزدید ازوی یا در آورد دست خود را در صندوق و آستین و گرفت مال را ازوی دست بریده خواهد شد کذا في التبیین * مسله * اگر دزدید شتری را مع بار آن ازراه دست بریده نخواهد شد برابر است که

صاحب آن شتر بران سوار باشد یا نه چراکه این مال آشکارا است غیر محفوظ وهمچنین اگر دزد دید جوالها را بعینه دست برید نخواهد شد واگر دزد دید جوالها را پس برآورد چیزیرا که در ان بود درین صورت اگر صاحب آن درانجا باشد دست بریده خواهد شد والا نه واگر جوالها بر زمین نهاده بودند پس شخصی دزدید جوالها را یا متاع آن پس اگر باشد درانجا صاحب متاع یا ینظورکه حافظ آن است دست بریده خواهد شد برابر است که در خواب باشد یا بیدار کذا في السراج الوهاج * مسله * هرگاه دزدید شخصی شتری را از قطار دست بریده نخواهد شد و برابر است که باشد با وي راننده او که می راند ویرا یا کشنده او که می کشد اورا یا نه پس نگردانیده خواهد شد آن قطار محفوظ براننده یا کشنده اگرچه آن هردو نگاه بان آن باشند چراکه مال محفوظ نمیشود به نگاه بان مگر وقتیکه قصد اونگاهبانی باشد واما هرگاهیکه قصد او چیز دیگر بود ونگاهبانی بطریق تبعیت باشد پس محفوظ نخواهد شد تا اینکه اگر

باشد با قطاع شخصی که در پی آن است برای حفظ دست بریده خواهد شد كذا في الذخيرة * مسئله * اگر گرفته شد دزد در خانهٔ قبل اینکه بیرون آرد متاع را برابر است که بار کرده باشد متاع را یا نه درینصورت قطع ید نیست بروی * مسئله * اگر انداخت دزدی متاع را بسوی رفیق خود که بیرون خانه است پس گرفت متاع را آن رفیق درینصورت قطع ید نیست بر یکی از آنها واگر داد شریک خود را از پس دیوار و خود با متاع بیرون نیامد گفته است ابی حنیفه رحمه الله که قطع ید نیست درینصورت بر یکی از آن هردو و گفته اند ابی یوسف ومحمد رحمهما الله که دست بریده خواهد شد کسیکه اندرون خانه است و دست بریده نخواهد شد کسیکه بیرون است هرگاهیکه داخل نکرده باشد دست خود را باندرون خانه واگر داخل کرده باشد دست خود را در خانه وگرفته باشد از مردیکه در خانه است پس درینصورت قطع ید نیست بریکی از آن هردو در قول ابی حنیفه رحمه الله و گفته است ابو یوسف رحمه الله که خواهم برید دست هردو را كذا في

فتاوي الكرخي * مسئله * اگر بگذاشت متاع را شخصي
كه داخل خانه است نزد يك نقب بعد ازان بيرون آمد
وگرفت آن متاع را ذكرنكرده است محمد رحمه الله اين مسئله
را وصحيح آن است كه درين صورت دست بريده نخواهد شد
* مسئله * اگر در خانه نهري جاري بود پس انداخت
متاع را درنهر بعد ازان بيرون آمد وگرفت متاع را پس اگر آن
متاع بقوت آب بيرون آمده است دست بريده نخواهد شد
واگر بيرون آمده بسبب حركت دادن وي آب را دست بريده
خواهد شد ذكركرده است اين را امام تمرتاشي وليكن مذكور
است درمبسوط درصورت بيرون آوردن آب متاع را بقوت جريان
خود كه اصح آن است كه لازم خواهد شد قطع يد كذا في النهاية
* مسئله * اگر انداخت متاع را در راه بعد ازان بيرون
آمد وگرفت آن متاع را پس اين مسئله بر دو وجه
است يكي آنكه انداخت متاع را در راه باين طور كه مي بيند
بعد ازان بيرون آمد وگرفت آن را دست بريده خواهد شد
وديگر آنكه بيرون انداخت آن را باين طور كه نمي بيند
پس قطع يد نيست بروي اگرچه بيرون آمد وگرفت آن متاع

را * مسله * اگر شخصی بار کرد متاع را بر خر و راند آنرا پس بر آورد آن را دست برید نخواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسله * شخصي که دزدید متاع را بیرون نیاورد از خانه دست بریده نخواهد شد واین وقتي است که خانه کوچک باشد که بي نیاز نمیشوند صاحب خانها از انتفاع صحن آن و اگر بزرگ باشد ودران کوشکها ومنازل است و در هر کوشک ساکنان اند جدا جدا وبي نیاز مي شوند اهل منازل از انتفاع صحن خانه وفایده نمي گیرند ازان صحن مگر فایده کوچه یعني آمد و رفت پس دزدید شخصی از کوشکي و بر آورد متاع را بصحن خانه دست برید نخواهد شد واگر دزدید بعض اهل کوشکها از کوشک دیگر چیزي را دست برید نخواهد شد کذا في الکافي * مسله * اگر نقب زد خانه را بعد ازان بر آمد و نگرفت چیزي را بعد ازان آمد شب دیگر و در آمد بخانه و گرفت چیزي را و بین صورت اشکر دریافته بود صاحب خانه نقب را و بند نکرد آن را یا بود نقب آشکارا که مي دیدند آن را رهروان و باقي ماند نقب همچنین بخال

خود پس قطع ید نیست و اگر چنین نیست دست برید ه
خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسله * دزدي
در آمد بخانهٔ مع خر خود پس جمع کرد جامها را و بار
کرد بر خر بعد ازان بر آمد از خانه و رفت بخانه خود
پس ازان بر آمد خر و آمد بخانه او دست برید ه
نخواهد شد و همچنین قطع ید نیست اگر آویخت چیزیرا
بر طایر و گذاشت آنرا دران منزل و برید آن طایر
بخانه آن دزد بعد از گذاشتن و گرفت از وي کذا في
فتاوي السراجية * مسله * اگر دزدید مالي را از خانهٔ
و در آمد دران خانه شخصي دیگر و بار برداشته داد آن دزد
را و حال انکه مال همراه آن دزد است دست برید ه خواهد
شد تنها کسیکه با و بروست * مسله * اگر بیرون
آورد شخصي نصاب یعني ده درم را از خانه بدو
مرتبه یا زیاده از دو مرتبه درینصورت اگر مطلع شد
مالک ما بین آن هردو دزدي و بند کرد نقب را یا
دروازه را پس بر آوردن مرتبه دوم دزدي دیگر است
و واجب نمیشود قطع ید وقتیکه مال در هر مرتبه کمتر از

نصاب باشد و اگر مطلع نشد مالک درمیان هردو مرتبه
دست بریده خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسله *
اگر دزدید از بام چیزیرا که قیمت آن ده درم
میشود دست بریده خواهد شد * مسله * مردي نقب زد
دیواري را بي دستوري مالک آن بعد از ان غائب شد
پس درآمد دزدي در خانه و دزدید چیزیرا قول
مختار آن است که ضمان نخواهد داد نقب زننده
چیزي را که دزدیده است دزد کذا في الخلاصة
* مسله * اگر شخصي دزدید جامهٔ را که گسترده بود در
کوچهٔ دست بریده نخواهد شد و همچنین دست بریده
نخواهد شد اگر دزدید جامهٔ را که گسترده بود بر
دیوار و سایهٔ ني که بجانب کوچه بود و اگر گسترده
بود بر دیواري بجانب خانه و یا بر سایه باني بجانب
بام دست بریده خواهد شد کذا في الظهیریة * مسله *
شخصي نقب زد خانهٔ را و داخل کرد دست خود را
دران خانه و گرفت چیزیرا دست بریده نخواهد شد
وابن نزد ابي حنیفه و محمد است رحمهما الله و بعضي از

اصحاب ما گفته اند درین مسئله که اینصورت محمول است
بر خانهٔ بزرگ که دخول در وي ممکن است از راه نقب
اما هرگاه که خانه کوچک باشد و ممکن نیست در وي
دخول از راه نقب پس داخل کرد دست خود را در آن
خانه وگرفت مال را دست بریده خواهد شد باتفاق ثلثها
* مسئله * اگر شخصي انداخت دست خود را در صندوق
صراف یا در آستین غیر خود وگرفت مال را دست بریده
خواهد شد کذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر برید
شخصي کیسهٔ را که بیرون از آستین بود و گرفت
دراهم را دست بریده نخواهد شد واگر انداخت دست
خود را در آستین و برید کیسه را درینصورت دست بریده
خواهد شد واگر وا کرد بند کیسه را دست بریده خواهد
شد در صورت اول یعني وقتیکه کیسه بیرون آستین باشد
و در وجه دوم یعني وقتیکه کیسه در آستین باشد دست
بریده نخواهد شد کذا في الکافي * مسئله * جماعتي
فرود آمد در کاروان سراي یا خانهٔ پس دزدید
بعضي ایشان از بعضي دیگر متاع را و حال آنکه صاحب

متاع حافظ آن است یا آن متاع زیر سرا و ست در ینصورت
دست بریده نخواهد شد کذا فی السراجیة * مسله * مروی
است در منتقای حسن از ابی حنیفه رحمه الله در حکم
فشاش و آن شخصی است که آماده میدارد برای
بستن دروازه چیزیرا که می کشاید بآن دروازه را
هرگاه که کشاد دروازه را برو نیست در خانه و سرای
کسی و گرفت متاع را درینصورت دست بریده نخواهد
شد و اگر در سرای کسی از مالک آن بود و گرفت متاع را
و حال آنکه مالک نیامده اند دست بریده خواهد شد
و همچنین هرگاه که کشاد بآلهٔ مذکور دروازهٔ را
در بازار دست بریده نخواهد شد * مسله * قفاف
دست بریده نخواهد شد و آن شخصی است که داده
میشود درا هم تا سره نماید آنرا پس بگیرد از ان در
اهم و مالک آن نیامده اند * مسله * مذکور است در
حاوی هرگاه هیکه دروازهٔ خانه بر هم زده بود و بسته
نبود پس در آمد در سرای دزدی پوشیده و گرفت
متاع را پوشیده دست بریده خواهد شد واگر دروازهٔ

سراي وا بود ودر آمد دزدي بروزانه ودزد يد دست بريده نخواهد شد * مسله * اگر در آمد دزدي بشب از در سراي وبود دروازه كشاده وخفته آن برهم زده بعد نها زخفتن ودزديد پوشيده يا بزور وغلبه و باخود سلاح داشت يا نه وصاحب سراي ميداند يا نه دست بريده خواهد شد * مسله * اگر در آمد دزدي در سراي مردي بهان طعام عشا ونها زخفتن ومردم آمد ورفت ميدارند پس آن وقت بمنزلهٔ روزاست * مسله * هرگاه صاحب سرا ميداند آمدن دزدرا ودزد نميداند كه درسراي صاحب سراي است يا ميداند دزد وصاحب سرا نميداند دست بريده خواهد شد واگر هردو ميدانند يكديگررا دست بريده نخواهد شد واگر نميدانند دست بريده خواهد شد * مسله * اگر دزدي غلبه نبود برمردي بشب تا اينكه دزديد متاع ويرا دست بريده خواهد شد واگر غلبه نبود بروي روزانه ونقب زد سراي ويرا وگرفت متاع ويرا ازروي غلبه دست بريده نخواهد شد ليكن ازروي استحسان در مسله اول قائل شده ايم

بوجوب قطع ید کذا في المحیط * مسئله * اگر بر آورده
دزدي گوسفندي را از حرز پس دنبال او گرفت گوسفندي
دیگر و نبود قیمت گوسفند او لا بقدر نصاب پس قطع ید نیست
بر دزد کذا في السراج الوهاج * مسئله * هرگاه
دزد ید گوسفندی را یا ماده گاوی را یا اسپی را از چراگاه
درینصورت تنها دست بریده نخواهد شد همچنین گفته است
محمد رحمه الله و فتوا است شیخ الاسلام دست بریده خواهد
شد اگر با آنها چوپانی باشد که نگاهبانی آنها میکند
و مذکور است در بقالی که قطع ید نیست در مواشی که
در چراگاه باشند اگرچه با آنها چوپاني بود چراکه
چوپان مقرر کرده میشود براي چرانیدن نه براي نگاهباني
پس نخواهد شد محفوظ بسبب چوپان و اگر باشد همراه
آنها سواي چوپان شخصي که نگاهباني میکند واجب
خواهد شد قطع ید و بر همین است فتوي و اگر بودند گوسفندان
که بشب جاي میگرفتند در خانه که بنا کرده شد براي
آنها و بر آن خانه دروازه است بسته پس شکست آنرا و
در آمد و دزدید گوسفندي را درینصورت دست بریده خواهد

شد و مذکور است در بقالیی که کفته اند بعضی از فقها اعتبار کرده نمیشود در بستن هر کاهیکه دروازه بر هم زده باشد منکر وقتیکه در صحرا تنها باشد کذا فی الذخیرة * مسله * شخصی خانه ساخت برای کوسفندان از سنک و خار بنان و جمع کرد دروی کوسفندانرا و آن شخص خفته است نزد یک کوسفندان دست بریده خواهد شد دزد آنها * مسله * کفته است محمد رحمه الله هرکاه جمع کرد شخصی کوسفندانرا در خانهٔ کوسفندی یا در غیر خانهٔ کوسفندی و برای خانه نکاهبانی است یا نه بعد آنکه جمع کرده است در موضعی دست بریده خواهد شد دزد آنها کذا فی الحاوی و جمیع مشایخ رحمهم الله برانند که هرکاه جمع کرد کوسفندانرا در مکانی که ساخته است برای حفظ آنها پس دزد یه مردی از آن کوسفندان لازم است بر وی قطع ید برابر است که با آنها حافظ باشد یا نه کذا فی المحیط و این است قول صحیح کذا فی الذخیره * مسله * هرکه دزدید از مادر و پدر خود اکرچه بالا رود و یا از پسر خود اکرچه فرو تر رود یا از ذی رحم محرم خود مثل

برادر و خواهر و عم و خال و خاله و عمه دست بریده نخواهد شد * مسله * اگر شخصی دزدید از خانهٔ ذی رحم خود متاع دیگر برا دست بریده نخواهد شد واگر دزدید مال ذی رحم محرم خود را از خانهٔ دیگری دست بریده نخواهد شد کذا فی فتح القدیر * مسله * اگر دزدید شخصی از مادر و یا خواهر خود که رضاعی اند دست بریده خواهد شد کذا فی الکافی * مسله * اگر دزدید زن و شوهر یکی از دیگری دست بریده نخواهد شد وهمچنین دست بریده نخواهد شد اگر دزدید یکی از زن و شوهر از خانهٔ خاص دیگری که دران هر دو سکونت نمیدارند کذا فی غایة البیان * مسله * اگر دزدید زنی از شوهر خود و یا دزدید شوهر از زن خود بعد ازان طلاق داد او را و دخول نکرد با وی پس بایی شد آن زن بغیر عدت درینصورت دست بریده نخواهد شد یکی ازان هر دو * مسله * اگر دزدید از زن مبتوته یعنی متروکه یا مختلعه اگر بود در عدت دست بریده نخواهد شد برابر است که یک طلاق واقع شده باشد یا دو طلاق یا سه طلاق وهمچنین اگر

دزدید آن زن از خانهٔ شوهر خود و آن زن در عدت بود
پس قطع ید نیست بران زن کذا في السراج الوهاج * مسئله *
اگر شخصی طلاق باینه داد زن خود را بعد از دزدی
وگذشت مدت عدت آن بعد ازان خصومت برده شد بسوی
قاضی در ینصورت دست بریده نخواهد شد کذا في التبیین
* مسئله * اگر دزدید شخصی از زن بیگانه یا دزدید آن
زن بیگانه از مرد بیگانه بعد ازان در نکاح آورد آن
زن را پیش از مخاصمت بردن بسوی امام بعد ازان خصومت
بردند بسوی امام و اقرار بدزدی کرد کسیکه دزد
بود پس حاکم دست نخواهد برید کذا في الذخیره و اگر
در نکاح آورد آن زن را بعد از حکم قاضی دست
بریده نخواهد شد نزد ابی حنیفه و محمد رحمهما الله
کذا في السراج الوهاج * مسئله * اگر دزدید شخصی از
زنی که حرام شد بر وی بسبب بوسه زدن مادر وی یا دختر
وی دست بریده خواهد شد کذا في المحیط * مسئله * اگر
دزدید شخصی از خانهٔ خویشاوند زن خود یا از خانهٔ
خویشاوند داماد خود دست بریده نخواهد شد نزد

أبي حنيفة رحمه الله ونزد صاحبين دست بريده خواهد شد
واختلاف در صورتي است كه خانه را مادربا شد وليكن
در صورتيكه خانه دختر باشد دست بريده نخواهد شد
باتفاق فقها وهمچنين در مسئله صهر هرگاهيكه خانه براي
زوجه باشد دست بريده نخواهد شد باتفاق فقها كذا في
الجوهرة النيرة و ختن شوهر هر ذي رحم محرم است از
جانب مرد مثل شوهر دختر وخواهر ونيز هر ذي رحم محرم
كه از جانب داماد باشد وصهر آن است كه حرام باشد
بر مردي بسبب دامادي مثل مادر زن يا دختر مادر زن
ومثل زن پدر و هر ذي رحم محرم از اولاد آن مادر زن
كذا في المحيط * مسئله * اگر دزديد بنده از مولاي
خود دست بريده نخواهد شد وهمچنين اگر دزديد
از پدر مولاي خود يا از مادر مولي يا از ذي رحم محرم
مولي يا از زن مولاي خود ويا از كسيا نيكه دست بريده
نميشود مولي بسبب دزدي از انها پس بنده آن بمنزله مولي است
كذا في محيط السرخسي وفرقي نيست ميان آنكه بنده كه دزديده
است از مولاي خود مدبر شده يا مكاتب يا ماذون به تجارت يا ام

ولد كذا في السراج الوهاج وهمچنين است حكم مولي هرگاه كه
بدزديد از مال مكاتب خود يا بندهٔ ماذون خود * مسله * دست
بريده نخواهد شد بسبب دزدي از مال بندهٔ چرا كه آن بنده بمنزله
امانت دار است در چيزيكه بدست اوست ودست بريده ميشود
دزد از امانت دار كذا في محيط السرخسي * مسله * قطع يد
نيست بر مهمان هرگاه كه دزديد از ميزبان كذا في الهداية
* مسله * قطع يد نيست بر خادم قوم هرگاه كه دزدد متاع
انها را وقطع دست نيست بر چاكري كه دزديد از موضعي كه
دستوري يافته است بدر آمدن آن موضع * مسله * هرگاه
شخصي اجاره داد سراي خود را بهردي پس دزديد اجاره
دهنده از مستاجر يا مستاجر از اجاره دهنده وهر يكي از انها در
مكاني علي حده است دست بريده خواهد شد دزد از هر يكي
نزد ابي حنيفه رحمه الله ونزد صاحبين هرگاه دزديد اجاره
دهنده از مستاجر پس قطع يد نيست واگر دزديد مستاجر
از اجاره دهنده دست بريده خواهد شد باتفاق وقتيكه
هرگاه دريك خانه باشند كذا في السراج الوهاج

فصل سيوم در كيفيت قطع يد واثبات آن * مسله * بريده

خواهد شد دست راست دزد از بند دست و داغ
داده خواهد شد وقیمت روغن ومشقت داغ کردن بر دزد
است نزد ما کذا في البحر الرائق پس اگر دزدید بار دیگر
بریده خواهد شد پای چپ او واگر دزدید مرتبه سیوم
دست بریده نخواهد شد و حبس نموده خواهد شد همیشه
در زندان تا اینکه توبه کند واین استحسان است ونیز
تعزیر کرده خواهد شد وذکر کرده اند آنرا مشایخ
رحمهم الله کذا في الهدایة ومیرسد امام را که بکشد
آنرا بنا بر سیاست بسبب سعی کردن آن در زمین بفساد
کذا في السراجیه * مسله * اگر دزد را دست چپ شل باشد
یا بریده یا پای راست بریده باشد دست بریده نخواهد شد
وهمچنین است هرگاه پای راست او شل باشد وبرین قیاس
است اگر بود نرانگشت دست چپ او بریده یا شل ویا باشد
دو انگشت دست چپ سوای نر انگشت او بریده یا شل و اگر
باشد یک انگشت دست چپ سوای نرانگشت بریده یا شل
دست بریده خواهد شد کذا في الهدایة واگر باشد دست
راست دزد شل یا ناقص الاصابع دست بریده خواهد شد

در ظاهر روایت کذا في التبیین * مسله * هرگاه باشند دزد را دو کف در یک ید دست درینصورت گفته اند بعضي فقها که هردو بریده خواهند شد وگفته اند بعضی که اگر جدا باشد کف اصلی از زائد وممکن بود اقتصار بر قطع اصلی بریده نخواهد شد زائد واگر ممکن نبا شد هردو بریده خواهند شد وهمین مذهب صحیح است پس اگر میگرفت بیکي ازان دو کف بریده خواهد شد همان کف که میگرفت ازوي کذا في الجوهرة النیرة * مسله * اگر باشد پاي راست دزد بریده انگشتان درینصورت اگر قدرت بر ایستادن ورفتن بآن دارد بریده خواهد شد دست او واگر قدرت رفتار ندارد دست بریده نخواهد شد کذا في المبسوط * مسله * شخصی که واجب شد بروي قطع ید در دزدي پس دست بریده نشد تا اینکه برید شخصی دست راست اورا درینصورت اگر باشد قطع ید پیش از دعواي دزدي پس بر قاطع وی قصاص است درصورت عمد وارش است درصورت خطا وبریده خواهد شد پاي چپ او درین دزدي واگر قطع ید بعد دعواي دزدي وپیش

از حکم قاضي بوده همچنين است جواب مگر اينکه بريده نخواهد شد پاي چپ دزد واذکر باشد قطع دست بعد از حکم قاضي پس تاوان نيست بر قاطع و قطع قاطع قائم مقام قطع دزدي خواهد شد تا اينکه واجب نخواهد شد تاوان بر دزد در چيزي که هلاک کرده است از مال دزدي کذا في شرح الطحاوي واگر نبريد قاطع دست راست او را وليکن بريد دست چپ را در ينصورت بريده نخواهد شد دست راست دزد بسبب دزدي تا موجب فوت منفعت گرفتن نشود و اگر نبريد قاطع دست چپ دزد را وليکن بريد پاي راست او را در ينصورت ساقط خواهد شد از دزد قطع دست که بسبب سرقه بود و اگر نبريد پاي راست را وليکن بريد پايه چپ دزد را پس بريده خواهد شد دست راست دزد کذا في المحيط * مسئله * هرگاه گفت حاکم جلاد را که قطع کن دست راست اين کس را در دزدي که کرده است پس بريد جلاد دست چپ دزد را قصدا پس چيزي نيست بر جلاد نزد ابيحنيفه رحمه الله وليکن تاديب کرده خواهد شد کذا في فتح القدير و اين اختلاف در صورتي است که بريد جلاد

دست چپ دزد را قصدا و اگر برید آنرا بخطا تاوان
نخواهد داد باتفاق فقها برابر است که خطا در اجتهاد
کرده باشد یا نظر زکه اجتهاد کرد و گفت که لفظ یمین مطلق
نیست در کلام مجتهد پس برید دست چپ را یا خطا کرد در
شناختن دست راست از چپ همین صحیح است کذا فی الصغرا
و اگر گفت حاکم جلاد را قطع کن دست این کس را پس
برید جلاد دست چپ را تاوان نخواهد داد باتفاق فقها
* مسله * اگر بر آورد دزد دست چپ خود را و گفت که
این دست راست من است پس برید آنرا جلاد تاوان
نخواهد داد باتفاق فقها اگرچه دانسته باشد که این
دست چپ اوست کذا فی فتح القدیر * مسله * اگر
برید غیر جلاد دست چپ دزد را نیز تاوان نخواهد داد
و همین است صحیح کذا فی الهدایة * مسله * اگر حکم
کرده شد بر دزد بقطع ید و برید شخصی دست راست
او را بی حکم امام پس نیست چیزی بروی لیکن امام
تادیب خواهد کرد ویرا برین قطع ید کذا فی المبسوط
* مسله * اگر برید جلاد پای راست دزد را تاوان

خواهد داد و بتم آن را بتاوان خواهد داد بر دزد مالی
دزدی را و اگر ببرید جلاد پای چپ دزد را تاوان
خواهد داد دیت آن را و بریده خواهد شد دست راست
دزد را اگر ببرید جلاد عمداً دست چپ را و این صورت
قطع دست راست بسبب دزدی خواهد شد و تاوان خواهد
داد دزد را بنابر دیت چپ که [illegible] اگر
ببرد جلاد عمداً دست و هر دو پای دزد را تاوان
خواهد داد برای دست چپ و هر دو پای و اگر دست
راست دزد نبوده بریده خواهد شد پای چپ او کذا فی
العتابیة * مسئله * هرگاه حکم کرده شد بر شخصی
بقطع ید بگواهان دزدی بعد از آن گریخت یا حکم نکرده
شد بروی تا اینکه گریخت و گرفتار شد بعد از زمانی
دست بریده نخواهد شد و اگر تعاقب او نبود نه همان
وقت بیابد کان قاضی و گرفتند او را همان دم دست
بریده خواهد شد کذا فی المبسوط لشمس الائمة السرخسی
مسئله * اگر شخصی دزدید از دو کس دست بریده
نخواهد شد در غیبت یکی از آن هر دو و کذا فی العتابیة

* مسئله * مردي دزدي كرد بر شخصي كه از جرجانيان است پيش خصومت برده شد بسوي قاضي باغي درينصورت ميپرسد قاضي باغي را كه قطع دست دزد كند واگر غالب شد مردي از اهل بغي بر اهل جرجانيات بدون رئيس كردن والي خراسان درينصورت پرسيد قاضي بلخ را اگر اقامت حد كند و اين صورت مثل آنست كه دزد بد شخصي در خوارزم و خصومت برده شد بسوي قاضي بخارا كذا في المحيط * مسئله * هرگاه ثابت شد دزدي در سرماي سخت يا گرماي شديد كه خوف موت دزد باشد اگر دست بريده شود درينصورت حبس كرده خواهد شد تا اينكه بر طرف شود گرمي و سردي و هرگاه خوف هلاكت دزد پيدا شد اگر دست بريده شود درينصورت درنگ نكرده خواهد شد و اگر حبس نموده شد دزد تا كم شدن گرمي و سردي پس مرد دزد زندانی درينصورت تاوان مال دزدي دين است در تركه آن دزد كذا في المبسوط لشمس الائمة السرخسي * مسئله * دست بريده نخواهد شد دزد را مگر وقتيكه حاضر شود صاحب مال و مطالبه آن كند و گفته

گفت ابو يوسف رحمه الله که مي دهد دست خواهم بريد خواه
صاحب مال حاضر باشد يا نه و صحيح ظاهر روايت است
کذا في زاد الفقها * مسئله * فرق نيست ميان شهادت و
اقرار نزد ما و همچنين اگر غايب شد صاحب مال وقت قطع
يد نزد ما کذا في الهداية * مسئله * مستودع و غاصب
و صاحب ربا و مستعير و مستاجر و مضارب و مستبضع و قابض
بر قصد شرا و مرتهن و هر مردي که دست محافظت دارد
مثل پدر و وصي سواي مالک ميرسد اينها را که ببرند دست
دزد خود را و دست بريده خواهد شد بدعواي مالک
هر دزدي از اين مردم مذکور مگر راهن که دست بريده
نخواهد شد دزد بخصومت او وقت قايم بودن رهن مگر
بعد اداي دين کذا في الکافي * مسئله * اگر بريده شد
دست دزد بسبب دزدي و دزديد از وي مال دزديده
را شخصي ديگر پس نميرسد آن دزد اول را و نه صاحب
مال را که دست آن دزد دوم ببرند مگر ميرسد
دزد اول را که خصومت کند براي باز گرفتن مال از وي و
هر روايتي است که اگر دزديد دزد دوم پيش از اينکه

دست بریده شود بر دزد اول بسبب اینکه دفع نموده شده از وی حد بسبب شبهه دست بریده خواهد شد آن دزد دوم بسبب خصومت دزد اول کذا فی الهدایة * مسئله * مذکوراست در نوادر هشام که سوال کردم محمد را رحمه الله از شخصی که دزدیده از دیگری هزار درهم را بعد از ان مردی دیگر که برده این صاحب مال هزار درهم داشت غصب کرد آن هزار دزدیده را از دزد گفت محمد رحمه الله که دفع خواهم کرد قطع ید را از دزد اول کذا فی المحیط * مسئله * شخصی دزدیده مالی را وباز داد آن را بمالک پیش از مرافعت بسوی قاضی دست بریده نخواهد شد واگر باز داد آن مال را بعد از شنیدن گواهان وقضای قاضی دست بریده خواهد شد واگر باز داد پیش از حکم قاضی دست بریده خواهد شد از روی استحسان واگر باز داد مال را به پسر آن مالک یا بذی رحم آن مالک پس اگر آن پسر ویا ذی رحم در عیال او نباشند دست بریده خواهد شد واگر در عیال او باشند بریده نخواهد شد وهمچنین اگر باز پس داد زن او را ویا بنده

اورا باچاکر او را که بطریق ماهیانه است یا سالیانه
واگر باز داد مهتر وی را یا جد او را و یا مادر او را یا جدهٔ
او را و اینها در عیال او نبودند دست بریده نخواهد شد
واگر باز داد عیال این همه مذکور را دست بریده خواهد شد
واگر داد مکاتب صاحب مال را دست بریده نخواهد شد
چراکه آن مکاتب بندهٔ اوست * مسئله * اگر دزدید
شخصی از مکاتب مالی را و باز داد به مولای وی را دست
بریده نخواهد شد * مسئله * اگر دزدید چیزی از عیال
وی و باز داد کسی را که پرورش آنها میکند دست بریده
نخواهد شد کذا في الكافي * مسئله * هرگاه حکم
نموده شد بر مردی بقطع ید بسبب دزدی پس بخشید
آن مالک مال دزدی را بآن دزد و تسلیم نمود و یا فروخت
از وی دست بریده نخواهد شد کذا في فتح القدير * مسئله *
اگر غصب کرد شخصی مال را از دزد و تاوان داد غاصب
صاحب مال را درینصورت ساقط خواهد شد قطع ید کذا في
العتابية واعتبار نموده میشود که قیمت مال دزدی روز
دزدیدن ده درم بود و همچنین روز قطع ید واگر بود

قیمت آن روز دزدي ده درهم و بعد ازان نقصان پذیرفت درینصورت اگر نقصان قیمت بسبب نقصان عین المسروقه است دست بریده خواهد شد و اگر نقصان قیمت بسبب نقصان نرخ بازار است در ظاهر الروایت دست بریده نخواهد شد کذا في المحیط * مسئله * هرگاه اقرار کرد بنده که دزدي ده درهم درینصورت اگر آن بنده ماذون در تجارت است صحیح خواهد شد اقرار آن و بریده خواهد شد دست او و مال را باز داده خواهد شد بمالک مال اگر مال ضایع نشده و اگر ضایع شد تاوان نیست بروي برابر است که تصدیق وي کند مولي یا تکذیب وي کذا في السراج الوهاج و اگر بنده محجور است از تجارت و مال دزدي پیش او موجود است درینصورت اگر مولي تصدیق او کند دست بریده خواهد شد و باز داده خواهد شد مال بصاحب مال و اگر مولي تکذیب وي کرد و گفت که دراهم مال من است درینصورت نزد ابي حنیفه رحمه الله قطع ید است و باز دادن مال بسوي صاحب مال و اگر مال ضایع شد صحیح خواهد شد اقرار وي در باب حد در قول همه اصحاب ما و ضمان نیست بروي

برابر است که تصدیق وی کند مولی یا تکذیب
وی واین وقتی است که بنده بزرگ باشد در وقت
اقرار واما هرگاه که کوچک باشد پس هرگز قطع ید
نیست بروی لیکن اگر مأذون در تجارت است باز خواهد داد
مال دزدی را بصاحب مال اگر مال موجود باشد واگر
هلاک شده ضمان خواهد داد واگر محجور است درینصورت
اگر مولی تصدیق او کند باز داده خواهد شد مال بصاحب
مال اگر موجود باشد اما درصورتیکه مال هلاک شده
باشد پس ضمان نیست بروی نه فی الحال ونه بعد آزادی
کذا فی غایة البیان * مسئله * اگر اقرار کرد بنده به زدی
کمتر از ده درهم دست بریده نخواهد شد بعد ازان
خواهیم دید که اگر آن بنده مأذون در تجارت است
صحیح خواهد شد اقرار وی وباز داده خواهد شد مال
بصاحب مال واگر مال ضایع شده است تاوان خواهد داد
برابر است که آن بنده کوچک باشد یا بزرگ واگر محجور
است درینصورت اگر مولی تصدیق خواهد کرد پس حکم
همچنین است واگر تکذیب کند پس مال مر مولی راست

وتاوان خواهد داد آن بنده بعد از آزاد شدن اگر بزرگ
باشد در وقت اقرار و اگر کوچک باشد ضمان نیست بروي
كذا في السراج الوهاج * مسله * هر گاه دست بریده
شده دزدي و مال موجود است در دست او بس آن داده
خواهد شد بصاحب مال بسبب باقي بودن آن در ملک وي
كذا في الهداية واگر هلاک شده باشد آن مال تاوان
نخواهد داد وهمچنين است در قول مشهور اگر هلاک
کرده باشد دزد مال را چراکه جمع نمیشود تاوان
و قطع يد نزد ما كذا في السراج الوهاج و اين وقتي است
كه بعد از دست بریدن باشد و اگر هلاک و استهلاک قبل
قطع يد است درينصورت اگر بگويد مالک مال که من
تاوان خواهم گرفت دست بريده نخواهد شد نزد ما و اگر
گفت که اختيار ميكنم دست بريدن را دست بريده
خواهد شد وتاوان نيست نزد ما كذا في المحيط * مسله *
اگر بریده شد دست راست دزد بعد از ان هلاک کرد
مال را ديگري درينصورت ميرسد صاحب مال را که
تاوان بگيرد قيمت را از هلاک کننده مال و اگر دزد

امانت نهاد مال را نزد دیگری پس هلاک شد در دست وی ضمان نخواهد داد کسیکه امانت نهاده است کذا في السراج الوهاج * مسئله * هرگاه مالک گردانید دزد شخصی را بچیزی که دزدیده بود از مردی بفروختن و یا ببخشیدن و مانند آن و بود اینهمه پیش از قطع ید یا بعد آن پس تملیک آن دزد باطل است و باز پس داده خواهد شد مال دزدی بصاحب مال و رجوع خواهد کرد مشتری بر دزد بقیمتیکه داده است اورا و اگر هلاک شده باشد مال دزدی در دست مشتری یا موهوب له پس ضمان نیست بر مشتری و نه بر دزد همچنین مروی است از ابی یوسف رحمه الله و اگر مشتری یا موهوب له هلاک کرد مال را پس میرسد مالک را که تاوان بگیرد از مشتری و بعد ازان رجوع خواهد کرد مشتری ثمن خود را بر دزد نه قیمت آن را کذا في المحیط * مسئله * اگر غصب کرد انسانی مالی را از دزدی و هلاک شد در دست غاصب بعد قطع ید دزد درینصورت نمیرسد دزد را که ضمان بگیرد از غاصب و نه مالک را کذا في

الایضاح * مسئله * گفته است محمد رحمه الله در حق شخصی
که دزدی کرده است چند مرتبه و زده شد یک حد پس
آن یک حد کفایت خواهد کرد جمیع حد ها را چرا که
حد ها کیکه خالصة لله اند هرگاه جمع شوند متداخل میشوند
اگر از یک جنس باشند زیرا که مقصود از اقامت
حد باز داشتن است از مباشرت گناه بخلاف آنکه اگر
اقامت حد کرده شد یکمرتبه بعد از ان دزدید مرتبه
دوم پس بیقین دانستم که منع حاصل نشد بحد اول
* مسئله * اتفاق کرده اند علما در صورتیکه حاضر شدند
ارباب سرقات و دعوی کردند و ثابت نمودند بر دزد
دزدی را تاوان نخواهد داد برای آنها چیزیرا از
دزدی هرگاهیکه هلاک شده باشد در دست او یا هلاک
کرده باشد اما هرگاهیکه حاضر شد یکی یا دو از ان
مالکان و دعوی کرد و باقی غائب اند پس قاضی برید
دست دزد را بدعوای کسی که حاضر است بعد از ان
حاضر شدند باقی پس موافق قول ابیحنیفه رحمه الله
ضمان نخواهد داد دزد برای آنها چیزیرا وقتیکه هلاک

شود مال نزد او یا هلاک کرده باشد و گفته اند ابو یوسف و محمد رحمهما الله تا وان خواهد داد قیمت مالهای غائبان را و تاوان نخواهد داد کسی را که حاضر است وقت خصومت قیمت بدزدی او باتفاق فقها پس اگر مالهای دزدی موجود باشد رد خواهد کرد امام بر مالکان آنها و قطع ید مانع نیست باز دادن مال دزدی را کذا فی المحیط * مسله * هرگاه شخصی دزدید نصابها را از یک کس چند مرتبه پس دعوی نموده شد در بعض نصابها و دست بریده شد تاوان نخواهد داد باقی نصابها را نزد ابیحنیفه رحمه الله بخلاف صاحبین رحمهما الله کذا فی غایة البیان * مسله * اگر اقرار کرد شخصی بدزدی و صاحب مال غائب است پس اجتهاد کرد حاکم و بریده دست ویرا در دزدی درینصورت تاوان نخواهد داد چیز یرا بصاحب مال اگرچه حاضر شود و تصدیق بدزدی آن کند کذا فی المبسوط * باب سیوم *

در بیان چیزیکه حد کرده میشود دزد بدزدی آن

* مسله * هرگاه دزدید شخصی جامه را ودو نیمه کرد آنرا

دزدان سرای پس برآورد آنرا درینصورت اگر قیمت او بعد پاره کردن برابر ده درم نشود دست بریده نخواهد شد باتفاق بخلاف آنکه اگر پاره کرد آنرا بعد برآوردن از سرای و کم شد قیمت آن از ده درم بسبب پاره کردن و هرگاه پاره کرد آنرا در حرز بعد ازان برآورد آنرا و حال آنکه قیمت او برابر ده درم بود پس اگر ازین عیب نقصان اندک شده باشد لازم است برید قطع ید باتفاق فقها ولیکن هرگاه نقصان فاحش و بسیار باشد پس اگر اختیار کرد مالک آن گرفتن جامه و تاوان نقصان درینصورت لازم است برید قطع ید و اگر اختیار کرد مالک تاوان گرفتن قیمت جامه و سپرد کردن جامه بدزد پس قطع دست دزد نیست و گفته است ابو یوسف رحمه الله که دست بریده نخواهد شد در هر دو صورت کذا فی المبسوط و اختلاف کرده اند فقها در بیان فرق میان نقصان فاحش و اندک و صحیح آنست که نقصان فاحش چیزیست که فوت میکند بعض اصل چیز و بعض فایده آنرا و نقصان اندک آنست که فوت نشود بسبب آن چیزی از

منفعت بلکه بدان معیوب شود کذا فی البحر الرائق وهرگاه
شق موجب اتلاف جامه شود پس لازم است مالک را
گرفتن تاوان همه قیمت آن بدون اختیار و مالک خواهد
شد دزد جامه را و دست بریده نخواهد شد و حد
اتلاف آنست که کم شود قیمت آن اکثر از نصف
کذا فی التبیین * مسله * اگر دزدید شخصی گوسفند ی
را و ذبح کرد آنرا بعد ازان برآورد آنرا از خانه
دست بریده نخواهد شد هرچند که قیمت آن ده درم
بعد ذبح باشد لیکن تاوان خواهد داد قیمت آنرا
بمالک کذا فی فتح القدیر * مسله * اگر دزدید زر یا سیم
را که در ان قطع دست واجب میشود و ساخت از ان
درمها و دینارها دست بریده خواهد شد و واپس داده
خواهد شد درم و دینار بمالک آن داین نزد ابیحنیفه است
رحمه الله و گفته اند صاحبین سبیلی نیست مالک را بران
درمها و دینارها یعنی واپس نخواهد یافت کذا فی
الهدایة و برهمین اختلاف است هرگاه ساخت از ان
طلا و سیم زیورها یا ظروف ها کذا فی التبیین * مسله *

یکسر دزدیده آهن را یا مس را یا روی را یا چیزیرا که مانند آنهاست و ساخت از آنها ظروف درینصورت اگر بعد ساختن ظروف فروخته شود بوزن پس در آن اختلافست و اگر فروخته میشود از روی شمار درینصورت ظروف از آن دزد خواهند بود باتفاق فقها * مسئله * اگر دزد یک جامه را او برید آنرا و دوخت درینصورت جامه مذکور بعد قطع دست از آن دزد است وتاوان نخواهد داد باتفاق کذا فی العتابیة لیکن حلال نیست دزد را فایده گرفتن از آن جامه بوجهی وتاوان خواهد داد در میان خود وخدای تعالی کذا فی التمرتاشی * مسئله * هرگاه بریده شد دست دزد و برید از آن جامه پیراهن را و نه دوخت آنرا درینصورت واپس داده نخواهد شد آن جامه بمالک کذا فی المبسوط * مسئله * شخصی که دزدیده جامه را و رنگ سرخ کرد آنرا و بریده شد دست او درینصورت جامه مذکور از دزد وا پس گرفته نخواهد شد و نه تاوان خواهد داد قیمت آنرا و این نزد ابی حنیفه و ابی یوسف رحمهما الله است کذا فی الکافی

و اگر رنگ کرد جامه را بعد بریدن دست باز خواهد داد
آنرا بمالک کذا في البحر الرائق و همین است در اختیار
شرح مختار و اگر رنگ سیاه کرد دزد جامه را بعد ازان
دست بریده شد یا پیشتر دست بریده شد بعد ازان رنگ
سیاه کرد آنرا درینصورت واپس گرفته خواهد شد
جامه ازو نزد ابیحنیفه و محمد رحمهما الله و نزد
ابی یوسف رحمه الله رنگ سیاه و سرخ هر دو برابر
است کذا فی فتح القدیر * مسئله * مرویست در نوادر ابن
سماعه از محمد رحمه الله هرگاه دست بریده شد دزد
وحال آنکه رنگ کرده بود جامه را پس نمیرسد
مالک جامه را واپس گرفتن آن یا دوخت ازان جامه
پیراهن فتوی میدهم دزد را که بفروشد جامه را
و بگیرد از قیمت آن چیزیکه زاید شده است بسبب رنگ
و خیرات کند اصل قیمت جامه را و همچنین بفروشد پیراهن
را و بگیرد ازان قیمت رشتهای خود و اصل قیمت جامه را
تصدق کند و همچنین اجرت دوختن بگیرد ازان
بقدر خرج خود که بران شده است کذا فی المحیط

* مسله * اگر باشد مال دزدي درمها وگدازد آنرا
یا سازد آنرا قلب میرسد مالك را گرفتن آن واگر
بود مال دزدي روي وساخت ازان کاسه یا بود آهن
وساخت آنرا زره نخواهد گرفت مالك آنرا وهمچنین
است حال هرچیز از متاعها وغیر آن هرگاه متغیر شوند
از حال سابق خود پس اگر تغیر بنقصان قیمت بود درینصورت
میرسد مالك را گرفتن آن * مسله * اگر بود مال دزدي
گوسپند وبچه زاد درینصورت خواهد گرفت مالك هردورا
كذا في المبسوط * مسله * اگر دزدید گندم را وآرد
کرد آنرا درینصورت آن آرد بعد قطع دست مال دزد
خواهد بود واگر دزدید پست را وآمیخت آنرا بروغن
یا بشهد پس حال آن مثل اختلاف است در رنگ كذا في
شرح الطحاوي * مسله * هرگاه جمع شد قطع دست بسبب
دزدي وقصاص ابتدا کرده خواهد شد بقصاص و
تاوان خواهد داد مال دزدي را ودرصورتیکه حکم
کرده شد بقصاص وعفو کرد ازوي صاحب قصاص
یا مصالحه کرد باوي بمال بریده خواهد شد دست او

بسبب دزدی و اگر مصالحه نکرد طالب قصاص تا اینکه
گذشت زمانی دراز و هردو راضی بودند در این
قصاص بر صلح بعد ازان مصالحه کرد طالب قصاص
درینصورت ساقط خواهد شد ازوی قطع دست بسبب
دزدی از باعث گذشتن مدت دراز و در صورتیکه قصاص در
پای چپ باشد ابتدا کرده خواهد شد بقصاص بعد ازان حبس
کرده خواهد شد تا به شود پس ازان دست بریده خواهد
شد در سرقه و همچنین است اگر واجب شود قصاص در
شجه یعنی زخمیکه در سر کرده است کذا فی المبسوط

* باب چهارم در احکام راهزنان * باید دانست که برای
راهزنان که در حق آنها احکام مخصوصه اند چند شرط است
یکی ازان این است که برای آنها شوکتی و لشکری باشد
باین طور که راه روندگان را تاب مقاومت با ایشان نبود
و بر رهروان راه زننده برابر است که رهزنی بسلاح باشد
یا بعصای بزرگ یا بسنگ یا غیر آن و شرط دوم اینست که رهزنی
بیرون و بعید از شهرها باشد و مذکور است در ینابیع که
درمیان دو قریه و یا دو شهرها یا در مدینه نبود و باشد

میان آنها و میان شهر مسافت سه شبانروزه چنین است در

ظاهر روایت و منقول است از ابی یوسف رحمه الله هرگاهکه

در میان آنها و در میان شهر کمتر از مدت سفر بود و یا راه

زدند در شهر وقت شب جاري خواهم کرد بر آنها حکم رهزنان

و برهمین است فتوی و شرط سیوم آنست که رهزني در دار

الاسلام باشد و شرط چهارم آنست که یافته شود جمیع

شرطهائیکه در سرقه صغري یعني دزدي کرده شد و نیز شرط کرده

مي شود که باشند جمیع رهزنان که قطع ید بر آنها واجب شده

بیگانه از مالکان مال و شرط پنجم آنست که دست یاب شود

امام بر ایشان پیش از توبه کردن و باز دادن اموال بمالکان

آنها کذا في التاتارخانیه * مسله * هرگاه بر آمد جماعت یا از

دارندگان یا یکي که قادر مي توانه شد بر باز داشتن و رهزني

وقصد کردند راه زني را پس گرفتار شدند پیش از انکه

بگیرند مالي را یا بکشند شخصي را حبس خواهد کرد آنها را

امام بعد تعزیر تا توبه کنند واگر گرفتند مالي راکه معصوم است

یعني مال مسلم یا ذمي را و آن مال هرگاه که قسمت کرده شد

بر آن جماعت رسید هریکي را از انها ده درم یا زیاده یا رسید

چیزیکه که قیمت آن ده درم است دریصورت خواهد برید امام دستها و پایهای آنها را از جانب مخالف * مسله * اگر راه زدند برمستامنین حد زده نخواهند شد * مسله * اگر کشتند ونگرفتند مال را خواهد کشت آنها را امام برای جاری کردن حد تا اینکه اگر درگذرند از ایشان اولیای کشتگان التفات نخواهد کرد بسوی آنها واگر کشتند وگرفتند مال را دریصورت اگر خواهد امام بعه برد دستها وپاهای ایشان را از جانب مخالف بعد ازان بکشد وبردار کشد واگر خواهد تنها بکشد آنها را ودست نه برد ویا تنها بردار کشد وهرگاه که اراده کند امام که بردار کشد پس در ظاهر روایت آنست که زنده بردار کشد وچاک کند شکم را از نیزه تا بمیرد و مروی است از طحاوی رحمه الله که زنده بردار نکشد بلکه بکشد بعد ازان بردار کشد ومذهب اول اصح است وبهمین قائل شده است کرخی رحمه الله ومذهب صحیح آن است که گذاشته خواهد شد بردار سه روز بعد ازان رها کرده خواهد شد راه درمیان وی ووارثان وی تا فرود آرند آنها را ودفن کنند کذا فی

الکافي * مسله * هرکاه کشته شد راهزن یا دست بریده
شد پس نیست بر وي تاوان مال کذا في المحیط و همچنین تاوان
نخواهد داد عمل قتل را و عمل زخم را کذا في التبیین
* مسله * اگر مرتکب قتل شد یکي از راهزنان جاري کرده
خواهد شد حد بر همه ها کذا في الاختیار شرح المختار
* مسله * اگر نکشت راهزن و نگرفت مال را لیکن زخمي
کرده در ینصورت قصاص گرفته خواهد شد از وي
در جراحتي که در وي قصاص است وارش و تاوان
گرفته خواهد شد در جراحتي که تاوان است دزوي
وگرفتن قصاص وارش اولیا راست کذا في الهدایة * مسله *
اگر گرفتند راهزنان مال را و زخمي کردند در ینصورت دست و پا
بریده خواهند شد از جانب مخالف و باطل خواهد شد
حکم جراحات برابر است که بعهد باشد یا بخطا
کذا في السراج الوهاج * مسله * اگر گرفتار شد راهزن
بعد توبه کردن و حال آنکه کشته بود شخصي را بعهد
در ینصورت اگر خواهند اولیاي مقتول بکشند او را و یا
عفو کنند و واجب میشود تاوان مال هرکاهکه هلاک

شد دزد دست آن را ه زن يا هلاک کرد آنرا کذا في الهداية

* مسله * اگر گرفتار شدند راه زنان قبل توبه کردن

و حال آنکه کشته بودند يا زخمي کردند بعهد وليکن

گرفته اند از مال چيز حقير را که نميرسد هريکي را

بقدر نصاب پس اختيار در قصاص نفس و مال داوليا راست اگر

خواهند استيفاي قصاص کنند و اگر خواهند عفو کنند

کذا في النهاية * مسله * اگر راه زن گرفت مال را و

نکرد چيزي را سواي آن درينصورت اگر توبه کرد

پيش از گرفتار شدن پس لازم است وي را که باز دهد

چيزي را که گرفته است يا تاوان دهد اگر هلاک شده

کذا في السراجية * مسله * هرگاه راه زن راه زني کرد

و گرفت مال را بعد از ان بگذاشت راه زني را و اقامت

کرد در قبائل خود مدتي درينصورت اقامت حد نخواهد

کرد بروي امام از روي استحسان کذا في المبسوط لشمس

الائمة السرخسي * مسله * اگر باشد از راه زنان کودکي يا

ديوانه يا ذي رحم محرم مقطوع عليه يعني کسيکه راه زني نموده

شد ساقط خواهد شد حد از باقي راه زنان کذا في الکافي

و همچنین هرکاه باشد در میان راه زنان کشتی هکذا في المحیط * مسله * هرکاه راه زدند قبا فلهٔ بزرک را که دران مسلمانان ومستامنان اند اقامت حد نبوده خواهد شد بر آنها مگر درصورتیکه قتل و گرفتن مال واقع شود تنها بر مستامنان که دربین هنگام حد واجب نخواهد شد چنانکه اگر همراه مستامنان غیر ایشان نبود کذا في النهایة * مسله * اگر راه زني کردند بعضي از اهل قافله بر بعضي درینصورت حد واجب نخواهد شد کذا في الهدایة * مسله * روایت کرده است ابراهیم از محمد رحمه الله در حق قومي که راه زدند وکشتند بعد ازان برگشتند و رفتند آیا تعاقب کنند آنها را اهل قافله یا نه گفته است محمد رحمه الله اگر باشد دران قافله وارث مقتول تعاقب کند آنها را پس میرسد اهل قافله را که دربی او روند والا نه * مسله * اگر گرفتند راه زنان متاع مردي را پس میرسد اهل قافله را که تعاقب آنها کنند اگرچه صاحب مال تعاقب نکند واگر متاع را هلاک کردند راه زنان نمیرسد اهل قافله را که تعاقب

کننده چراکه آن متاع بمنزلهٔ دین است بر آنها کذا فی
المحیط * مسئله * اگر باشد در میان راه زنان بندهٔ پس
حکم او مثل حکم آزاد کان است واگر زن باشد همچنین
است حکم او در ظاهر روایت هکذا فی المبسوط * مسئله *
اگر شریک شدند زنان و مردان در راه زنی قطع ید
نیست بر آنها در ظاهر روایت کذا فی خزانة المفتیین
* مسئله * اگر بود از راه زنان زنی پس کشت و گرفت
مال را نه مردان در ینصورت کشته نخواهد شد
آن زن و کشته خواهند شد مردان همین است مختار
* مسئله * ده زنان بودند که راه زدند و کشتند و گرفتند
مال را در ینصورت کشته خواهند شد و تاوان خواهند
داد مال را کذا فی السراجیة * مسئله * ثابت میشود
راه زنی باقرار یکمرتبه و قبول نمود ه میشود برگشتن
راه زن از قرار چنانکه در دزدی پس ساقط خواهد شد
حد و مواخذه کرده خواهد شد بمال که اقرار آن کرده
است بار هزنی و ثابت خواهد شد به گواهی دو گواه
بر مشاهدهٔ ره زنی یا بر اقرار آن پس اگر گواهی داد

یکي از دو گواه بر مشاهدهٔ زنی وی دیگر بر اقرار

آنها بر زني مقبول نخواهد شد گواهي آنها * مسله *

قبول کرده نخواهد شد اگر گواهي دهد شاهدي بوقوع

زنی بر پیره زن خود اگرچه بالا رود یا بر پسر خود اگرچه

فرو تر آید * مسله * اگر گفتند شاهدان که زنا کرده

بر ما و بر همرا هیان ما و گرفتند مال ما را قبول نموده

نخواهد شد و اگر گواهي دادند که زنا کرده اند

بر مردي از عوام الناس و آنکس را ولیي است مشهور یا

غیر مشهور در ین صورت حاکم اقامت حد نخواهد کرد

بر زانیان مگر بحضور مدعی * مسله * اگر زنا

کنند در دار الحرب بر تاجران مستامنین یا در

دار الاسلام در موضعی که در تصرف اهل بغي است

بعد از ان آورده شدند پیش امام جاري نکرده

خواهد شد بر آنها حد * مسله * و اگر مخاصمه بردند

بسوي قاضی که بر مذهب خود میدهانند تا وان مال را

با آنها و تاوان دهانید آنها را و سپرد کرد آنرا بسوي

وارثان قصاص پس مصالحه کردند آنها بر دیتها

بعد از آن بخواصمت برند بسوي قاضي ديگر در ين صورت اقامت حد كرده نخواهد شد بر آنها وهرگاه حكم كرد قاضي بر رامزنان بقتل وحبس آنها بسبب رامزني بس رفت مردي بيگانه وكشت آنهارا درين صورت چيزي لازم نمي آيد بروي وهمچنين است اگر بريد دست رامزني را كذا في فتح القدير * مسله * هرگاه كشت رامزني را مردي درقيد اهل اسلام پيش از ينكه ثابت شود بر آنها چيزي بعد از آن قايم شدند گواهان بر چيز يكه كرده اند آن رهزنان بس درين صورت بر قاتل وي قصاص است مگر در صورتيكه قاتل خود ولي مقتول باشد كه كشته است آن مقتول را اين رامزن در رامزني بس درين هنگام لازم نخواهد شد بر قاتل چيزي كذا في المبسوط * مسله * اگر گرفتند دزدان متاع قومي را ومدد خواستند آن قوم بقوم ديگر و بر آمدند آن قوم ديگر در طلب آنها و بودند صاحبان متاع همراه ايشان درين صورت حلال است آن قوم ديگر را جنگ بامرء زنان وهمچنين است اگر غايب شدند دزدان و مي شناسند آن قوم ديگر مكان آنها را و مي توانند باز

دهایندان متاع ازانها بارباب اموال واگر نمي شناسند مکان
آنها راونه قدرت دارند بروا پس دهانیدن مال بارباب
اموال درینصورت جایز نیست آنها راکه جنگ کنند بادزدان
* مسله * اگر جنگ کردند اربساب اموال هاراه زنی
پس کشتند اورا درینصورت چیزي نیست برآنها چراکه
کشته اند براي مال خود پس اگر گریخت آن راه زن ازان
ارباب اموال بجاي که اگر بگذارند اورا قادر نخواهد شد
بر راه زنی آنها وقتل کردند اورا درینصورت برآنها دیت
است چراکه نکشته اند آنها از براي مال خود * مسله * اگر
گریخت مردي از راه زنان پس لاحق شدند اورا ارباب
اموال وحال آنکه اند اخت خود را درمکاني که قادر نمیشود
دران مکان بر راه زنی پس کشتند اورا درین صورت لازم
خواهد شد برآنها دیت چراکه کشتن آنها نه بسبب خوف
اموال است * مسله * جایز است مرد را که جنگ کند
برمال خود اگرچه به نصاب نرسد وجنگ کند با کسي
که جنگ کند باوي براي مال کذا في فتح القدير * مسله * هرکاه
خفه کرد مردي را تا اینکه کشت اورا پس دیت برعاقلهٔ آن

چیزیکه که قیمت آن ده درم است دریصورت خواهد برید
امام دستها و پایهای آنها را از جانب مخالف * مسله * اگر
راه زدند بر مستامنین حد زده نخواهند شد * مسله *
اگر کشتند ونگرفتند مال را خواهد کشت آنها را امام برای
جاری کردن حد تا اینکه اگر درگذرند از ایشان اولیای
کشتگان التفات نخواهد کرد بسوی آنها واگر کشتند
وگرفتند مال را دریصورت اگر خواهد امام به برد دستها
وپایهای ایشان را از جانب مخالف بعد ازان بکشد
وبردار کشد واگر خواهد تنها بکشد آنها را ودست نه برد
ویا تنها بردار کشد و هرگاه که اراده کند امام که بردار
کشد پس در ظاهر روایت آنست که زنده بردار کشد وچاک
کند شکم را از نیزه تا بمیرد و مروی است از طحاوی
رحمه الله که زنده بردار نکشد بلکه بکشد بعد ازان بردار
کشد ومذهب اول اصح است وبهمین قائل شده است کرخی
رحمه الله ومذهب صحیح آن است که گذاشته خواهد شد
بردار سه روز بعد ازان رها کرده خواهد شد براه درمیان
وی ووارثان وی تافرود آرند آنها را ودفن کنند کذا فی

الكافي * مسله * هر گاه کشته شد راهزن یا دست بریده شد پس نیست بر وي تاوان مال كذا في المحيط و همچنین تاوان نخواهد داد عهل قتل را وعهل زخم را كذا في التبيين * مسله * اگر مرتکب قتل شد یکي از راهزنان جاري کرده خواهد شد حد بر همه ها كذا في الاختيار شرح المختار * مسله * اگر نكشت راهزن و نگرفت مال را ليكن زخمي کرده درینصورت قصاص گرفته خواهد شد از وي در جراحتي كه در وي قصاص است وارش و تاوان گرفته خواهد شد در جراحتي كه تاوان است در وي وگرفتن قصاص وارش اوليا را است كذا في الهداية * مسله * اگر گرفتند راهزنان مال را و زخمي کردند درینصورت دست و پا بريده خواهند شد از جانب مخالف و باطل خواهد شد حكم جراحات برابر است كه بعهد باشد يا بخطا كذا في السراج الوهاج * مسله * اگر گرفتار شد راهزن بعد توبه کردن و حال آنکه کشته بود شخصي را بعهد درینصورت اگر خواهند اولياي مقتول بكشند او را و یا عفو کنند و واجب میشود تاوان مال هر گاه كه هلاک

شده دزد ستان را راه زن یا هلاک کرد آنرا کذا في الهدایة
* مسئله * اگر گرفتار شدند راه زنان قبل توبه کردن
و حال آنکه کشته بودند یا زخمی کردند بعمد ولیکن
نگرفته اند از مال چیز حقیر را که نمیرسد هر یکی را
بقدر نصاب پس اختیار در قصاص نفس و مال داولیا راست اگر
خواهند استیفای قصاص کنند و اگر خواهند عفو کنند
کذا في النهایة * مسئله * اگر راه زن گرفت مال را و
نکرد چیزی را سوای آن درینصورت اگر توبه کرده
پیش از گرفتار شدن پس لازم است وېرا که باز دهد
چیزی را که گرفته است یا تاوان دهد اگر هلاک شده
کذا في السراجیة * مسئله * هرگاه راه زن راه زني کرد
و گرفت مال را بعد ازان بگذاشت راه زني را و اقامت
کرد در قبائل خود مدتي درینصورت اقامت حد نخواهد
کرد بروي امام از روي استحسان کذا في المبسوط لشمس
الائمة السرخسي * مسئله * اگر باشد از راه زنان کودکي یا
دیوانه یا ذي رحم محرم مقطوع علیه یعني کسیکه راه زني نموده
شد ساقط خواهد شد حد از باقي راه زنان کذا في الکافي

و همچنین هرگاه باشد در میان برادر زنان کنک هکذا فی
المحیط * مسئله * هرگاه راه زدند قبا قله بزرک راکه
در ان مسلمانان ومستامنان اند اقامت حد نبوده خواهد
شد بر آنها مگر در صورتیکه قتل و گرفتن مال واقع
شود تنها بر مستامنان که درین هنگام حد
واجب نخواهد شد چنانکه اگر همراه مستامنان
غیر ایشان نبود کذا فی النهایة * مسئله * اگر راه زنی کردند
بعضی از اهل قافله بر بعضی درینصورت حد واجب نخواهد
شد کذا فی الهدایة * مسئله * روایت کرده است ابراهیم
از محمد رحمه الله در حق قومی که راه زدند و کشتند
بعد از ان برگشتند و رفتند آیا تعاقب کنند آنها را اهل
قافله یا نه گفته است محمد رحمه الله اگر باشد در ان
قافله وارث مقتول و تعاقب کند آنها را پس میرسد اهل
قافله را که در پی او روند و الا نه * مسئله * اگر گرفتند
راه زنان متاع مردی را پس میرسد اهل قافله را که تعاقب
آنها کنند اگرچه صاحب مال تعاقب نکند و اگر متاع را
هلاک کردند راه زنان نمیرسد اهل قافله را که تعاقب

کنند چراکه آن متاع بمنزلهٔ دین است بر آنها کذا فی
المحیط * مسئله * اگر باشد در میان راهزنان بندهٔ پس
حکم او مثل حکم آزاد کار است واگر زن باشد همچنین
است حکم او در ظاهر روایت هکذا فی المبسوط * مسئله *
اگر شریک شدند زنان ومردان در راهزنی قطع ید
نیست بر آنها در ظاهر روایت کذا فی خزانة المفتیین
* مسئله * اگر بود از راهزنان زنی پس کشت وگرفت
مال را نه مردان درینصورت کشته نخواهد شد
آن زن وکشته خواهند شد مردان همین است مختار
* مسئله * ده زنان بودند که راه زدند وکشتند وگرفتند
مال را درینصورت کشته خواهند شد وتاوان خواهند
داد مال را کذا فی السراجیة * مسئله * ثابت میشود
راهزنی باقرار یکمرتبه وقبول نموده میشود برگشتن
راهزن از اقرار چنانکه در حد زدن پس ساقط خواهد شد
حد ومواخذه کرده خواهد شد بمال که اقرار آن کرده
است بارهزنی وثابت خواهد شد بگواهی دو گواه
بر مشاهدهٔ رهزنی یا بر اقرار آن پس اگر گواهی داد

یکی از دو گواه بر مشاهدهٔ زنی و دیگری بر اقرار
آنها بر زنی مقبول نخواهد شد گواهی آنها * مسله *
قبول کرده نخواهد شد اگر گواهی دهد شاهدی بوقوع
زنی بر پدر خود اگرچه بالا رود یا بر پسر خود اگرچه
فرو تر آید * مسله * اگر گفتند شاهدانی که زنا زده
برما و بر همه گواهیان ما و گرفتند مال ما را قبول نموده
نخواهد شد و اگر گواهی دادند که زنا کرده اند
بر مردی از عوام الناس و آن کس را ولی است مشهور یا
غیر مشهور درینصورت حاکم اقامت حد نخواهد کرد
بر زانی زنان منکر بحضور مدعی * مسله * اگر زنا
زدند در دار الحرب بر تاجران مستامنین یا در
دار الاسلام در موضعی که در تصرف اهل بغی است
بعد از آن آورده شدند پیش امام جاری نکرده
خواهد شد بر آنها حد * مسله * و اگر مخاصمه بردند
بسوی قاضی که بر مذهب خود میدهانند تاوان مال را
با آنها و تاوان دهانید آنها را و سپرد کرد آنرا بسوی
وارثان قصاص پس مصالحه کردند آنها بر دیتها

بعد ازان بخاصمت بردند بسوی قاضی دیگر
درینصورت اقامت حد کرده نخواهد شد بر آنها
و هرگاه حکم کرد قاضی بر راه زنان بقتل وحبس آنها بسبب
راه زنی پس رفت مردی بیگانه و کشت آنها را درین صورت
چیزی لازم نمی آید بروی و همچنین است اگر بریده
دست راه زنی را کذا فی فتح القدیر * مسله * هرگاه کشت
راه زنی را مردی در قید اهل اسلام پیش از ینکه ثابت شود
بر آنها چیزی بعد ازان قایم شدند گواهان بر چیز یکه
کرده اند آن راه زنان پس درین صورت بر قاتل وی قصاص
است مگر درصورتیکه قاتل خود ولی مقتول باشد که کشته
است آن مقتول را این راه زن در راه زنی پس درین هنگام
لازم نخواهد شد بر قاتل چیزی کذا فی المبسوط * مسله * اگر
گرفتند دزدان متاع قومی را و مدد خواستند آن قوم
بقوم دیگر و بر آمدند آن قوم دیگر در طلب آنها و بودند
صاحبان متاع همراه ایشان درینصورت حلال است آن قوم
دیگر را جنگ با راه زنان و همچنین است اگر غایب شدند دزدان
و میرسند ... قوم دیگر مکان آنها را و می توانند باز

دهایندان متاع ازانها بارباب اموال واگر نمي شناسند مکان آنها راونه قدرت دارند بروا پس دهانیدن مال بارباب اموال درینصورت جایز نیست آنها راکه جنگ کنند بادزدان * مسله * اگر جنگ کردند ارباب اموال بارا هزني پس کشتند اورا درینصورت چیزي نیست برآنها چراکه کشته اند براي مال خود پس اگر گریخت آن راه زن ازان ارباب اموال بجاي که اگر بگذارند اورا قادر نخواهد شد بر راه زني آنها وقتل کردند اورا درینصورت برآنها دیت است چراکه نکشته اند آنها از براي مال خود * مسله * اگر گریخت مردي از راه زنان پس لاحق شدند اورا ارباب اموال وحال آنکه انداخت خودرا درمکاني که قادرنمیشود دران مکان بر راه زني پس کشتند اورا درین صورت لازم خواهد شد برآنها دیت چراکه کشتن آنها نه بسبب خوف اموال است * مسله * جایز است مرد راکه جنگ کند بر مال خود اگرچه به نصاب نرسد وجنگ کند با کسي که جنگ کند باوي براي مال کذا في فتح القدير * مسله * هرگاه خفه کرد مردي را تا اینکه کشت اورا پس دیت بر عاقله

شخص است نزد ابي حنيفه رحمه الله و اکر خفه کرد در
شهر چند مرتبه کشته خواهد شد از براي سياست کذا في
الکافي والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب



بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الملك المنعام والصلوة علي رسوله خير الانام وعلى آله هداة طريق الحق وحماة الاسلام وصحبه البررة الانجبا والكرام ميگويد بنده كمترين طالب حق ويقين محمد خليل الدين جعله الله معتصما بحبله المتين كه چون امر جهان مطاع واجب الاتباع صاحب والا مناصب عالي مناقب مرجع ارباب فضل وكمال ركن ركين دولت لايزال فرد منتخب مجموعه دانايان دهر حبر الكبير عدالت معظمه صدر مدارس مظلومان ذو المحن امير كبير جناب هربرت هارنگتن ادام الله اقباله عز اصدار واشرف نفاذ يافت كه اين بيمقدار ترجمه باب التعزير از كتاب مستطاب در المختار شرح تنوير الابصار بزبان فارسي

نهایت و نبذی از احوال خیر مآل ماتن و شارح در صدر شرح بیان سازد هرچند این بی‌بضاعت حیثیت و لیاقت چنین امر خطیر و استعداد اهتمام این کار عسیر نمیداشت لیکن چون اشعهٔ بوارق عنایات بیغایات بر ساحت امانی و آمال خود تابان و درخشان یافت آنرا چراغ راه هدایت و نیل مقصود ساخت و بهمین پرتو کمر سعی بر میان جان بسته علی حسب الامکان برجوع الی الماخذ بحل غوامض و انکشاف غویصات پرداخت التماس از ناظران با انصاف و مجتنبان از طریق اعتساف آن است که اگر سهوی در تبیین مسائل که از خواص مقتضای جبلی است و یا خطائی در رقم مطالب که از لوازم انسانی است دریابند بقلم عفو اصلاح فرمایند و در هتک عرض این بی‌نوا نکوشند * العذر عند کرام الناس مقبول * امید که این تحفهٔ طفیله بحضرت علیه منیفه اگرچه حکم زیره بکرمان بردن و پای ملخ بسوی سلیمان کشیدن دارد لیکن بمصداق اینکه لیاقت هدیه بنظر مهدی است نه مهدی الیه منظور نظر عاطفت اثر شده درجهٔ

بدیرائی یابد تا این کمترین بین الاقران سرفرازی

حاصل سازد * بر متطلع جرائد احوال علمای کرام مخفی
و محتجب نماند که محمد بن عبد الله حنفی که یکی از
اعاظم علمای اسلام جعل الله مثواه فی دار السلام
و لا تنویر الابصار و جامع البحار که متنی است متین
و صحیفه ایست رزین تصنیف کرده بعد از ان خودش شرحی
بکمال بساطت بی املال بتوضیح مسایل مجرد از تلویح
دلایل مسمی بمنح الغفار فی شرح تنویر الابصار
رقم زده چنانچه مسلم الثبوت بین الجمهور
من الانام و معتمد علیه هر خاص و عام است و پس از ان
شیخ الاسلام و المسلمین عمده محققین متأخرین امام
مسجد جامع بنی اُمیه مفتی دمشق محمد علاء الدین ابن
شیخ علی شرح متن مزبور به بسط تمام مقدور بمرور مجلد
ضخام مسمی بخزاین الاسرار و بدایع الافکار فی شرح
تنویر الابصار نموده چون از نگارش جزو اول شرح
موقوم فراغت کرد عنان عنایت را بسوی اختصارش منعطف
ساخته شرحی دیگر بکمال الاختصار و الایجاز مسمی بدر

المختار در سنه احدي و سبعين و الف من هجرة النبي صلى الله عليه وسلم تحرير فرمود الحق شرحي است كه لسان بيان از وصف آن عاجز و قلم شكسته رقم از تحرير آن قاصر مصنفش درايجاز و اقتصار صنعت سحر البياني را بنحوي بكار برده كه با وجود صغر حجم بر بسياري از مسائل كه اكثر بر متعارفه ازان خالي و عاري ند محتوي ساخته و ازينجاست كه در عرب و عراق و روم بدرس طلاب علوم متداول گشته و در بعضي بلاد دكن مثل گجرات علماي فحول براي افاده طالبان مسائل دين متلقي بقبول شده چنانچه بي شائبه ريب مصداق اين مقال و تقرير بر مطالع تحرير خبير ظاهر و هويدا خواهد بود * آنجا كه عيان است چه حاجت به بيان *

هذا اوان الشروع في المقصود بعون الله المفضل المعبود

و هو حسبي و نعم الوكيل * باب در بيان تعزير * و آن در لغت بمعني تاديب مطلق است و گفتن صاحب قاموس كه تعزير اطلاق كرده مي شود بر ضرب كه كمتر از حد

است غلط است نهر الفایق ودر شرع عبارت است از تادیب
که کمتر از حد باشد واکثر آن سی ونه تازیانه است
وکمتر آن سه تازیانه بشرطیکه تادیب بضرب باشد
ودر درر تعزیر را برچهار مراتب کردانیده واین همه
مبني است بر عدم تفویض آن برراي حاکم تا اینکه
تعزیر بر چهار مراتب مطلقا نیست زیراکه اگر شخصی
از اشراف الاشراف یعني از علما وسادات بزند
ویخون آلوده کنند غیر اشراف الاشراف را پس در
تعزیرش اعلام قاضي یعني گفتن قاضي که بمن رسیده که
تو چنین کار میکني کافی نخواهد بود ومیدانم که تعزیر
او بزدن صواب باشد نهر الفایق ودر تعزیر بضرب تازیانه
بتفریق وپراگنده زده نخواهد شد وبعضی گفته اند که
تفریق کرده خواهد شد وتوفیق میان هر دو قول داده
شد بدینگونه که اگر تعزیر به نهایت مقدار خود رسید
تفریق کرده شود والا نه شرح وهبانیه وتعزیر گاه
بضرب مي شود وگاه بحبس وگاه بسیلی زدن وگاه
بگوشمالی وگاه بسخن درشت وگاه بنظر کردن قاضی بسوی‌ش

از روي ترش وکاه بدشنام غير قذف مجتبی وهم در آن
از سرخسي روايت کرده که مباح نيست تعزير بسيلي زدن
زيراکه اين از جمله نهايت استخفاف است پس محفوظ
داشته شوند ازان اهل قبله و تعزير باخذ مال درست نيست
در مذهب مختار بحر الرائق وهم دران از بزازيه
روايت کرده که بعضي تعزير باخذ مال جايز داشته اند
ومعنيش اين است که نگاه دارد قاضي مال او را مدتي
تا منزجر وپشيمان شود وبعد ازان مالش بوي باز پس
دهد واگر قاضي از ظهور آثار توبه مايوس شود
در ينصورت صرف کند آن مال را بسوي چيزي که مصلحت
دران داند ودر مجتبی مذکور است که تعزير باخذ
مال در بدايت اسلام بود وبعد ازان منسوخ شد ودر
تعزير تعيين مقدار نيست بلکه مفوض بر راي قاضي است
وهمين است راي مشايخ ما زيلعي زيراکه مقصود از تعزير
باز داشتن مردم است از اقدام بر منهي عنه واحوال مردم
درين باب مختلف است بحر الرائق وتعزير گاه بقتل
مي شود چنانکه شخصي مردي را با زني يافت که آن زن

بر آن مرد حلال نیست پس میرسد آن شخص را که بقتل رساند آن مرد را بشرطیکه بداند که مرد مذکور پشیمان نمیشود و باز نمی آید از آن و از زدن و از ضرب بغیر سلاح و اگر داند که از آن و از ضرب مذکور منزجر خواهد شد پس تعزیر بقتلش روا نیست و اگر اکراه کند آن مرد زن مذکوره را پس درینصورت مر آن زن را قتل مرد مذکور میرسد و خون او باطل است و همچنین حکم کودک است وهبانیه و اگر زن مطاوعت مرد کند پس آن شخص را جایز است که هر دو را بقتل رساند همچنین نسبت کرده است زیلعی بسوی هندوانی و بعد ازان گفته که در منیة المفتی مذکور است که اگر بیابد شخصی مردی را با زن خود درحالیکه که زنا میکند با وی یا با محرم خود بهمین حالت و هر دو باهم مطاوع و خواهش مند اند پس هر دو را بقتل رساند انتهی و ثابت داشته است این را در در و صاحب بحر الرائق گفته که حاصل این کلام فرق است میان زوجه و محرم و میان زن اجنبیه پس در صورت اجنبیه قتل حلال نیست مگر بشرط مذکور یعنی عدم انزجار مزبور

ود ر غیر اجنبیه حلال است مطلقا انتهی و صاحب نهر الفائق

رد این سخن با نچه که در بزازیه وغیر آن مذکور است

کرده یعنی حکم اجنبیه و غیر آن یکسان است و بر همین

دلالت میکند نکره آوردن هند وا نهي لفظ مرأة را در

صورت مسلهٔ مذکور آري در منیه مطلق واقع شده پس اطلاقش

محمول است بر تقیید شرط مذکور تا اینکه اتفاق بین الاقوال

حاصل شود و ازینجا است که در وهبانیه مطلقا بشرط مذکور

جزم کرده و همین حق است بدون شرط احصان زیرا که

این قتل از قبیل حد نیست بلکه از قبیل امر بالمعروف است

و در مجتبی ذکر کرده که اصل این است هر شخصي که

مسلماني را مرتکب زنا یا بد پس آنشخص را قتل کردن

زاني حلال است و جز این نیست که آنشخص از قتلش

باز مي ماند بسبب اینکه خوف میکند ازینکه بسا ور

نشود قول او که این زنا کرده است و بر همین قیاس است

مکابر بظلم و قطاع الطریق و صاحب مکس یعني کسیکه

وصیلهٔ عشر را هداري بزور و اتلاف مال مردم کند و جمیع

ستم بروا دارند کان بلکه هر چیزي که قوت داشته باشد

وجميع اهل كبائر واعونه يعني كسانيكه جزيه وخراج را
حيله ساخته متاع خلق را بغارت برند و سعاة يعني ساعيان
بفساد مباح است قتل اين همه و ثواب مي يابد قاتل آنها
انتهي و ناطقي بوجوب قتل هر موذيي فتوي داده است و
در شرح وهبانيه ذكر كرده كه تعزير گاهي به بيرون
كردن از شهر مي شود و گاهي بهجوم كردن بر خانهٔ مفسدين
و گاهي به بيرون كردن از سراي و گاهي به بر كندن آن
و گاهي بشكستن خمهاي شراب اگرچه دران نمك انداخته
باشند و تعزير بسوزانيدن خانهٔ وي منقول نيست و ميرسد هر
مسلم را اقامت تعزير بحال مباشرت معاصيت قنيه و ليكن
بعد مباشرت معصيت پس اقامتش غير حاكم را در زوج مولي را
جائز نيست چنانچه قريب است كه مي آيد* فرع* اگر مستحق
تعزير شخصي را باقامتش برخود امر كرد و او بجا آورد
و بعد ازان مرافعت بسوي حاكم شد پس حاكم احتساب
بان كند قنيه و همين را مصنف بحال و برقرار داشته و همچنين
است در كتاب الدعواي خانيه ليكن در فتح القدير است كه
انچه واجب است حق للعبد اقامتش غير امام را جائز

نیست زیراکه آن موقوف است بر دعوی منکر آنکه متخاصمین در ان حکم قرار داده باشند پس حاکم را اقامتش جایز است پس باید که این قاعده محفوظ داشته آید شخصی مرد یکری را بنا حق زد وان دیگر نیز آنشخص را زد پس هردو معزر خواهند شد چنانکه اگر متخاصمین روبروی قاضی یکدیگر را دشنام دادند وازمنع قاضی بازنیامدند چنانکه گذشت وابتدا کرده خواهد شد باقامت تعزیر از کسی که اولا اقدام بضرب ازان هردو کرده چه او ظالم تراست قنیه در مجمع الفتاوی گفته که در تعزیر جنایتی که موجب حد نیست مجازات بالمثل جائز است زیراکه اذن باین وارد است قال الله تعالی ولمن انتصر بعد ظلمه فاولیک ما علیهم من سبیل یعنی کسانیکه ظالمی بر ایشان ظلم کرده باشد و بعد ازان اگر اینها از ظالم داد ستانند پس بر اینها مواخذه نیست وعفو کردن افضل است قال الله تعالی فمن عفی واصلح فاجره علی الله یعنی کسیکه عفو کند واصلاح نماید پس اجراو بر خداست وصحیح است حبس او اگرچه دو

خانه اش باشد بدینگونه که اورا از بر امدن خانه باز دارند
بهر الغائف واکر حاجت بسوي زيادتي تاديب افتد
انضمام حبس با ضرب هم رواست و ضرب تعزير سخت
تراست زيراکه در تعزير تخفيف عدد شده است
پس در وصف تخفيف نکرده شود بعد ازان ضرب حد
زنا است زيراکه حد زنا ثابت از قرآن است و بعد ازان
ضرب حد شرب است چه اين باجماع صحابه ثابت شده
نه بقياس چه قياس در حد و در جاري نمي شود بعد ازان
ضرب حد قذف زيراکه سببش ضعيف است چه احتمال
صدق قاذف دارد و هرکسيکه ارتکاب منکر يعني
امر نامشروع نمايد يا ايذاي مسلماني بغير حق کند
خواه بقول وخواه بفعل پس او معزر خواهد شد مثل اينکه
کذبش ظاهر باشد مثل اينکه گويد يا کلب بحر الرائق
اگرچه فعلي که ازو ايذا رسانيده بچشمک عين يا اشارت
دست باشد زيراکه اين غيبت است چنانچه مي آيد در باب
حظر پس مرتکب اين فعل مرتکب امر محرم است وهرکسيکه
مرتکب معصيتي شود که دران حد واجب نيست پس

دران تعزیر است الا شباء پس شخصیکه ولد خود را دشنام دهد یا قذف نماید یا قذف مملوک خود کند اگرچه ام ولد باشد تعزیر بر او کرده خواهد شد و همین است حکم شخصی که قذف کافری یا کسی که محصن نباشد بزنا نماید و تعزیرش به نهایت رسانیده خواهد شد مثل کسی که از وسر زند فعل محرم غیر جماع با زن اجنبیه یا دزدی که گرفتار شود بعد اینکه متاع خانه را جمع نموده پیش ازانکه ازخانه برآورده باشد ودر غیر این سه صورت تعزیر بغایت رسانیده نشود ومعزر می شود کسیکه دشنام دهد مسلمانی را به یا فاسق مگر اینکه معلوم الفسق باشد مثل مکاس یعنی کسیکه بحیله عشرمال مردم اتلاف نماید ویا کسیکه فسقش بر قاضی ظاهر باشد زیرا که این کسان قبل قول قائل از خود الحاق عیب بسوی نفس خود کرده اند فتح القدیر پس اگر این شاتم اراده اثبات فسق مشتوم به بینه مجرد یعنی غیر مثبت حق الله ویا حق العبد بدون بیان سبب فسق نماید پس این بینه مسموع نخواهد شد واگر گوید یا زانی واراده اثبات

زنا نماید پس بینه مسموع خواهد شد چه این مثبت حد است و آن حق الله است بخلاف صورت اول تا اینکه اگر در صورت اول نیز گواهان اثبات فسقش بچیزی که متضمن حق الله یا حق العبد است نمایند مسموع خواهد شد و همین حکم جرح شاهد است یعنی اگر متضمن حق الله یا حق العبد باشد مسموع خواهد شد والا نه ونیز قاضی را روا است که از شاتم سبب فسق مشتوم سوال کند پس اگر سبب شرعی مثل تقبیل اجنبیه و یا معانقه بآن و یا خلوت با او بیان نماید انگاه بینه طلب کند تا که بعد ثبوت از بینه تعزیرش کند واگر شاتم بیان فسق را به ترک واجب نماید قاضی را باید که مشتوم را از فرائض که بر وی آموختن آن واجب است سوال نماید پس اگر نداند و تعریف آنها نکرد فسق او ثابت خواهد شد زیرا که در مجتبی مذکور است که کسیکه ترک اشتغال از زدن هر روزی که واجب التعلم از فقه است نماید شهادتش مقبول نخواهد شد نهر الفائق و معزر خواهد شد کسیکه شتم نماید بیا کافر واگر شاتم مذکور اعتقاد کفر مسلمی

کرده باشد تکفیرش جائز باشد والا نه وفتوی بر همین

است شرح وهبانیه واگر مشتوم مزبور جواب بلبیک داد

تکفیرش کرده خواهد شد خلاصه مذکور است در

تاتارخانی که نزد بعضی شاتم مزبور معزر نخواهد شد

تا وقتی که نگوید یا کافر بالله زیرا که کافر مطلق محتمل

است که مراد از وکافر بالطاغوت باشد وکسیکه شتم نماید

بیاخبیث ویاسارق ویافاجرویامخنث ویاخائن ویاسفیه ویا

بلیدویااحمق ویامباحی یعنی مباح دانندهٔ منکرات ویاعوانی

یعنی مددکار ظلمه ویالوطی وبعضی گفته اندکه اگر شاتم بیالوطی

سوال کرده خواهد شد پس اگر اوارادهٔ کرده که مشتوم از قوم

لوط علیه السلام است معزر نخواهد شد واگر اراده کرده

که عامل عمل قوم لوط است معزر خواهد شد نزد ابی حنیفه

وحد زده خواهد شد نزد صاحبین وصحیح این است

که معزر خواهد شد اگرچه در حالت غضب یا بطور هزل

گفته باشد فتح القدیر وهمچنین معزر خواهد شد بشتم یا

زندیق ویا منافق ویارافضی ویامبتدع ویا یهودی ویا ابن

النصرانی نهر الفائق وبه شتم یالص مگر اینکه مشتوم دزد

یا شد بنا بر صدق قائل چنانچه گذشت و نه اقید لازم برای
تعزیر نیست چه اخبار مثل انت فاسق یا فلان فاسق و امثال
آن همین حکم دارد تا وقتیکه بر منوال دعوی نباشد
قنیه و به شتم یا دیوث یعنی کسیکه حیا و غیرت نداشته باشد
بر زوجه یا محرم بدکارهٔ خود و به شتم یا قرطبان بمعنی
دیوث و به شتم یا شارب الخمر و یا آکل الربوا و یا ابن القحبه
و دزدی اشارت است باینکه هرگاه کسی اصل او را دشنام
دهد بطلب و ادعای او معزر خواهد شد مثل یا ابن الفاسق و یا
ابن الکافر و نیز اشارت است باینکه معزر خواهد شد
بشتم یا قحبه سوال اگر گفته شود که قحبه باعتبار عرف افحش
از زانیه است چه قحبه باشکار زنا می کند باجرت پس
باید که حد بر قاذف بیا قحبه آید نه تعزیر جواب
گوئیم که بهمین سبب یعنی از اجرت گرفتن قحبه حد از و ساقط
شد نزدیک ابی حنیفه بخلاف مذهب صاحبین ابن کمال
لیکن در مضمرات در این صورت تصریح بوجوب حد کرده
است و مصنف گفته است که همین ظاهر است و به شتم یا ابن
الفاجرة و لذت مأوی اللصوص یعنی جای دزدان [illegible]

و اینت ماوی الزوانی یعنی جای پناه زانیان و بشتم یا من یلعب بالصبیان ویا حرام زاده معنیش متولد از وطی حرام پس شامل خواهد شد وطی حالت حیض را اگر گفته شود که در عرف این معنی مراد نمی‌شود بلکه ولد الزنا پس باید که حد بر شاتم آید نه تعزیر خواهم گفت که بیشتر اراده از آن خداع لئیم می‌باشد پس حد بر شاتم نخواهد شد * فرع * شخصی اقرار دیاثت یعنی قلتبانی زن خود بر نفس خویش کند یا او معروف باشد به دیاثت پس او مقتول نخواهد شد تا وقتیکه معتقد حلتش نشود و در تعزیرش مبالغه کرده خواهد شد در صورت ثانیه یا ملاعنه کند در صورت اولی چرا که قذف زن خود نموده * جواهر الفتاوی و شهید بر آن است که فاسق توبه از فسق نماید و گوید که اکنون رجوع بدان فسق نمایم پس گواهی دهید بر من که او رافضی است و بعد از آن رجوع بدان فسق نمود پس رافضی نخواهد شد بلکه عاصی و اگر گوید که اگر رجوع نمایم کافر باشم و بعد از آن رجوع کرد لازم آید بروی کفاره یمین و تعزیر کرده *

نخواهد شد بد شنام یا حمار و یا خنزیر و یا کلب و یا تیس و یا قرد و یا ثور و یا بقر و یا حیه بنا بر ظهور کذب قائل و صاحب هدایه در این دشنامها تعزیر مستحسن دانسته اگر مخاطب یکی از اشراف باشد و زیلعی و غیر ان اتباعش نموده اند و همچنین بد شنام یا حجام و یا ابله و یا ابن الحجام و حال آنکه پدرش حجام نباشد واجب گردانیده است زیلعی تعزیر را بد شنام یا ابن الحجام و همچنین بد شنام یا مواجر زیرا که عرفاً بمعنی موجر یعنی اجاره دهنده است و همچنین بد شنام یا بغا و این لفظ فارسی است بمعنی کونی و حیز و در ملتقط گفته که در عرف ما بد شنام مواجر و بغا و ولد الحرام تعزیر واجب می شود نهر الفائق و ضابطه این است که هر گاه نسبت کند بسوی فعل اختیاری که شرعا حرام و عرفا سبب لحوق عار باشد پس بر قائل تعزیر واجب خواهد شد والا نه ابن کمال و همچنین بد شنام یا ضحکه بضم اول و سکون ثانی یعنی آنکس که مردم بر وی بخندند و بضم اول و فتح ثانی آنکس که او بر مردم بخندد و همچنین است یا سخره از روی اعراب و معنی در غایت البیان

ید شنام یا ضحکه ویا مسخره ویا ساحر ویا مقامر تعزیر مختار
دانسته ودر ملتقی گفته که علما مستحسن دانسته اند تعزیر
بدشنامهای مزبوره وقتی که مخاطب فقیه یا سید باشد شخصی
دعوای دزدی بر دیگر نمود واز اثباتش عاجز شد پس برای
شخص تعزیر نخواهد شد وهمین حکم است وقتی که او دعوای
موجب تکفیر بر دیگری کند ومدعی از اثبات این مدعی
عاجز گردد پس بر مدعی هیچ چیز نیست و وقتی که کلامش
روبروی حاکم شرع بطریق دعوی صادر شده باشد واما اگر
بطریق دشنام و انتقاص صادر شده باشد پس قائلش معزر
خواهد شد فتاوی قاری الهدایه واین بر خلاف دعوای
زناست چه مدعی زنا اگر اثبات دعویش نکند حد قذف برو
واجب می شود چنانکه گذشت ودر تعزیر حق العبد غالب
است پس ابراء و عفو وکفالت بنفس دروی جایز باشد زیلعی
وهمچنین یمین درو جایز باشد یعنی وقتیکه شما تم انکار شتم
نماید وصورت تحلیف بدینگونه است که گوید بالله ما له
علیک هذا الحق الذی یدعی یعنی قسم خدا که نیست او را
بر تو حقی که او دعوی می کند نه باینطور که گوید بالله ما

قلت خلاصه و نیز دران جایز است شهادت بر شهادت و شهادت
یک مرد و دو زن همچنانکه در حقوق العباد جایز است
و تعزیر گاهی حقا لله میشود پس عفو در وجایز نیست مگر وقتیکه
امام انزجار فاعل از پیشتر دریافته باشد و همچنین بدین
دروی روا نیست چنانکه اگر شخصی بر مردی دعوی کند
که آنمرد خواهر خودرا مثلا بوسه داده است وجایز
است اثبات این قسم تعزیر بمدعی که مشاهده آن کرده است
پس آن مدعی گواه خواهد شد اگر با وی گواه دیگر باشد وانچه که
در قنیه وغیر آن ذکر کرده که اگر مدعی علیه صاحب مروت یعنی
متدین و صالح است و فعلی که ازو سرزده باول مرتبه باشد
پس ویرا نصیحت خواهند کرد از روی استحسان و معزر
نخواهد شد و واجب است که محمل او در حقوق الله باشد
زیراکه در حقوق عباد قاضی را اسقاط تعزیر نمیرسد فتح
القدیر وانچه در کتاب الکراهیة فتاوای ظهیریه ذکر کرده که
مردی نماز گذار است و اضرار مردم از دست و زبان
خود میکند باک نیست که از حالش سلطان را آگاه
کنند تا او را زاجر شود افاده میکند باینکه این اعلام

از قبیل اخبار است و باینکه اعلام قاضی بان برای تعزیر کافی است نهر الفائق میگویم که هم در کتاب الکفالة آن از بحر الرائق وغیره نقل کرده که قاضی را میرسد که تعزیر بر متهم نماید اگرچه اتهامش بدرجهٔ ثبوت نرسیده باشد و هر تعزیر که حق الله باشد در ان خبر واحد عدل کافی است زیرا که در حقوق الله حکم خواهد کرد قاضی بعلم خود باتفاق فقها وجرح مجرد در حقوق الله مقبول است چنانکه گذشت و برهمین مبنی است انچه که در محاضر نوشته میشود در حق انسانی که بران عمل کرده می شود در حقوق الله وکسیکه فتوی داده است به تعزیر کاتب پس خطا کرده است انتهی مُلَخَّصًا و در کتاب الکفالت مبنی بر روایت ازد نی مذکور است که هر کسیکه شراب جمع میکند و می نوشد و ترک نماز میکند حبس و تادیب خواهم نمود او را بعد از ان اخراج خواهم کرد و هر که بقتل و دزدی و ضرب مردم متهم شود او را ادوام حبس خواهم نمود در زندان تا اینکه توبه کند زیرا که بدی این بمردم میرسد و بدی اول بر ذات وی است اگر مسلمانی ذمی را دشنام دهد

مثل رشوه زن یرا که مرتکب معصیت شده پس تقیید مسائل شتم بمسلم اتفاقی است فتح القدیر ودر قنیه ذکر کرده مسلمانی یهودی یا مجوسی را یا کافر گوید پس اگر بر آنها این مقوله شاق باشد قائل گنهکار شود مقتضای او این است که بر قائل تعزیر واجب است بنا بر ارتکاب اثم واین را مصنف ثابت داشته لیکن صاحب نهر الفائق در و بحث کرده میگویم که شاید وجهش همان باشد که در یا فاسق گذشته فتامل جایز است مولی را تعزیر عبد خود کردن وشوهر را تعزیر زوجه خود اگرچه صغیره باشد بنا بر وجهی که می آید بر ترک کردن زوجه زینت شرعی را با وجود قدرت وبجهت ترک غسل جنابت وبنا بر بر آمدن از خانه بغیر حق وترک اجابت طلب شوهر بسوی بستر بشرطیکه از حیض وغیره پاک باشد واز ملحقات موجبات تعزیر زوجه این است که بزند ولد صغیر را وقت گریه کردن او ویا بزند کنیز شوهر را از روی غیرت ورشک وپند بذیر از شوهر نشود یا دشنام دهد شوهر را اگرچه بلفظ یا حمار باشد یا دعای بد کند بر شوهر یا بدرد جامهای

شوهر را یا کلام کند با شوهر تا که بشنوند مرد اجنبی
آنرا یا چهره بکشاید برای غیر محرم یا سخن با غیر محرم بکند
یا دشنام دهد غیر محرم را یا بدهد چیزیکه عادت
بدادنش نباشد بی اذن شوهر و ضابطه این است هر معصیتی
که در وی حد نباشد پس زوج و مولی را میرسد که تعزیر نماید
و اگر طلب نفقه و کسوت کند و الحاح نماید داخل ضابطه
نباشد زیراکه صاحب حق را مجال گفت گو می باشد
بحر الرائق و نمیرسد شوهر را تعزیر زوجه بر ترک نماز
زیراکه منفعتش راجع بطرف زوجه است نه بطرف
شوهر و مصنف برین اعتماد کرده به تبعیت کتاب درر برخلاف
انچه در کنز و ملتقی است و تائیدش در مجتبی مذکور
است و میرسد پدر را تعزیر پسر بر ترک نماز و سابق ذکر
کردیم که ولی را ضرب پسر هفت ساله بنابر ترک نماز
میرسد و حکم زوج بهمین ملحق است نهر الفائق و در قنیه
مذکور است که میرسد ویرا اکراه طفل خود بر آموختن
قرآن و ادب و علم زیراکه تعلیم این امور بر والدین فرض
است و همچنین میرسد ولی را که ضرب یتیم نماید در چیزی

که ضرب بسرش دران جایز باشد صغر یعنی کودکی مانع وجوب تعزیر نیست پس تعزیر در صبیان جاري وروا باشد اگر حق عبد است ودر حق الله مثل اینکه صبی زنا یا دزدي نماید صغر مانع تعزیر باشد مجتبی اگر کسی از حد ویا تعزیر هلاک شود پس خونش باطل است واگر زوج بنابر امور مزبوره تعزیر زوجه نماید پس او بمیرد خونش هدر نخواهد شد زیرا که این تادیب مباح است پس مقید بشرط سلامت باشد ومصنف گفته که از همین ظاهر گشته که بر زوج ضرب زوجهٔ خود اصلا واجب نیست یعنی مباح است اگر زوجه دعواي ضرب شدید بر شوهرش نماید وثابت بهبینه گرداند شوهرش معزر خواهد شد وهمین حکم معلم است اگر کودک را ضرب فاحش نماید تعزیر کرده خواهد شد واگر کودک بمیرد دیت بروی واجب میگردد شهلی ومرویست از ثانی اگر قاضي بر صد تازیانه زیاده کند وازان بمیرد پس نصف دیت بر بیت المال خواهد آمد چه این قتل بسبب فعل مأذون فیه وغیر مأذون فیه بهم رسیده پس دیت نصفا نصف شود زیلعی * فروع * اگر زني بنابر حصول

مفارقت از شوهر مرتد شود جبر بر اسلام نموده خواهد شد
و به هفتاد و پنج تازیانه تعزیر کرده خواهد شد
و تزویجش با غیر شوهر روا نباشد و فتوی بر همین
است ملتقط اگر شخصی از حنفیت بشافعیت گراید
تعزیرش نباید سراجیه اگر کسی قذف بتعریض نماید
معزر شود حاوی زنا با زن مرده موجب تعزیر است
اختیار شخصی بر دیگری دعوی نماید که او با کنیزش
وطی کرده است و کنیز از و حامل گشته و بدین سبب کنیز
ناقص شده پس اگر بیّنه ثابت کند او را قیمت نقصان
گرفتن میرسد و اگر بیّنه نباشد منکر حلف کند پس ویرا
تعزیر مدعی میرسد منیه و در اشباه است اگر شخصی
زن انسانی را فریب داده از خانه بیرون کرده با
دیگری تزویج نماید پس ویرا حبس نمایند تا اینکه
توبه کند یا بمیرد زیرا که این کس ساعی بفساد در زمین
شده اگر شخصی را دعوی بر مردی باشد و او را
نیابد و اهل و ذی قرابت ویرا بدست ظالمان گرفتار
سازد و ایشان آنها را محبوس کرده ناحق مال آنها بغصب

ستانند پس آنشخص معزر خواهد شد و از ورع بارد یعني تقواٰی که مقصود از ان نهایش باشد تعزیر کرده خواهد شد مثل آنکه دانهٔ خرما در راه افتاده یابد و باظهار پرهیزکاري خود بر مردم در تعریف آن خرما که بصفت کداٰئي از ان کیست پردازد تعزیر از توبه ساقط نمی شود چنانکه حد و بعد ازان گفته که شافعي صاحبان وجاهت را ازین حکم استثنا کرده میگویم که مذهب علماي ما از قنیه وغیره سابق مذکور شده وناطقي در اجناس خود قید مالم یتکرر زیاده نموده پس اگر فعل موجب تعزیر مکرر شود تعزیر واجب گردد ودر حدیث آمده که تجافوا عن عقوبة ذوي المروّة الاّفي الحدّ یعني پهلوتهي کنید از عقوبت مردم صالح و متدین مگر در حد ودر جامع صغیر مناوي شافعي درین حدیث اتّقِ الله لاتاتِي یومَ القیمة ببعیر تحمله علي رقبتک له رُغار او بقرة لها خُوار او شاة لها ثَواج یعني پرهیز کن از خدا تا نیاري روز قیامت شتري صاحب آواز راکه بار کني آنرا بر گردن خود ویا بیاري گاوي راکه آنرا آواز باشد یا گوسپندي راکه آنرا

باواز باشد گفته است که ازین حدیث ماخوذ است تجریس السارق پس باید که محفوظ داشته آید و ازین حدیث گرفته اند حکام تجریس سارق و امثال آنرا *

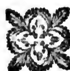
تمام شد کتاب الحدود

بعد از حمد و ثنای حضرت آفریدگار و بسط بساط نعت سید ابرار بر صفای ضمیر ان دقیقه رس و روشن دلان صبح نفس واضح و لائح باد که سابق ازین بموجب امر واجب الاذعان امیر کبیر عالیشان عاقد معاقد ایالت و کامگاری و صاعد مصاعد بسالت و نامداری و ناهج مناهج دولت و اقبال عارج معارج شوکت و جلال غرهٔ ناصیهٔ سفارت و شجاعت و قرهٔ باصرهٔ مناعت و براعت سر دفتر اربــاب مکنت و معدلت و سر خیل اصحاب حکمت و نصفت مشید ارکان عدل و انصاف ماحی آثار جور و اعتساف کهف امان و ذخر زمــان دستگیر درماندهٔ و زمین جناب هربرت هارنگتن دامت دولته و زادت شوکته کتاب الجنایات فتاوای عالمگیری را اسوهٔ فضلای کرام و قدوهٔ علمای عظام جناب والد ماجد قــاضی

القضات محمد نجم الدین خان ادام الله الملک المنان ظلال فیوضات العالی علی مفارق الادانی والاعالی بعبارت سلیس فارسی مترجم و باوجود کثرت مشاغل اختتام آن را ملتزم گردیدند ونیز مرکوز ضمیر جناب ممدوح بود که ترجمه کتاب الحدود هم ملحق آن کرده شود و فائده تمام آن بخاص وعام رسد مگر چون قلت فرصت رخصت نداد در ان هنگام اتفاق ترجمهٔ آن نیفتاد درین اوان که سنه ثمان وعشرین است بعد الف ومایتین از هجرت بنویه علیه وعلی آله وصحبه افضل الصلوة والتحیه امر امیر ممدوح باین ذرهٔ کمترین خادم طلبهٔ علوم یعنی محمد خلیل الدین شرف نفاذ یافت که ترجمهٔ کتاب الجنایات را در قالب طبع در آرد ونیز ترجمهٔ کتاب الحدود را که فاضلی نوشته بود تصحیح نموده مع رسالهٔ تعزیرات مولفهٔ جناب والد ماجد قاضی القضات در طبع ملحق بآن کرده اند ازانجا که مترجم کتاب الحدود در اکثر مواضع چنان ترجمه تحت اللفظ نگاشته ونظر از درستی عبارت بر داشته که از تعقیدات بیانی آن عقدهاء در فهم معانی افتاد که بناخن فکر رسا هم

نمي كشاد در بعضي مواضع پرواي اختلال مطلب نگرده
بنحوي عاطل گذاشت كه اصلا ترجمه با اصل كتاب ارتباطي
نداشت بنا برآن اين هيچمدان و مولوي اوحد الدين احمد
بلگرامي نظر همت بتصحيح آن گماشته وتا وسع امكان دقيقه
از دقايق صحت فرو نگذاشته ومهما امكن بتحقيق مباني
وتدقيق معاني پرداخت و خللي كه در تصريح مرام
وتوضيح كلام دريافت بحك و اصلاح درست ساخت
و در هر جا ميكه بوقت مقابله با اصل كتاب در تفتيح مغالق
ابواب معما شايبهٔ اشكال خواه غائلهٔ اشتباه روي مينمود
آنرا از كليد رجوع بتحقيق وتوجه جناب والد ماجد
نور ميكشود و بعد تحقيقات كه خار اشتباه از پاي شخص
مطلب بر مي آورد نسخهٔ مرقوم را بقالب طبع در
مي آورد الحمد لله والمنة كه كتاب مذكور صورت
انطباع واختتام گرفت وحسن الحاق با ترجمهٔ كتاب
الجنايات جناب والد ماجد پذيرفت و نيز در آخر
بالحاق رسالهٔ تعزيرات مؤلفهٔ جناب والد ماجد
پرداخت و هم ترجمهٔ تعزيرات كه اين خاكسار

از کتاب در المختار بحکم واجب الاتباع صاحب ممدوح کرده بود لاحق ساخت التماس از جوهریان بازار معانی و صیرفیان نقود نکته دانی آن است که اگر سهوی یا خطائی در تصحیح مبانی و توضیح معانی بانظار سامی شان در آید اولا از روی کرم در غلط نامه نظر اندازند و در استکشاف مطلب آن پردازند و ثانیا این قلیل البضاعت را معذور داشته بدامن عفو و اصلاح بپوشند و در عیب جوئی این هیچمدان بی استطاعت نکوشند و العذر عند کرام الناس مقبول فان وقع فی معرض القبول فهو غایة المامول و نهایة المسؤل و من الله العفو والکرم وهو واهب العطایا و النعم



غلط نامهٔ حدود

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۶	قاضی	قاضیِ
۷	۹	رتقار	ورتقار
۱۰	۳	سنت	مستحب
۱۰	۱۱	ونزد محمد وابی یوسف	نزد محمد و نزد ابی یوسف
۱۰	۱۲	رحمهما	رحمه
۱۲	۱۴	وشاهدان	یاشاهدان
۱۶	۱۰	ازانکه	بعدازانکه
۱۷	۱۰	یکانیز بودن	به یفده بودن آنهرد
۱۸	۸	اکفتا	اکتفا
۱۹	۹	ذا راحم	ذا رحم
۲۰	۱۶	درآخر	درقول آخر
۲۲	۸	خواهد	خواهد شد
۲۷	۷	الوالجیه	ولوالجیه
۲۹	۴	ازدوقسم	درهردوقسم
۳۱	۲	دومرد	هردومرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴	۴	آرد و زن	آورد زن
۳۴	۱۴	عقد زن	عقد
۳۴	۱۷	بحرمیت	بحرمت
۳۶	۶	بمعریت	بمهریت
۳۶	۷	نکاه	نکاح
۳۶	۸	اتش پراست	آتش پرست
۳۶	۸	مرتد بود اگرچه	مرتد بوده پس حدی نیست اگرچه
۴۹	۱۴	بست	وسبب
۵۰	۱۳	شرد	شود
۵۶	۵	چراکه	که
۸۶	۶	ازد و مردن	ازد و مرد
۳۷	۱۷	یا آن زن	یا دختر آن زن
۴۸	۱۳	که شرط خیار دارد گفت دروغ میگوید	شرط خیار دارد و گفت مولای کنیز دروغ میگوید
۴۹	۲	شود	شوند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۹	شاهدي	شاهد
۸۶	۱۵	ازو نیز	ازو ونیز
۹۲	۴	بزنا	زنا را
۹۹	۳	جفته	جعة
۱۰۷	۲	حد بزنا برقاذف	حد برقاذف
۱۰۷	۹	حد لعان	حد ولعان
۱۰۶	۸	خواهد شد	نخواهد شد
۱۰۴	۱۲	برید	بریده
۱۴۳	۱۷	ازو چیز	ازو و چیز
۱۴۹	۳	غضب	غصب
۱۵۰	۵	نخواهد شد	خواهد شد
۱۵۱	۱۳	خاهم	خواهم
۱۵۵	۸	دزدیده ام	دزدم
۱۵۷	۶	موجود وقتیکه	وقتیکه موجود
۱۶۳	۱۷	ولیکن	ولیکن بنده
۱۶۵	۹	صاجت	حاجت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٦٦	٩	خپس مال	مال
١٦٨	١٢	نبود	بود
١٧٣	١١	جانورا	جانوران
١٧٨	١٤	بریدن	بریده
١٧٩	١٣	نبینند	نبیند
١٧٩	١٥	خواهد شد	نخواهد شد
١٩٥	١	نیسپ	نیست
٢١١	٣	غرلب	غالب
٢٣٢	١٤	ازقرار	ازاقرار



بسم الله الرحمن الرحيم



بعد الحمد والصلواة ميگويد بندهٔ سرا سرجنايات محمد
نجم الدين ملقب بقاضي القضات كه اين رسالهٔ ايست در باب
تعزيرات مستخرجه از كتب معتبرهٔ فقهيه با چندين استنباطات
بايد دانست كه تعزير عبارت است از تاديب غير مقدر
بحد شرعي ومفوض برراي مودب وآن گاهي بحبس باشد
وگاهي بسيلي زدن وگوشمال دادن وچوب زدن وسخن
درشت گفتن ونگاه قاضي بسوي جاني بترش روي كردن
نيز بود كذا في النهاية وتعزير باخذ مال نزد ابي يوسف رحمه الله
سلطان وقاضي را جايز است ليكن نه آنكه مال او را براي
خود يا بيت المال بگيرند چنانچه متوهم ظالمان است

چرا که روا نیست هیچ یکی از مسلمانان را اخذ مال دیگری
بی سبب شرعی بلکه مال ماخوذ را نزد خود امساک کند
تا مدتی که جانی منزجر گردد و پس بعد آنرا اعاده نماید
و در مجتبی گفته که اگر حاکم بعد امساک مال
مایوس از توبه اش گردد بصرف کند آن را و مذهب
معتبر عدم جواز تعزیر بگرفتن مال است بعض علمای
تعزیر بشتم نیز مشروع گفته اند لیکن بعد ملاحظهٔ آنکه قذف
نگردد هذا کله من البحر الرائق و تعزیر باخراج از خانه و
شهر و بقتل نیز آمده چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
* مسله * علما گفته اند که وقت مباشرت جنایت بمعصیت
تعزیر او هر مسلم را میرسد و بعد فراغ از مباشرت تعزیر جایز
نیست مگر حاکم را و ازینجاست که در قنیه گفته که اگر
شخصی دیگری را بر ارتکاب جریمهٔ موجبهٔ تعزیر ببیند
و بعد فراغش از آن تعزیر نماید بی اذن محتسب پس محتسب را
میرسد که تعزیر کننده را به تعزیر رساند کذا فی العالمگیری
* مسله * چون مقصود از تعزیر زجر است و احوال مردم
در انزجار مختلف بنابر آن تعزیر بمراتب هر یکی بود

پس تعزیر اشراف الاشراف مانند علما و سادات علویه باعلام
است فقط باین طور که قاضی آنرا بگوید که بمن خبر رسیده
که تو مرتکب همچو کار میشوی پس باین سخن منزجر گردد
و تعزیر اشراف مثل امرا و زعما از ان معتبر باعلام وکشیدن
نزد قاضی باشد و تعزیر اوساط الناس چون تجار ازبان
و دوکانداران باعلام وکشیدن و حبس نمودن و تعزیر مردم
ادنی بتمامی همه مذکور و بضرب نیز کنند از فی النهایة
و ظاهر کلام دلالت بر این کند که هرچند تعزیر مفوض برای
قاضی است اما نمیرسد قاضی را که تعزیر غیر مناسب نماید
و باید که در تعزیر اندازه عظم جرم و صغر آن مرعی دارد
و ملاحظه قدر و تحمل مضروب در حال ضرب فرو نگذارد
* مسله * تعزیر بر دو قسم است حق الله و حق العبد قسم
اول واجب است بر امام و نایب او و ترک آن روا نباشد مگر
آنکه منزجر شدن جانی قبل از اقامت تعزیر دریافت نماید
و درین قسم تعزیر بدعوای مدعی و شهادت یک گواه متصور
است چراکه در حقوق الله دعوی درکار نیست همان مدعی
شاهد دیگر میتواند شد و قسم دوم موقوف بر دعوی است

ولهذا اقامت نكند آن را مگر حاكم يا حكم وثابت مى شود
بگواهي دو مرد يا يك مرد ودو زن مثل ديگر حقوق العباد
واز اينجا است كه درين قسم ابرا وعفو وشهادت على الشهادة
ويمين همه جاريست بخلاف قسم اول كذا في البحر الرائق
وقاعدهٔ كليه درين باب آنست كه هركسي كه مرتكب
فعل منكر غير مشروع گردد ويسا مردم را بغير حق بقول وفعل
خود ايذا دهد تعزير بر وواجب شود كذا في شرح الطحاوي
والبحر الرائق والعالمگيري * فائده * پوشيده نماند كه
بعض علما درين اصل كلي ارتكاب فعل منكر وايذاي مردم را
باين صفت كه در جزاي آن تقدير شرعي نباشد مقيد كرده اند
تا موجبات حدود وقصاص را ازان خارج گردانند اما چون اكثرى از
فقها تعرض باين قيد نكرده اند ارتكاب فعل منكر وايذاي مردم را
بهرتبهٔ اطلاق وعموم گذاشته افعال موجبه حدود
وقصاص را نيز دران شامل داشته اند اشعاري از ايشان
رحمهم الله بآنست كه تعزير حقا لله در محل حدود وقصاص نيز
علاوه بران حاكم را ميرسد اگر مصلحتي دران بيند واين معني
از كتب فقه بتصريح هم دريافت مي شود چنانچه صاحب هدايه

در باب زنائی که از بکر صادر شود جمع کردن تغریب
یعنی اخراج از شهری بشهری دیگر با حد زنا بطریق تعزیر
وسیاست تجویز داشته وگفته که تغریب کند آن را امام وقت
هر اندازه که مصلحت داند پس نزد علمای ما جلد یعنی تازیانه
زدن بطریق حد بود وتغریب که آنرا نفی نیز گویند بطریق سیاست
باشد و شافعی رحمه الله مجموع جلد وتغریب را حد بکر می
شمارد وقول پیغمبر علیه السلام را البکر بالبکر جلد مائة
وتغریب عام محمول بر همین معنی میسازد ودر نهایه
شرح هدایه تغریب را بحبس تفسیر کرده قال فی البحر
الرایق وهو احسن واسکن للفتنة من نفیه الی اقلیم آخر لانه بالنفی
یعود المفسدة کما کان وصاحب کفایه میگوید که این تغریب که
بطریق سیاست است مختص بزنا نیست بلکه در هرجنایت جایز
ومفوض برای امام است انتهی پس ظاهر شد که جمع کردن
تغریب خواه عبارت از حبس وخواه از اخراج باشد با حد ود
دیگر وقصاص اعضا ودیت بشرط اقتضای مصلحت حاکم وقت
جایز بود * سوال * اگر کسی توهم کند که قصاص از حقوق
العباد باشد پس چگونه جمع شود با تغریب که حقا لله مفوض

بر راي امام است * جواب * گوئيم در قصاص نيز حق الله است ليكن حق العبد غالب قال ابو المكارم في شرح مختصر الوقاية و اما القصاص ففيه حق الله تعالى ايضا لكن الغالب فيه حق العبد و العبرة للغالب وانچه در فتاواي عالمگيري مذكور است كه اگر مولي غلام خود را قتل نمايد تعزير بروي واجب گردد نيز مبني بر حق الله است چرا كه هرگاه قصاص و ديت كه استيفاي آن حق مولي است بسبب آنكه شخص واحد مطالب بالكسر ومطالب بالفتح نمي تواند شد از و ساقط گرديد برجاكم تعزيرش حقا لله واجب آمد و نيز صاحب بحر الرايق از فتاواي ظهيريه نقل ميكند كه سارق هرگاه دست بريده شود و در حبس داشته آيد تا آنكه توبه كند پس اين كلام نيز دليل است بر جواز جمع ميان حد سرقه و تعزير و حبس نظر بر مصلحت امام و ايضا در بحر الرايق مي گويد ظاهر كلام علما درين مقام آنست كه سياست فعلي است كه صادر مي شود از حاكم بجهت مصلحتي كه آنرا مي بيند اگرچه دليلي بر ان از جنس اخبار وارد نشده باشد * تفريع * در بعض صور تهاي قتل عمد كه قصاص بسبب عذري ساقط شود

وحکم دیت از مال قاتل است چنانچه قتل والد ولد خود را یاد رشید العهد جائیکه قاتل عاقله نداردواداي دیت برنفس اوست اگر قاتل مفلس باشد حاکم اداي این دین خطیر را مد از براي کتساب جدید قاتل نظر برافلاس او موافق حکم شرع خواهد داشت و برین تقریر مقصود از وجوب دیات که از جا رقاتل است بصورت تا خیر حاصل نخواهد شد پس در هر چه صورت اگر والي وقت مصلحت بیند تعزیر قاتل بحبس مناسب وجز آن یا دیت مثا خرة الادا جبر سار د اورا میرسد * تفریع آخر * همچنین اگر قصاص ودیت از قاتل بسبب عفو اولیاي مقتول ساقط شود حاکم بنظر حسب الله تعزیر بحبس وغیر آن میتواند که بجا آرد * تفریع آخر * ونیز در صورتیکه صدور قتل از قاتل نزد حاکم به ثبوت رسد وقصاص بسبب عدم استجماع شرایط استیفاي آن ازو مرتفع شود به نند انکه اولیاي مقتول دعوی نکردند ویا بعد دعوی براي استیفاي قصاص هنگام حاضر نشدند حاکم هر نوع زجري وسیاستي که مناسب داند اجراي آن می تواند * مسله * تعزیر وضرب که اکثر آن سی ونه تازیانه است نزد امام اعظم رحمه الله

چراکه مبلغ تعزیر از حد کمتر میباید و ادنی حدود

یعنی حد عبید در قذف چهل تازیانه بود پس یک تازیانه از آن

ناقص کرده شد و نزد ابی یوسف رحمه الله اکثر آن در عبد

سی و نه تازیانه و در حر هفتاد و پنج و بروایتی دیگر هفتاد

و نه بود و اقل تعزیر بضرب سه تازیانه است و بعض مشایخ

گفته اند که اگر انزجار نزد قاضی بضرب یک تازیانه

حاصل شود اکتفا بران میتوان کرد کذا في البحر الرایق

* مسله * گفته اند که در سه موضع تعزیر بالضرب را بمرتبه

اکثر رسانند یکی در ارتکاب شخص فعل محرمی را که کمتر

از جماع است با زن اجنبیه مثل تقبیل و لمس و دوم در سرقه

که دزد بعد جمع متاع پیش از اخراج ان گرفتار آید سیوم در شتم

بکلامی که حد قذف در ان واجب بود و بعد ری سیاقها

ذکر دد چنانچه بگوید یا زانی در حق عبد و ذمی پس همچو

اشخاص تعزیر کرده شوند بضربی که جز حد بالای آن

نیست و بروایتی از ابی یوسف آمده که در قبله و لمس

حرام رسانیدن تعزیر تا بصد تازیانه جایز است اما این قول

خلاف روایات مشهوره است و در حدیث آمده من بلغ

حدا في غير حد فهو من المعتدين * مسئله * حبس بعد ضرب
نيز جايز است اگر مصلحتي در آن باشد و تقدير مدت
حبس راجع بحاكم است * مسئله * در تعزير ضرب به تشديد
مي بايد چراكه در حد تخفيف است پس در وصف تغليظ
كند تا مقصود فوت نشود در عالمگيري ميگويد اشد ضرب
در محل تعزير است پستر در حد زنا پستر در حد شرب
پستر در حد قذف * مسئله * كسي كه امام او را حد زد
يا معزر گرداند و باين سبب بميرد پس خون او هدر است
وجاي مواخذه نبود بخلاف زوج وقتيكه زوجهٔ خودرا
بسبب ترك زينت يا ترك اجابت هنگام خواهش او براي
فراش يا بسبب ترك نماز يا خروج از خانه تعزير كند كه
درين صورتها اگر زن بميرد بر زوج ضمان لازم آيد پس ظاهر
شد كه در هر ضربي كه بآن مامور از جهت شارع باشد
بر ضارب بموت مضروب ضمان نيست و در ضربي كه ما دون
بطريق اباحت بدون وجوب بود بمرگ مضروب
ضمان لازم گردد چراكه اباحت ضرب مقيد بشرط
سلامت است * مسئله * بدانكه اباحت ضرب زوج زوجه را

را مقصور برین صور چهارگانه نیست بلکه در ارتکاب زن
بهر معصیتی که حد مقدر دران نباشد زوج را تعزیرش میرسد
وهمچنین مولی را بر غلام خود کذا فی البحر الرایق ودر عالم
گیری است که مولی را تعزیر عبد وامت خود وقت اسارة
ادب میرسد * مسله * تعزیر بر صبیان نیز مشروع است
در حق العباد چنانچه در قنیة گفته مراهقی که عالم را دشنام
دهد برو تعزیر است واما در حقوق الله چنانچه در زنای صبی
یا شرب او یا در سرقه او تعزیر نیست بلکه بلوغ معتبر است کذا فی
البحر الرایق * مسله * اگر شخصی بشهادت گواهان تعزیر
کرده شود وبمیرد یا مجروح بسبب تازیانه ها گردد وپس
بعد گواهان عبد یا ذمی بر آیند ویا از شهادت برگردند
درینصورت بر تعزیر کننده ضمان نیست نزد امام ابی حنیفه
رضی الله عنه وبر قول صاحبین او ضمان است کذا فی العالم گیری
نقلا عن محیط السرخسی * مسله * هر که بگوید دیگری را یا کافر
ویا فاجر ویا فاسق ویا سارق وحال آنکه او ازین صفات بری
است معذر گردد وهمچنین اگر بگوید یا ابن فاسق ویا ابن
قحبه ویا ابن خبیثه ویا ابن فاجره ویا خبیث ویا منافق ویا لوطی

ویا من یعمل عمل قوم لوط ویا من یلعب بالصبیان ویا آکل الربا و
یا شارب الخمر ویا دیوث ویا مخنث ویا خاین ویا زندیق
ویا قرطبان و یا ماوی الزوانی و یا ماوی اللصوص تعزیر
کرده شود * مسله * بعضی در قول یا کافر گفته اند که
تعزیر نکرده شود تا آنکه بگوید یا کافر بالله چراکه خدا
مومن را کافر بالطاغوت خوانده پس این کلام محتمل است
کذا فی الحمادیة * مسله * اگر بگوید یا تیس یا حمار یا
کلب یا حیه یا ذیب یا ثور یا خنزیر معزر نگردد مگر آنکه در حق
عالم یا صاحب عظمت گفته شود چنانچه از ابی جعفر هندوانی
رحمه الله در قول یا کلب منقول است * مسله * اگر بگوید
یا ابن حجام تعزیر کرده شود و بر قول یا حجام معزر نگردد
صاحب بحر الرایق در وجه فرق نوشته که در قول اول
کذب بسخن ظاهر نیست که پدرش مرده بود پس سامعان
محمول بر صدق کنند و این معنی موجب ننگ مشتوم گردد
بخلاف قول ثانی که صفت و حال او شاهد است و کذب ظاهر
پس موجب عیب نباشد مولف رساله میگوید که این فرق
در عرف ما خالی از اشکال نیست و ظاهر او جه فرق آن

را مقصور برین صور چهار کانه نیست بلکه دوار تکاب زن
هر معصیتی که حد مقدر دران نباشد زوج را تعزیرش میرسد
وهمچنین مولی را برغلام خود کذا في البحر الرايق ودرعالم
گیري است که مولی را تعزیر عبد وامت خود وقت اسارة
ادب میرسد * مسله * تعزیر برصبیان نیز مشروع است
درحق العباد چنانچه درقنیة گفته مراهقی که عالم را دشنام
دهد بروتعزیر است واما درحقوق الله چنانچه درزناي صبي
یا شرب او یا دزدي او تعزیر نیست بلکه بلوغ معتبر است کذا في
البحر الرايق * مسله * اگر شخصي بشهادت گواهان تعزیر
کرده شود وبمیرد یا مجروح بسبب تازیانه ها گردد ومن
بعد گواهان عبد یا ذمی برآیند ویا از شهادت برگردند
درینصورت بر تعزیر کننده ضمان نیست نزد امام ابی حنیفة
رضي الله عنه وبرقول صاحبین او ضمان است کذا في العالم گیری
نقلا عن محیط السرخسي * مسله * هرکه بگوید دیگري را یا کافر
ویا فاجر ویا فاسق ویا سارق وحال آنکه او ازین صفات بري
است معذر گردد وهمچنین اگر بگوید یا ابن فاسق ویا ابن
قحبه ویا ابن خبیثه ویا ابن فاجره ویا خبیث ویا مقامر ویا لوطي

ویا من یعمل عمل قوم لوط ویا من یلعب بالصبیان ویا آکل الربا و
یاشارب الخمر ویا دیوث ویا مخنث ویا خاین ویا زندیق
ویا قرطبان و یا ماوی الزوانی و یا ماوی اللصوص تعزیر
کرده شود * مسله * بعضی در قول یا کافر گفته اند که
تعزیر نکرده شود تا آنکه بگوید یا کافر بالله چراکه خدا
مومن را کافر بالطاغوت خوانده پس این کلام محتمل است
کذا فی الحمادیة * مسله * اگر بگوید یا تیس یا حمار یا
کلب یا حیه یا ذیب یا ثور یا خنزیر معزر نگردد مگر آنکه در حق
عالم یا صاحب عظمت گفته شود چنانچه از ابی جعفر هندوانی
رحمه الله در قول یا کلب منقول است * مسله * اگر بگوید
یا ابن حجام تعزیر کرده شود و بر قول یا حجام معزر نگردد
صاحب بحر الرایق در وجه فرق نوشته که در قول اول
کذب بسخن ظاهر نیست که پدرش مرده بود پس سامعان
محمول بر صدق کنند واین معنی موجب ننگ مشتوم گردد
بخلاف قول ثانی که صفت وحال او شاهد است وکذب ظاهر
پس موجب عیب نباشد مولف رساله میگوید که این فرق
در عرف ما خالی از اشکال نیست وظاهر اوجه فرق آن

را مقصور برین صور چهارکانه نیست بلکه در ارتکاب زن
بهر معصیتی که حد مقدر دران نباشد زوج را تعزیرش میرسد
وهمچنین مولی را برغلام خود کذا في البحر الرایق ودرعالم
گیری است که مولی را تعزیر عبد وامت خود وقت اسارة
ادب میرسد * مسله * تعزیر برصبیان نیز مشروع است
در حق العباد چنانچه در قنیة گفته مراهقی که عالم را دشنام
دهد بر و تعزیر است واما در حقوق الله چنانچه در زنای صبی
یا شرب او یا در سرقه او تعزیر نیست بلکه بلوغ معتبر است کذا في
البحر الرایق * مسله * اگر شخصی بشهادت گواهان تعزیر
کرده شود وبمیرد یا مجروح بسبب تازیانه ها گردد وبعد
بعد گواهان عبد یا ذمی برآیند ویا از شهادت برگردند
درینصورت بر تعزیر کننده ضمان نیست نزد امام ابی حنیفة
رضی الله عنه وبرقول صاحبین او ضمان است کذا في العالمگیری
نقلا عن محیط السرخسي * مسله * هرکه بگوید دیگری را یا کافر
ویا فاجر ویا فاسق ویا سارق وحال آنکه او ازین صفات بری
است معذر گردد وهمچنین اگر بگوید یا ابن فاسق ویا ابن
قحبه ویا ابن خبیثه ویا ابن فاجره ویا خبیث ویا منافق ویا لوطی

ويا من يعمل عمل قوم لوط ويا من يلعب بالصبيان ويا آكل الربا و
يا شارب الخمر ويا ديوث ويا مخنث ويا خاين ويا زنديق
ويا قرطبان ويا ماوى الزوانى و يا ماوى اللصوص تعزير
كرده شود * مسله * بعضى در قول يا كافر گفته اند كه
تعزير نكرده شود تا آنكه بگويد يا كافر بالله چراكه خدا
مومن را كافر بالطاغوت خونده پس اين كلام محتمل است
كذا في الحمادية * مسله * اگر بگويد يا تيس يا حمار يا
كلب يا حيه يا ذيب يا ثور يا خنزير معزر نگردد مگر آنكه در حق
عالم يا صاحب عظمت گفته شود چنانچه از ابى جعفر هندوانى
رحمه الله در قول يا كلب منقول است * مسله * اگر بگويد
يا ابن حجام تعزير كرده شود و بر قول يا حجام معزر نگردد
صاحب بحر الرايق در وجه فرق نوشته كه در قول اول
كذب بسخن ظاهر نيست كه پدرش مرده بود پس اسامعان
محمول بر صدق كنند واين معنى موجب ننگ مشتوم گردد
بخلاف قول ثانى كه صفت وحال او شاهد است و كذب ظاهر
پس موجب عيب نباشد مولف رساله ميگويد كه اين فرق
در عرف ما خالى از اشكال نيست وظاهر اوجه فرق آن

را مقصور برین صورچهارکانه نیست بلکه در ارتکاب زن بهر معصیتی که حد مقدر دران نباشد زوج را تعزیرش میرسد وهمچنین مولی را برغلام خود کذا في البحر الرايق ودرعالم گیري است که مولی را تعزیر عبد وامت خود وقت اسارة ادب میرسد * مسئله * تعزیر برصبیـــان نیز مشروع است در حق العباد چنانچه درقنیة گفته مراهقي که عالم راد شنام دهد برو تعزیر است واما درحقوق الله چنانچه درزناي صبي یا شرب او یا دزدي او تعزیر نیست بلکه بلوغ معتبر است کذا في البحر الرايق * مسئله * اگر شخصي بشهادت گواهان تعزیر کرده شود وبمیرد یا مجروح بسبب تازیانه ها گردد وپس بعد گواهان عبد یا ذمی برآیند ویا ازشهادت برگردند درینصورت بر تعزیر کننده ضمان نیست نزد امام ابی حنیفة رضي الله عنه وبرقول صاحبین اوضمان است کذا في العالمگیري نقلا عن محیط السرخسي * مسئله * هرکه بگوید دیگري را یا کافر ویا فاجر ویا فاسق ویا سارق وحال آنکه او ازین صفات بري است معذر گردد وهمچنین اگر بگوید یا ابن فاسق ویا ابن قحبه ویا ابن خبیثه ویا ابن فاجره ویا خبیث ویا منافق ویا لوطي

ویا من یعمل عمل قوم لوط ویا من یلعب بالصبیان ویا آکل الربا و یاشارب الخمر ویادیوث ویا مخنث ویا خاین ویازندیق ویا قرطبان و یا ماوی الزوانی و یا ماوی اللصوص تعزیر کرده شود * مسله * بعضی در قول یا کافر گفته اند که تعزیر نکرده شود تا آنکه بگوید یا کافر بالله چراکه خدا مومن را کافر بالطاغوت خوانده پس این کلام محتمل است کذا فی الجهادیة * مسله * اگر بگوید یا تیس یا حمار یا کلب یا حیه یا ذیب یا ثور یا خنزیر معزر نگردد مگر آنکه در حق عالم یا صاحب عظمت گفته شود چنانچه از ابی جعفر هندوانی رحمه الله در قول یا کلب منقول است * مسله * اگر بگوید یا ابن حجام تعزیر کرده شود و بر قول یا حجام معزر نگردد صاحب بحر الرایق در وجه فرق نوشته که در قول اول کذب بسخن ظاهر نیست که پدرش مرده بود پس سامعان محمول بر صدق کنند و این معنی موجب ننگ مشتوم گردد بخلاف قول ثانی که صفت و حال او شاهد است و کذب ظاهر پس موجب عیب نباشد مولف رساله میگوید که این فرق درعرف ما خالی از اشکال نیست وظاهر اوجه فرق آنها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۲	۹	شاهدی	شاهد
۸۶	۱۵	ازو نیز	ازو ونیز
۹۲	۴	زنا	زنا را
۹۹	۳	چننه	جعة
۱۰۷	۲	حد بزنا برقاذف	حد برقاذف
۱۰۷	۹	حد لعان	حد ولعان
۱۰۹	۸	خواهد شد	نخواهد شد
۱۴۰	۱۲	برید	بریده
۱۴۳	۱۷	ازوچیز	ازدو چیز
۱۴۹	۳	غضب	غصب
۱۵۰	۵	نخواهد شد	خواهد شد
۱۵۱	۱۳	خاهم	خواهم
۱۵۵	۸	دزدیده ام	دزدم
۱۵۷	۶	موجود وقتیکه	وقتیکه موجود
۱۶۲	۱۷	ولیکن	ولیکن بنده
۱۶۵	۹	صاجت	حاجت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۶	۶	خہس مال	مال
۱۶۸	۱۲	نبود	بود
۱۷۳	۱۱	جانورا	جانوران
۱۷۸	۱۴	بریدن	بریده
۱۷۹	۱۳	نبیند	نبید
۱۷۹	۱۵	خواهد شد	نخواهد شد
۱۹۵	۱	نیسپ	نیست
۲۱۱	۳	غرلب	غالب
۲۳۲	۱۴	ازقرار	ازاقرار

Mm



بسم الله الرحمن الرحيم



بعد الحمد والصلواة ميگويد بندهٔ سرا سرجنايات محمد نجم الدين ملقب بقاضي القضات که اين رسالهٔ ايست درباب تعزيرات مستخرجه از کتب معتبرهٔ فقهيه با چندين استنباطات بايد دانست که تعزير عبارت است از تاديب غير مقدر بحد شرعي ومفوض برراي مودب وآن گاهي بحبس باشد وگاهي بسيلي زدن وگوشمالیدن وچوب زدن وسخن بدرشت گفتن ونگاه قاضي بسوي جانيے بترش روي كردن نيز بود كذا في النهاية وتعزير باخذ مال نزد ابي يوسف رحمه الله سلطان وقاضي را جايز است ليكن نه آنكه مال اورا براي خود بابيت المال بگيرند چنانچه متوهم ظالمان است

چرا که روا نیست هیچ یکی از مسلمانان را اخذ مال دیگری
بی سبب شرعی بلکه مال ماخوذ را نزد خود امساک کند
تا مدتی که جانی منزجر گردد و پس بعد آنرا اعاده نماید
و در مجتبی گفته که اگر حاکم بعد امساک مال
مایوس از توبه اش گردد بصرف کند آنرا و مذهب
معتبر عدم جواز تعزیر بگرفتن مال است بعض علمای
تعزیر بشتم نیز مشروع گفته اند لیکن بعد ملاحظه آنکه قذف
نگردد هذا کله من البحر الرائق و تعزیر باخراج از خانه و
شهر و بقتل نیز آمده چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
* مسله * علما گفته اند که وقت مباشرت جانی بمعصیت
تعزیر او هر مسلم را میرسد و بعد فراغ از مباشرت تعزیر جانی
نیست مگر حاکم را و ازینجاست که در قنیه گفته که اگر
شخصی دیگری را بر ارتکاب جریمه موجبه تعزیر بیند
و بعد فراغش از آن تعزیر نماید بی اذن محتسب پس محتسب را
می رسد که تعزیر کننده را به تعزیر رساند کذا فی العالمگیری
* مسله * چون مقصود از تعزیر زجر است و احوال مردم
در انزجار مختلف بنا بر آن تعزیر بمراتب هر یکی بود

پس تعزیر اشرف الاشراف مانند علما و سادات علویه باعلام
است فقط باین طور که قاضی آنرا بگوید که بمن خبر رسیده
که تو مرتکب همچو کار میشوی پس باین سخن منزجر گردد
و تعزیر اشراف مثل امرا و زمینداران معتبر باعلام وکشیدن
بدر قاضی باشتلم و تعزیر اوساط الناس چون بقالان و
دوکانداران باعلام وکشیدن و حبس نمودن و تعزیر مردم
ادنی بسایر همه مذکور و بضرب نیز کنند ا فی النهایة
و ظاهر کلام دلالت بر این کند که هر چند تعزیر مفوض برای
قاضی است اما نمیرسد قاضی را که تعزیر غیر مناسب نماید
و باید که در تعزیر اندازهٔ عظم جرم و صغر آن مرعی دارد
و ملاحظهٔ قدر و تحمل مضروب در حال ضرب فرو نگذارد
* مسئله * تعزیر بر دو قسم است حق الله و حق العبد قسم
اول واجب است بر امام و نایب او و ترک آن روا نباشد مگر
آنکه منزجر شدن جانی قبل از اقامت تعزیر دریافت نماید
و در این قسم تعزیر بدعوای مدعی و شهادت یک گواه متصور
است چرا که در حقوق الله دعوی در کار نیست همان مدعی
شاهد دیگر میتواند شد و قسم دوم موقوف بر دعوی است

ولهذا اقامت نکند آن را مگر حاکم با حکم وثابت می شود بگواهی دو مرد یا یک مرد و دو زن مثل دیگر حقوق العباد و از ینجا است که درین قسم ابراء وعفو و شهادت علی الشهادة و یمین همه جاریست بخلاف قسم اول کذا فی البحر الرایق و قاعدهٔ کلیهٔ درین باب آنست که هر کسی که مرتکب فعل منکر غیر مشروع گردد و یا مردم را بغیر حق بقول و فعل خود ایذا دهد تعزیر بر و واجب شود کذا فی شرح الطحاوی والبحر الرایق والعالمگیری * فایده * پوشیده نماند که بعض علماء درین اصل کلی ارتکاب فعل منکر وایذای مردم را باین صفت که در جزای آن تقدیر شرعی نباشد مقید کرده اند تا موجبات حدود و قصاص را از آن خارج گردانند اما چون اکثری از فقها تعرض باین قید نکرده اند وارتکاب فعل منکر وایذای مردم را بمرتبهٔ اطلاق و عموم گذاشته افعال موجبه حدود و قصاص را نیز در آن شامل داشته اند اشعار می باز ایشان رحمهم الله بآنست که تعزیر حقا لله در محل حدود و قصاص نیز علاوه بر آن حاکم را میرسد اگر مصلحتی در آن بیند و این معنی ... تصریح هم دریافت می شود چنانچه صاحب هدایه

در باب زناي كه از بكر صادر شود جمع كردن تغريب
يعني اخراج از شهري بشهري ديگر با حد زنا بطريق تعزير
وسياست تجويز داشته و گفته كه تغريب كند آن را امام وقت
بر اندازه كه مصلحت داند پس نزد علماي ما جلد يعني تازيانه
زدن بطريق حد بود وتغريب كه آنرا نفي نيز گويند بطريق سياست
باشد و شافعي رحمه الله مجموع جلد وتغريب را حد بكر مي
شمارد وقول پيغمبر عليه السلام را البكر با لبكر جلد مائة
وتغريب عام محمول بر همين معني ميسازد ودر نهايه
شرح هدايه تغريب را بحبس تفسير كرده قال في البحر
الرايق وهو احسن واسكن للفتنة من نفيه الى اقليم آخر لانه بالنفي
يعود المفسدة كما كان وصاحب كفايه ميگويد كه اين تغريب كه
بطريق سياست است مختص بزنا نيست بلكه در هر جنايت جايز
ومفوض براي امام است انتهي پس ظاهر شد كه جمع كردن
تغريب خواه عبارت از حبس وخواه از اخراج باشد با حدود
ديگر وقصاص اعضا ودیت بشرط اقتضاي مصلحت حاكم وقت
جايز بود * سوال * اگر كسي توهم كند كه قصاص از حقوق
العباد باشد پس چگونه جمع شود با تغريب كه حقا لله مفوض

براي امام است * جواب * گوييم در قصاص نيز حق الله
است ليكن حق العبد غالب قال ابو المكارم في شرح مختصر الوقاية
و اما القصاص ففيه حق الله تعالى ايضا لكن المغلب فيه
حق العبد و التبرة للغالب وانچه در فتاواي عالم گيري
مذكور است كه اگر مولي غلام خود را قتل نمايد تعزير بروي
واجب گردد نيز مبني بر حق الله است چرا كه هرگاه قصاص
وديت كه استيفاي آن حق مولي است بسبب آنكه شخص
واحد مطالب بالكسر ومطالب بالفتح نمي تواند شد از و
ساقط گرديد برحكام تعزيرش حقا لله واجب آمد ونيز
صاحب بحر الرايق از فتاواي ظهيريه نقل ميكند كه سارق
هرگاه دست بريده شود در حبس داشته آيد تا آنكه توبه كند
پس اين كلام نيز دليل است بر جواز جمع ميان حد سرقه و تعزير
حبس نظر بر مصلحت امام و ايضا در بحر الرايق مي گويد
ظاهر كلام علما درين مقام آنست كه سياست فعلي است كه
صادر مي شود از حاكم بجهت مصلحتي كه آنرا مي بيند
اگرچه دليلي بران از جنس اخبار وارد نشده باشد * تفريع *
در بعض صور تهاي قتل عمد كه قصاص بسبب عذري ساقط شود

وحکم دیت از مال قاتل است چنانچه قتل واله ولد خود را یاد رشید العهد جائیکه قاتل عاقله ندارد وادای دیت برنفس اوست اگر قاتل مفلس باشد حاکم ادای این دین خطیر را مدد از بیت المال کند یا تقسیط در مدت مدید نماید یا بعد انتظار اگر قاتل نظر برافلاس او موافق حکم شرع خواهد داشت و برین تقدیر مقصود از وجوب دیات که انزجار قاتل است بصورت تاخیر حاصل نخواهد شد پس در هیچ صورت اگر والی وقت مصلحت بیند تعزیر قاتل بحبس مناسب وجز آن با دیت مثل ذرة الا داجع سیار در اورا میرسد * تفریع آخر * همچنین اگر قصاص ودیت از قاتل بسبب عفو اولیای مقتول ساقط شود حاکم بنظر حسب الله تعزیر بحبس وغیر آن میتواند که بجا آرد * تفریع آخر * ونیز در صورتیکه صدور قتل از قاتل نزد حاکم به ثبوت رسد وقصاص بسبب عدم استجماع شرایط استیفای آن از و مرتفع شود بهر حال انکه اولیای مقتول دعوی نکردند ویا بعد دعوی برای استیفای قصاص همگین حاضر نشدند حاکم هرنوع زجری وسیاستی که مناسب داند اجرای آن می تواند * مسئله * تعزیر وضربی که اکثر از سی ونه تازیانه است نزد امام اعظم رحمه الله

چرا که مبلغ تعزیر از حد کمتر میباید و ادنی حدود یعنی حد عبید در قذف چهل تازیانه بود پس یک تازیانه از آن ناقص کرده شد و نزد ابی یوسف رحمه الله اکثر آن در عبد سی و نه تازیانه و در حر هفتاد و پنج و بروایتی در حر هفتاد و نه بود و اقل تعزیر بضرب سه تازیانه است و بعض مشایخ گفته اند که اگر انزجار نزد قاضی بضرب یک تازیانه حاصل شود اکتفا بر آن میتواند کرد کذا فی البحر الرایق * مسله * گفته اند که در سه موضع تعزیر بالضرب را بمرتبهٔ اکثر رسانند یکی در وار تکاب شخص فعل محرمی را که کمتر از جماع است با زن اجنبیه مثل تقبیل و لمس و دوم در سرقه که دزد بعد جمع متاع پیش از اخراج آن گرفتار آید سیوم در شتم بکلامی که حد قذف در آن واجب بود و بعد ریسیاستها ذکر دد چنانچه بگوید یا زانی در حق عبد و ذمی پس همچو اشخاص تعزیر کرده شوند بضربی که جز حد بالای آن نیست و بروایتی از ابی یوسف آمده که در قبله و لمس حرام رسانیدن تعزیر تا بصد تازیانه جایز است اما این قول خلاف روایات مشهوره است و در حدیث آمده من بلغ

حدا في غير حد فهو من المعتدين * مسله * حبس بعد ضرب نيز جايز است اگر مصلحتي در ان باشد و تقدير مدت حبس راجع بحاكم است * مسله * در تعزير ضرب به تشديد مي بايد چراكه در عدد تخفيف است پس در وصف تغليظ كند تا مقصود فوت نشود در عالمگيري ميگويد اشد ضرب در محل تعزير است پستر در حد زنا پستر در حد شرب پستر در حد قذف * مسله * كسي كه امام او را حد زده يا معزر گردانده و باين سبب بميرد پس خون او هدر است وجاي مواخذه نبود بخلاف زوج وقتيكه زوجه خود را بسبب ترك زينت يا ترك اجابت هنگام خواهش او براي فراش يا بسبب ترك نماز يا خروج از خانه تعزير كند كه درين صورتها اگر زن بميرد بر زوج ضمان لازم آيد پس ظاهر شد كه در هر ضربي كه بان مامور از جهت شارع باشد بر ضارب بموت مضروب ضمان نيست و در ضربي كه ما دون بطريق اباحت بدون وجوب بود بمرگ مضروب ضمان لازم گردد چراكه اباحت ضرب مقيد بشرط سلامت است * مسله * بدانكه اباحت ضرب زوج زوجه را

را مقصور برین صورچهار کانه نیست بلکه در ارتکاب زن

بهر معصیتی که حد مقدر دران نباشد زوج را تعزیرش میرسد

وهمچنین مولی را برغلام خود کذا في البحر الرایق ودر عالم

گیري است که مولی را تعزیر عبد وامت خود وقت اسا ۃ

ادب میرسد * مسله * تعزیر برصبیان نیز مشروع است

در حق العباد چنانچه در قنیة گفته مراهقي که عالم را دشنام

دهد برو تعزیر است واما در حقوق الله چنانچه در زناي صبي

یا شرب او یا در سرقه' او تعزیر نیست بلکه بلوغ معتبر است کذا في

البحر الرایق * مسله * اگر شخصی بشهادت گواهان تعزیر

کرده شود وبمیرد یا مجروح بسبب تازیانه ها گردد ومن

بعد گواهان عبد یا ذمی برآیند ویا از شهادت برگردند

درینصورت بر تعزیر کننده ضمان نیست نزد امام ابی حنیفه

رضي الله عنه وبرقول صاحبین او ضمان است کذا في العالم گیری

نقلا عن محیط السرخسي * مسله * هر که بگوید دیگری را یا کافر

ویا فاجر ویا فاسق ویا سارق وحالآنکه او ازین صفات بری

است معذر گردد وهمچنین اگر بگوید یا ابن فاسق ویا ابن

قحبه ویا ابن خبیثه ویا ابن فاجره ویا خبیث ویا منافق ویا لوطي

ویا من یعمل عمل قوم لوط ویا من یلعب بالصبیان ویا آکل الربا و
یا شارب الخمر ویا دیوث ویا مخنث ویا خاین ویا زندیق
ویا قرطبان و یا ماوی الزوانی و یا ماوی اللصوص تعزیر
کرده شود * مسله * بعضی در قول یا کافر گفته اند که
تعزیر نکرده شود تا آنکه بگوید یا کافر بالله چرا که خدا
مومن را کافر بالطاغوت خوانده پس این کلام محتمل است
کذا فی الحمادیة * مسله * اگر بگوید یا تیس یا حمار یا
کلب یا حیه یا ذیب یا ثور یا خنزیر معزر نگردد مگر آنکه در حق
عالم یا صاحب عظمت گفته شود چنانچه از ابو جعفر هندوانی
رحمه الله در قول یا کلب منقول است * مسله * اگر بگوید
یا ابن حجام تعزیر کرده شود و بر قول یا حجام معزر نگردد
صاحب بحر الرایق در وجه فرق نوشته که در قول اول
کذب بسخن ظاهر نیست که پدرش مرده بود پس سامعان
محمول بر صدق کنند و این معنی موجب ننگ مشتوم گردد
بخلاف قول ثانی که صفت و حال او شاهد است و کذب ظاهر
پس موجب عیب نباشد مولف رساله میگوید که این فرق
در عرف ما خالی از اشکال نیست وظاهر اوجه فرق آنست

است که قول ابن حجام نسبت او است بسوی پدر ریزیل الحرفه
وابن معنی موجب ننگ بود وقول یا حجام در عرف مجهول
بر معنی دون همت است چنانچه در شرح وقایه گفته کالحجام
ونحوه یراد به دنی الهمة وکلمه دون همت بر مردم اوساط
شاق نبود والعلم عند الله سبحانه * مسله * همچنین قول
یا ولد الحرام را تعزیر نکنند بر طبق روایت مشهور
چرا که بر معنی نطفه حالت حیض که وطی دران حرام است
محمول آن می تواند شد اما در بحر الرایق می گوید که
تعزیر با اوسزا وار است زیرا که این سخن در عرف بمعنی
ولد الزنا است پس بسبب عدم تصریح حد قذف واجب
نشود لیکن موجب لحوق ننگ گردد * مسله * در مسایل
شتم تقیید بآنکه مشتوم مسلمان باشد اتفاقی است زیرا که
اگر شتم کند مسلم ذمی را نیز معزر گردد بسبب آنکه مرتکب
معصیت شد کذا فی فتح القدیر و منقول است از قنیه که اگر بگوید
یا کافر در حق یهودی و مجوسی قایلش آثم شود و در صورتیکه
این سخن بر آنها شاق باشد معزر نیز گردد چرا که مرتکب
شد فعلی را که موجب گناه است کذا فی البحر الرایق * مسله

باید دانست که مسائل مذکوره مقصور بر حرف ندا نیست
بلکه اگر بر سبیل اخبار گوید انت فاسق یا انت منافق
یا فلانی فاسق نیز تعزیر کرده شود * مسئله * اگر ادعا
کند شخصی بر دیگری بدعوی که موجب تکفیر او ست ومدعی
از اثبات آن عاجز باشد پس اگر قصد وی این کلام از وی بر وجه
دعوی نزد حاکم شرع است بر وی هیچ مواخذه نرسد و اگر قصد وی
بر وجه شتم است و انتقاص در محفل بود معزر بر طریق مناسب
گردد کذا فی الفتاوی السراجیة ضابطه در این مقام که
از ان احکام جمیع الفاظ دشنام مستنبط گردد این است که مدار
تعزیر با لشتم بر ایذای لسانی است بکلماتیکه موجب لحوق
عار وعیب بمشتوم گردد و وجه قذف در ان نبود خواه از جنس
اخبار باشد و یا از قبیل ندا و انشا و این معنی مختلف است
باختلاف اشخاص مقول لهم پس انتساب نمودن فعل زنا بسوی
شخصی که از ان نسبت حد قذف بر قائل نیاید چنانچه منسوب
الیه عبد یا ذمی باشد موجب تعزیر است وهمچنین نسبت افعال
اختیاریه محرمه در شرع که اهل عرف وقت فعل با ستتار
و اخفای آن می کوشند مثل سرقه و خیانت و تقبیل زن اجنبیه

و معانقهٔ آن و شرب خمر و اکل ربا و لواطت و پناه دادن زانیات
و لصوص و جز آن سبب لحوق عار بهر یکی از اشراف
و اوساط و ادنی میگردد پس قائل بآن در هر کسی که گوید
مستحق تعزیر است مگر آنکه که آن شخص معروف باین
نسبت باشد چنانچه دزد مشهور را یا لص گفته شود که صدور
این کلمه موجب لحوق عار با و نیست و نسبت قبایح خلقیه
غیر اختیاریه مثل بلادت و بد خلقی و زشت صورتی که بگفتن
یا حمار و یا کلب و یا قرد بطریق مجاز اراده کنند در حق اشراف
مثل عالم و علوی و مرد صالح موجب تعزیر است و در بارهٔ کسانیکه
از تلفظ باین کلمات با یکدیگر باک ندارند و از شنیدن در حق
خود هم مضایقه نکنند سبب تعزیر نبود و همچنین نسبت افعال
اختیاریه رذیله غیر محرمه در شرع مثل حجامت و دباغت
و کناسی در حق مردم شریف النفس موجب لحوق عار است
پس قائل بآن در حق ایشان معزر گردد نه در باب ارذال چراکه
مقصود از مثل یا حجام و یا دباغ خسیس و دون حوصله است
و مردم بازاری که با فعال خست و دنائت خوگر اند باستماع
این الفاظ متاذی نمیشوند و اما نسبت افعال اختیاریه محرمه

گه ارباب عرف باستناد آن کوشش نکنند واز اعلان بساک ندارند وانتساب بآن موجب ننگ نمي شمارند مثل بازیدن نرد وگنجیفه وسرود گوئی درحق هیچ یکي سبب تعزیر نبود چراکه از گفتن مثل یا لاعب النرد ویامغنی معني قصد قایل الحاق عیب درحق مقول له باعتبار عرف نیست ودر شتم قصد قایل معتبر است ولهذا اگر نزد قاضی نسبت سرقه بسوي کسی کند واز اثبات آن عاجز باشد مستحق تعزیر نبود از انکه مقصود او گرفتن مال خود است نه الحاق عیب بدیگري فافهم * مسله *
دربیان کیفیت تعزیر شاتم مروی است از امام محمد رحمه الله در حق شخصی که مردم را دشنام می دهد که اگر آن شخص صاحب مروت است پند ونصیحت کرده آید واگر مرتبهٔ او فروتر است حبس کرده شود واگر شتام است مضروب ومحبوس کرده وحاصل کلام آنکه تعزیر شاتم مختلف باختلاف حال او است پس اگر صاحب مروت یعني دیندار وصالح است طلب قاضی وکشیدنش تا در خود وپند دادنش تعزیر وموجب انزجار درحق او بود ودرصورتیکه صاحب صلاح نباشد پس اگر صدور شتم از وبر سبیل اتفاق است اکتفا بحبس مناسبتش کنند

و اگر شتام وخوکر بد ادن دشنام بود بضرب وحبس هر دو سزا وار آید کذا یفهم من البحر الرائق * مسله * وجوب تعزیر بشتم بوقتی است که قایل از اثبات چیزیکه گفته است عاجز باشد پس اگر بشهود اثبات تواند کرد تعزیر نکنند کذا في البحر الرایق * مسله * هرکه دیگریرا یا فاسق گفت پس اثبات فسق او بگواهان براي دفع تعزیر از نفس خود اراده کرد گواهان او مسموع نخواهند شد چراکه شهادت برمجرد فسق مقبول نیست بخلاف آنکه یا زانی گفت و زنای او بگواهان ثابت کرد که این شهادت بسبب اثبات حد شرعي مقبول نگردد واگر اثبات فسق او در ضمن دعوی که خصومت در ان صحیح است کند چنانچه بگوید که این قدر مال از من برشوت گرفته پس مرا باز دهد گواهان او مقبول شوند ومعزر نگردد کذا في القنیة و صاحب بحر الرائق گوید شهادت بر فسق مقبول نیست وقتیکه بیان آن نکنند واگر آن فسق را بچیزیکه متضمن اثبات حق الله یا حق العباد است تفصیل نماید پس آن شهادت مقبول است چنانچه مردي را یا فاسق گفت پس هرگاه مرافعت

نزد قاضی بردند دعوی کرد که او را دیده ام که
زن اجنبیه را تقبیل می کرد یا معانقه اش می نمود و گواهان شهادت
دادند که انها نیز این فعل را دیده اند پس در قبول شهادت
وسقوط تعزیر از قائل شک نیست چرا که این شهادت متضمن
اثبات حق الله یعنی تعزیر برفاعل است وحق الله مختص
بحد نیست بلکه تعزیر را هم شامل بود و اگر بسبب فسق ترک
اشتغال بعلم با وجود حاجت بان بیان کند سزاوار است که
این دعوی صحیح باشد و در همچو دعوی قاضی طلب گواهان
نکند بلکه مشتوم را از فرایضی که معرفت آنها ضروری است
سوال نماید پس اگر گفتن نتواند فسق مشتوم ثابت گردد
واز شاتم تعزیر ساقط شود * مسله * تعزیر بسبب شتم واجب
نمیشود مگر از گفتن در حق کسیکه اتصاف او بان صفت معلوم
ومعروف نباشد و در صورتیکه اتصاف او بین الناس
معلوم است این عیب با و قبل قول قائل لاحق است پس قائل
معزر نگردد کذا فی فتح القدیر * مسله * یکی از موجبات
تعزیر نوشتن خطوط وصکوک به تزویر است که آنرا در عرف
ما جعل ولباس گویند و همچنین مزاح کردن در احکام شریعت

نیز موجب تعزیر است و ابن رستم از امام محمد رحمه الله نقل کرده که هرکه دم اشتر کسی ببرد یا موی جاریه را حلق کند مستحق تعزیر گردد کذا فی الحمادیة * مسله * اگر سلطان مردیرا بر قتل دیگری بغیر حق اکراه کند و وعید نماید که اگر اورا نمی کشی ترا بکشتن میدهم پس مکره آن دیگر را کشد درینصورت بر سلطان قصاص است و بر قاتل تعزیر نزد امام ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و اگر اکراه کند دیگری را بر زنا و مکره مرتکب زنا گردد بر اکراه کننده تعزیر و بر زانی حد زنا واجب شود نزد محمد و زفر رحمهما الله و قول اول امام رحمه الله نیز همین است چرا که مباشرت زنا باکراه محض صورت نه بندد و قول اخر آنست که حد بسبب شبهه ساقط شود لیکن تعزیر و عقر بر زانی واجب گردد کذا فی الحمادیة نقلا عن الذخیرة * مسله * اگر شخصی دیگریرا بنا حق زند و من بعد مضروب نیز بضرب ضارب مرتکب گردد هردو معزر شوند و ابتدا ای تعزیر از ضارب اول کنند چراکه او ظالم تراست و وجوب تعزیر بر وسابق تر کذا فی البحر الرایق * مسله * دو خصم در

بمجلس قاضی آمده ند و بحضور او با هم یکدیگر را دشنام داده ند و بهرها نعت او باز نه ساند ند پس تعزیر آنها بضرب و حبس مفوض برای قاضی است و اگر مغونها ید نیکو باشد و اگر یکی فقط دیگری را دشنام داد قاضی را تعزیر آن نمیرسد مگر آنکه خصمش طلب نماید کذا فی البحر الرائق نقلا عن الخلاصة وجه فرق بین الصورتین نزد مولف رساله این است که تعزیر در اینجا حقا لله بنظر اسارة ادب نزد حاکم شرع بود پس در صورت اولی فعل قاضی که هردو را به تعزیر میرساند محمول بر جنبه داری هیچ یکی از متخاصمین نگردد و در صورت ثانیه اگرچه باعتبار اسارة ادب تعزیر میتواند کرد اما بی طلب خصم محمول بر اعانت احد المتخاصمین شود لهذا ممنوع باشد * مسئله * هر که بقتل یا سرقه یا ضرب مردمان متهم گردد محبوس کرده شود و بر سبیل مداومت در زندان داشته آید تا هنگامیکه اثار توبه از وی بظهور رسد کذا فی فتاوی قاضیخان در بحر الرائق میگوید که مرتبه تهمت بشهادت دو گواه مستور الحال و یا واحد عدل حاصل میشود پس اگر گواهی دهد واحد مستور یا فاسق بر فساد

شخصی حاکم را حبس او نمیرسد بخلاف آنکه واحد عدل
ویا دو مستور الحال گواه باشند که در بنصورت حبس
او روا است لهذا در حد و در قصاص حبس نکنند تا اینکه
دو کس یا واحد عدل گواهی دهند * مسئله * اگر
مردی بر دیگری دعوی دشنام فاحش یا ضرب نماید
و اظهار کند که گواهان وی در شهر حاضراند از مدعی
علیه کفیل بالنفس تا مدت حضور گواهان گرفته آید
پس حاکم را باید که از مدعی علیه کفیل بمهم سه روزه
بگیرد کذا فی العالمگیری * مسئله * کسی که در مجلس
شرب شاربان خمر بر سبیل اختلاط حاضر شود معزر گردد
اگرچه شرب نکرده باشد و همچنین بینندگان بر نقشه
شرب اگرچه مرتکب شرب نباشند و همچنین هرکه پسر
صغیر خود را شراب بنوشاند نیز استحقاق تعزیر دارد
* مسئله * مسلمان بفروختن شراب و بخوردن ربا معزر
و محبوس شوند و همچنین مغنی و مخنث و نوحه‌گر تعزیر
کرده شوند و محبوس داشته آیند تا اینکه توبه کنند
کذا فی النهر الفایق * مسئله * نرد باز را یعنی نقواکی

گر مقصود ازان ریا ونمایش بود نیز موجب تعزیر است
چنانچه در روایت مروي است که در زمان عمر بن الخطاب
رضي الله عنه شخصي در بازار مدینه خرمایي افتاده
یافت پس آنرا ذکر فنه در کوچه ها میگشت وبه تکرار این
سخن که کم کننده این خرما کیست مي پرداخت وبر مردم
مینمود وقصد او ازین کلام اظهار زهد وورع ودیانت خود
بر خلق بود عمر رضي الله عنه کلام او شنید وبنزد او
رسید پس بدره اش زد وگفت بخور اي خنک که این ورع
مغضوب نزد خدایتعالي است کذا في الحمادیة * مسله *
اگر مقیم در ماه رمضان افطار روزانه بر وجه تعمد کند
به تعزیر رسانیده شود بلکه اگر خوف اعادهٔ افطار بار دیگر
ازو باشد محبوس کرده آید کذا في العالمگیري نقلا عن
الخانیة * مسله * هر که دیگري را طپانچه زند ویا
دستار او در بازار از سرش بر افگند معزر شود * مسله * کسیکه
قربت با بهیمه کند ویا بشهوت زوجهٔ خود وطي با زن اجنبیه نماید
به تعزیر رسانیده شود وهمین حکم دارد زني که بر ذات خود
بوزنه را قادر کند * مسله * اگر شخصي را دعوي بر مردي

یا شد و او را نیسا بد و ازین جهت اهل قرا بتش را بغیر حقشان بدون کفالت بدست ظالمان گرفتار کرده اند و ظلمه آنها را یا بزنجیر کرده اند و محبوس نهایند و بضرب شدید زنند و اموال کثیر آنها ناحق بغصب ستانند پس اگر آنها این امور را نزد قاضی با ثبات و تصحیح رسانند درین صورت برموقع این فساد تعزیر واجب شود کذا فی التاتارخانیة نقلا عن الفقیه علی ابن احمد * مسله * شخصی زوجهٔ دیگری را و یا دختر صغیره او را بیکرو خدعه از خانه اش بیرون آورد و از مرد یتزویج نهاید گفت امام محمد رحمه الله که این کس را بحبس موبد تجویز میکنم تا اینکه آن زن را بگردانند و یا بمیرد کذا فی العالمگیری * مسله * مروی است از ابی یوسف رحمه الله که اگر مردی طفل صغیر را بطریق سرقه برد و باز از دست او مسروق گردید و موت و کشته شدن او ظاهر نشد بر آن مرد ضمان نیست اما محبوس داشته شود تا وقتیکه آن طفل را بیارد و یا از حال او آگاهی دهد کذا فی الحاویه * مسله * غلامی که اقرار و بحسن معاشرت مولی می نهاید و با وجود آن خواهش فروختن خود را نزد او بسبب تعنت خود مستحق تعزیر

است كذا في العالمگيري * مسله * اگر شخص سارق مشهور در ايام حالتيكه مشغول بسرقه نها شد و بعدا جتني ميرود دريا بدگير نده را قتل او نميرسد بلكه سزا وار آن است كه او را گرفتار كرده نزد حاكم وقت رسانند وحاكم بدوام حبس او تا هنگام ظهور آثار توبه اش فرمان دهد چرا كه حبس براي زجر مشروع است كذا في الحاديه نقلا عن الكبري * مسله * دغا واهل فساد وكسانيكه تخويف مي كنند مسلمانان را محبوس داشته آيند تا وقتيكه آثار توبه از انها ظاهر شود ومراد از دعار مرد ماننكه اتلاف اموال يا نفوس مردم ويا هردو را معا قصد ميكنند پس اگر خوف بر مردم از انها در نفس و مال باشد در زندان تا ظهور آثار توبه داشته شوند كذا في التاتارخانية * مسله * كسانيكه مردم را از مغيرات و مخدرات مثل بنج و جوز ماثل براي رفتن عقل آنها سقي ميكنند پستر مال آنها ميگيرند محبوس كرده شوند و بعقوبت شديده سزا داده ايند تا زمانيكه توبه آنها ظاهر گردد و تاوان چيزهاي كه از مردم گرفته باشند نيز داده شوند كذا في

والجهادية * تعزير بقال * مسئله * از ابي يوسف رحمه الله مروي است که هرگاه امام وقت خناق را بشناسد و يا اقرار او بشنود و يا علامت خناقان و متاع مردم نزد او يا فته شود ميرسد که حکم بکردن زدن و بردار کشيدن او کند و همچنين کسانيکه بنج ميخورانند اگر حال انها ظاهر شود و طعاميکه دران بنج است و متاع مردم نزد انها يافته شود امر انها مفوض برراي امام است ودر ريختن خون انها غالب راي آمده بدرر محيط است که اراقت دم با کبر راي يعني بظن غالب جايز باشد لهذا اگر مردي سلاح پوشيده درخانه شخصي درآيد ودر دل او بگمان قوي افتد که براي قتل من آمده است صاحب خانه را کشتن آن نمرد ميرسد کذا في الجهادية * مسئله * قتل مکابران بظلم وصاحب مکس واعونه وساعيان بفساد وقطع الطريقه مباح است وقاتل آنها مثاب گردد کذا في البحر ايق نقلا عن المجتبي مکس عبارت از عشر است پس صاحب مکس کسي را گويند که بحيله عشر وراه داري بزور اتلاف مال مردم ميکند واعونه که آنرا اصحاب الغرامت نيز نامند کساني باشند که جزيه

وخراج را حیله ساخته متاع خلق بغارت می برند امام ابی
الفلاي ناصحی قتل کسیکه برروي زمین سعي بفساد میکند
وشر بین الناس می اندازد وبسوي سلطان رفع میسازد مشروع
گفته واز بعض مشایخ بخسارا منقول است که قتل
ظلمه خدا را الاسلام بجهت دفع شرانها مباح بود ودفع شر
واجب باشد وبنا برا روایت پیغمبرما علیه السلام فرمود که پنج حیوان
از موذیات اند که در حل وحرم بقتل رسانیده شوند چراکه
بعدایت آنها بالذات غالب است زاغ وغلیواز وموش و
کژدم ومار ودر روایتي کلب عقور آمده وظالم مذکور
حکم این پنج دارد ونهي بیني که قتل باغیان و قطاع الطریق
براي دفع شرانها مباح است اگرچه حکم بکفرانها نمیکنند
پس ظالم مذکور را نیز قبیل پنداشته آید کذا في الحمادیة
* مسئله * خناق و ساحر کشته شوند چراکه هردو ساعي
بفساد در ارض اند و توبهٔ آنها مقبول نیست فقیه ابوالليث
گفت که اگر توبه پیش از گرفتار شدن کنند قبول کرده آید
وهرگاه که گرفتار شوند ومن بعد توبه نمایند کشته کردند
و توبهٔ انهسا قابل قبول نیست مولف رساله گوید که مراد

ازساحر در اینجا مرتکب عملی است که چشم زخم وقتل مردم
وتفریق میان زن وشوهرهای عمل میکند پس اگر این
افعال ازو بشهود عدول ویا باقرار او ثابت شود بسبب
افساد واضرار سزاوار قتل است واگر حاکم دفع شر این
جماعت مذکورین بدوام حبس مصلحت بیند نیز رواست
* مسئله * هرگاه شخصی مردی را با زن اجنبیه مشغول
بزنا بیند پس اگر داند که باو از کردن وا ز التی که بهرتیده
سلاح نیست مثل چوب وخشت منزجر میشود قتل او حلال
نبود واگر داند که سبیلی برای انزجار او نیست کشتنش
روا باشد ودر صورتیکه زن مطاوع غیر مکره باشد قتل او
نیز جایز است کذا فی التبیین نقلا عن الامام الهندوانی و
در منیه آمده که اگر مردی را با زوجهٔ خود یا با یکی از محارم
خود مشتغل بزنا بیند ومطاوعت ورغبت از جانب مزنیه نیز
دریابد قتل مرد وزن هردو رواست واز فتاوای حمادیه
ظاهر میشود که اگر با کنیز خود بیند نیز همین حکم است * فایده *
صاحب بحر الرائق گوید که از اینجا دریافت شد که درمیان
اجنبیه وزوجه ومحارم فرق است پس بینندهٔ را در صورت

زن اجنبیه قتل حلال نیست مگر بشرط عدم انزجار باواز
و ضرب ود رباب زوجه و محارم خود قتل هرگونه رواست
و آواز و ضرب مشروط نبود * مسله * زنی که بر شوهر خود
بسه طلاق محرم گردیده باشد وگواهان بر اثبات طلاق
نزد قاضی ندارد و بنوعی از شوهر خود مخلصی نمی یابد و بر منع
قربتش باو بهیچ وجه قادر نمی شود آن را کشتن شوهر در
وقتیکه اراده مباشرت با وکند مباح بود و عبد الله بن
مبارک از امام ابن حنیفه روایت می کند که اگر زن
در حرام مضطر است وخوف الهی دارد او را روا باشد
که بمقاتله از شوهر پیش آید و دفع ظلم و اثم از خود نماید
و بعضی از علما گفته اند که درینصورت اگرچه زن را
کشتن شوهر بکار دو غیر آن مباح است اما چون احتمال دارد
که زن در ین باب تصدیق نکرده شود و مطالب بقصاص گردد
باید که بز هر قتل نماید پس مرد چنانکه مرتکب حرام
با ستتار بود مقتول با ختفا نیز گردد کذا فی الحماديه
* مسله * اگر دریابد شخصی دزدی راکه نقب
در خانه اش می زند پس قتل او و سنگ و تیر انداختن بر و

صاحب خانه را روا است و تقدیم تعذیر و تعریف لازم نبود
این چنین از امام اعظم رحمه الله مرویست و ابو یوسف رحمه الله
گفته که او را تعذیر نماید پس اگر نگریزد انکار
نمی کند و اگر دزدی اندرون خانه در آید و تو خوف
آن داری که شاید با وسلاحی بود که از آن بر تو رمی و ضرب
نماید پس ترا رمی بر وی جایز است و تعذیر ضرور نیست * مسله *
همچنین گفت ابو یوسف رحمه الله که اگر دزدی داخل
خانهٔ شخصی شود و سلاح ندارد و صاحب خانه خود را
می سنجد که اگر بحیله دریابد بر گرفتن او قوت دارد
اما خوف آنست که بعض متاع خانه را گرفته بگریزد و بدست
نیاید پس ضرب و قتل او روا است * مسله * قتیلی در خانهٔ
شخصی یافته شود و صاحب خانه گفت که این دزد است که
برای گرفتن مال من آمده بود ازین جهت او را کشته ام پس
اگر در مقتول آثار دزدان یافته شود و از پیشتر متهم بدزدی
باشد مروی است از امام ابو حنیفه رحمه الله که بر صاحب
خانه هیچ مواخذه نمی رسد و در بعض روایات ذکر
وجوب دیت و سقوط قصاص آمده * مسله * دزدی اندرون

4

خانه در آمد و متاع گرفت و بیرون آورد پس صاحب خانه را قتل او میرسد تا اینکه متاع در دست اوست چرا که در حدیث شریف آمده قَاتِلْ دُونَ مالك یعنی مقاتله کن نزد مال خود و اگر دزد متاع را انداخت قتل او مباح نبود

* مسئله * دزد یا ز بالای دیوار سر بر آورد و بر دیوار صاحب خانه چادری کشاده بود و الحال خوف آن دارد که اگر بانگ بر وزند دزد چادر را گرفته بگریزد پس صاحب خانه را رمی و قتل او روا است اما بعضی از فقها گفته اند که این جواز رمی وقتی است که قیمت چادر ده درم یا زیاده بران باشد و فقیه ابو اللیث مطابق حدیث مذکور قایل بجواز رمی علی الاطلاق است

* کذا فی الهدایة *

* تمت الرسالة *

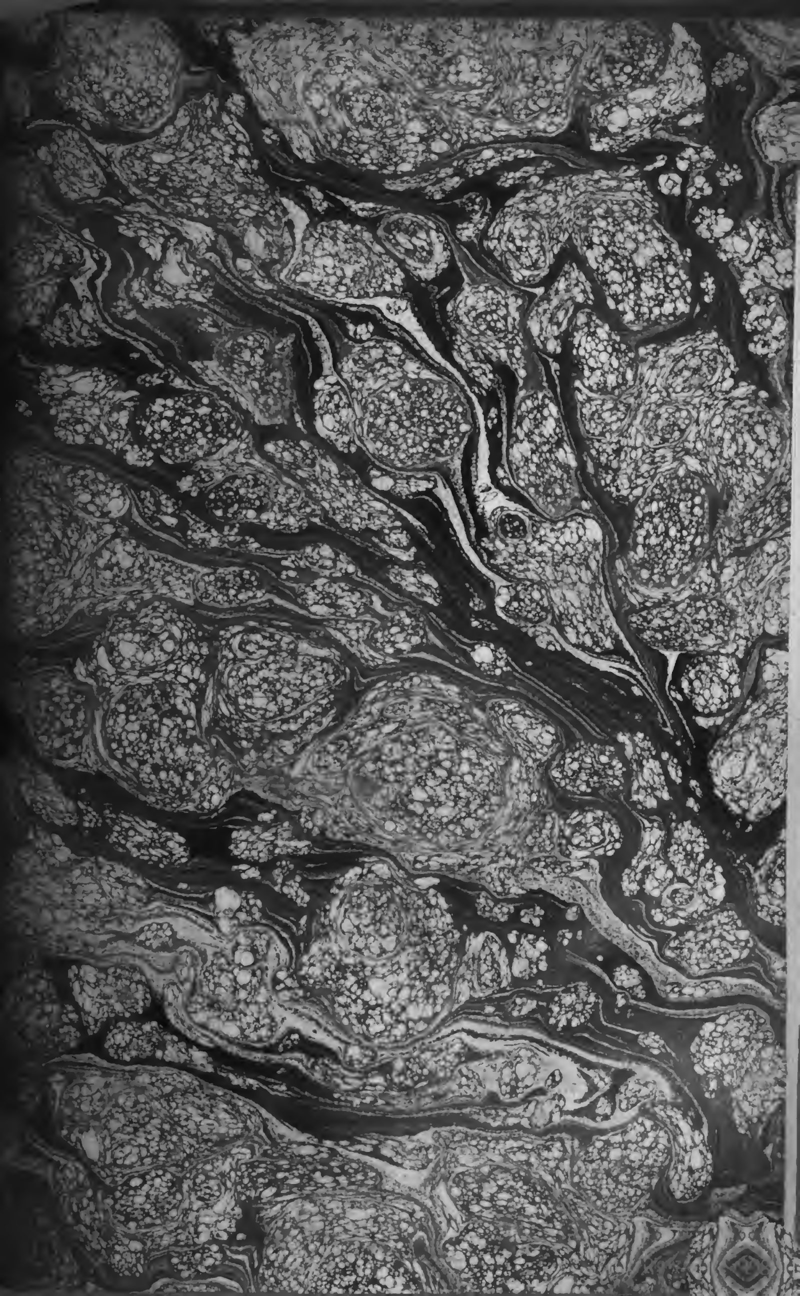
غلط نامه

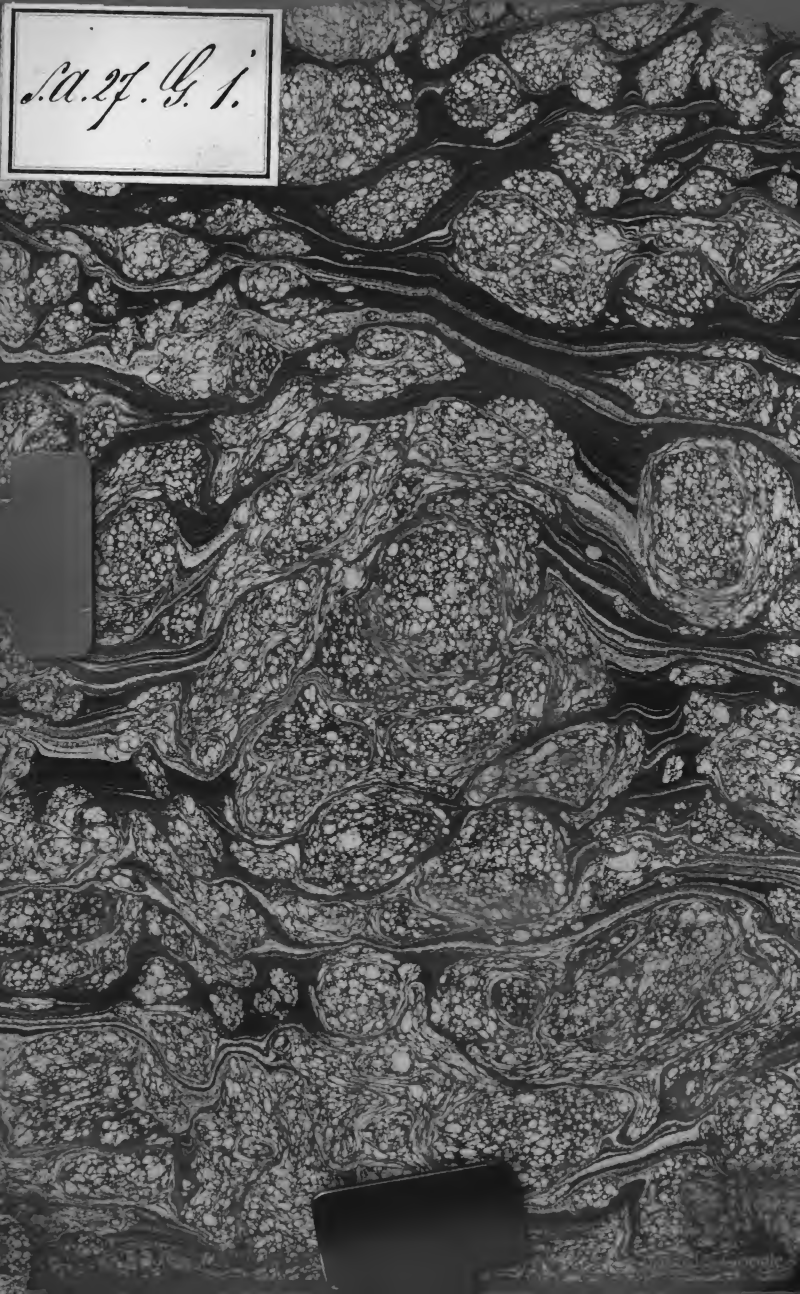
صحیح	غلط	سطر	صفحه
مردم	مرم	۹	۳

1° 269 pages 269

2° 29 — 29






S.A.27.G.1.

صاحب خانه را روا است وتقدیم تهدید وتخویف لازم نبود این چنین از امام اعظم رحمه الله مرویست وابو یوسف رحمه الله گفته که اول تهدید نماید پس اگر نشکر بزد انکار می کند واگر دزدی اند رون خانه اتدر آید وتوخوف آن دار ی که شاید با وسلاحی بود که از ان بر تو رمی وضرب نماید پس تر ا رمی بروجا یز است وتهدید ضرور نیست * مسله * همچنین گفت ابو یوسف رحمه الله که اگر دزدی داخل خانه شخصی شود وسلاح نداردو صاحب خانه خوددرا می سنجد که اگر بحیله دریابد برگرفتن او قوت دارد اما خوف آنست که بعض متاع خانه را گرفته بگریزد وبدست نیاید پس ضرب وقتل او روا است * مسله * قتیلی در خانه شخصي یافته شود وصاحب خانه گفت که این دزد است که برای گرفتن مال می آمده بود ازین جهت او را کشته ام پس اگر در مقتول آثار دزدان یافته شود وازپیشتر متهم بدزدی باشد مروي است از امام ابو حنیفه رحمه الله که بر صاحب خانه هیچ مواخذه نمی رسد ودر بعض روایات در یکر وجوب دیت وسقوط قصاص آمده * مسله * دزدی اندرون

4

خانه در آمد ومتاع گرفت وبیرون آورد پس صاحب خانه

را قتل او میرسد تا اینکه متاع در دست اوست چرا که

در حدیث شریف آمده قاتِلْ دُونَ مالک یعنی مقاتله کن نزد

مال خود وا شکر دزد متاع را انداخت قتل او مباح نبود

* مسله * دزدی از بالای دیوار سربر آورد و بر دیوار

صاحب خانه چادری گذاشته بود الحال خوف آن

دارد که اگر یا نکه بروزند دزد چادر را گرفته بگریزد

پس صاحب خانه را رمی وقتل او روا است اما بعضی از فقها

گفته اند که این جواز رمی وقتی است که قیمت چادر

ده درم یا زیاده ازان باشد وفقیه ابو اللیث مطابق

حدیث مذکور قایل بجواز رمی علی الاطلاق است

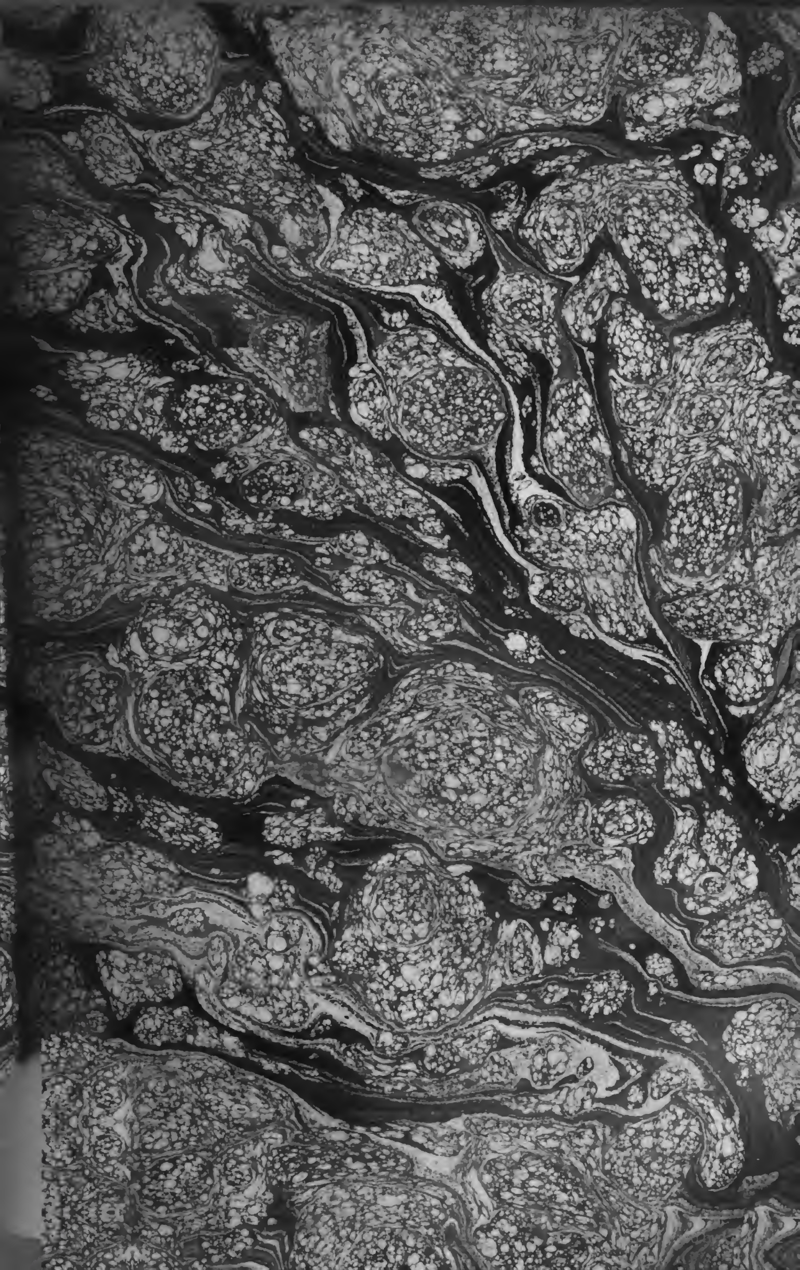
* کذا فی الهدایة *

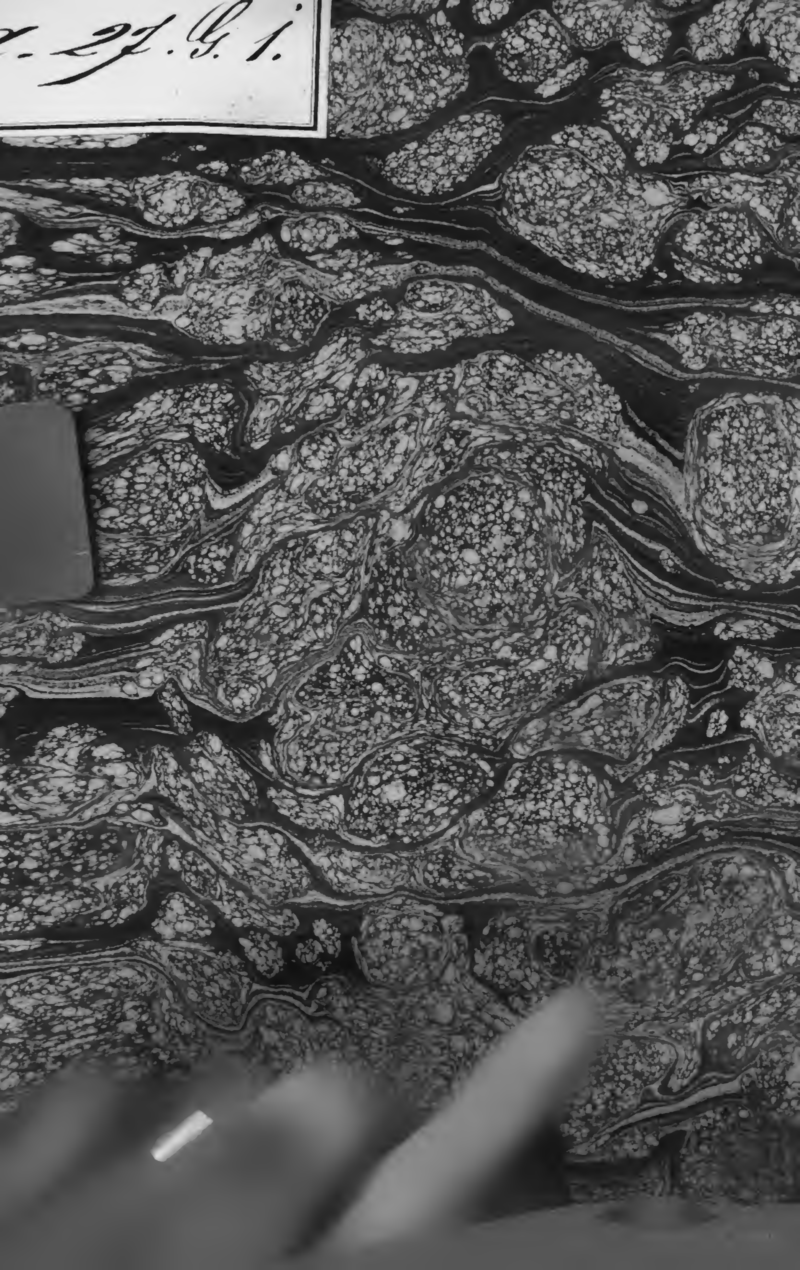
* تمت الرسالة *

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۹	مرم	مردم






-27.G.1.